



بنیادگرایان اسلامے وقتل دگراندیشان دربرون مرز

پرویز دستمالچی



بنیادگرایان اسلامه وقتل دگراندیشان در برون مرز

پرویز دستمالچی





آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

بنیادگرایان اسلامی و قتل دگراندیشان در برون مرز

نویسنده: پرویز دستمالچی

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

© E-Collaborative for Civic Education 2019

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

M. Mamaradeghi

اکبر عطری

Akbar Attari

فہرست

۱۱	پیشگفتار
۱۵	علی اکبر طباطبائی
۱۸	علی اکبر محمدی
۲۴	حمیدرضا چیتگر
۲۹	سرہنگ عطا اللہ بای احمدی سرگرد عباس قلی زادہ
۳۵	عبدالرحمان قاسملو و یاران
۳۶	مذاکرات و ترور، شرح واقعہ
۳۷	دور اول مذاکرات
۳۸	دور دوم مذاکرات
۳۹	دور سوم مذاکرات
۵۰	بہمن جوادی (غلام کشاورز)
۵۵	عبدالرحمان برومند

۵۹	شاپور بختیار و سروش کتیبه
۶۲	زندگینامه
۶۵	ترور بی فرجام
۷۲	طرح قتل بختیار با سم
۷۵	ترور شاپور بختیار و سروش کتیبه
۷۹	رأی دادگاه
۸۰	بخش‌هایی از حکم دادگاه ترور شاپور بختیار و سروش کتیبه

۱۰۲	فریدون فرخزاد
۱۰۸	صادق شرفکندی و یاران
۱۰۹	شب ترور
۱۱۵	ضاربان
۱۱۷	فراریان
۱۱۸	آمران
۱۲۰	تدارک ترور توسط دارابی
۱۲۴	محل ترور
۱۲۵	ورود تیم ضربت
۱۲۹	تغییر مکان امین
۱۲۹	انتقال به خانه زنفتن برگ‌رینگ
۱۳۱	خرید خودرو و عملیات
۱۳۱	تعیین تیراندازان
۱۳۲	تهیه پاسپورت فرار توسط محمد اتریس
۱۳۴	دعوت به جلسه
۱۳۴	آخرین تدارکات عملیات
۱۳۵	شناسایی قربانیان

۱۳۷	نام رمز: فریاد بزرگ علوی
۱۳۸	اجرای عملیات
۱۴۲	پس از ترور
۱۴۳	دستگیری‌ها و تدارکات فرار
۱۵۲	عاملان ترور و برخی از جزئیات
۱۹۳	ابوالقاسم (فرهاد) مصباحی یا شاهد C
۲۲۸	حکم بازداشت علی فلاحیان

۲۳۹	افسانه «خودسرها»
۲۵۰	درباره نویسنده

پیشگفتار

لیست ترورهای جمهوری اسلامی ایران (ج.ا.ا.) در برون مرز بسیار طولانی است. این کتاب نه به ترورهای رژیم در درون می‌پردازد و نه می‌تواند تمام ترورها و قتل دگراندیشان در برون مرز را بررسی کند. محدود است، به چهار دلیل:

یکم، هنوز همه ابعاد ترورها روشن نیست. ابوالقاسم (فرهاد) مصباحی، شاهد «معروف به شاهد C» که خودش از پایه‌گذاران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی و از نزدیک‌ترین افراد به آیت‌الله خمینی و اکبر رفسنجانی بود، در برابر دادگاه و با سوگند ابراز داشت که ما (ج.ا.ا.) تنها در اروپای غربی بیش از هشتاد نفر را به قتل رسانده‌ایم که شما (اروپا) از برخی از آن‌ها اصولاً هیچ اطلاعی ندارید؛ و او راست می‌گوید.

دوم، حتی در رابطه با بسیاری از ترورهایی که در اروپا انجام گرفتند اسناد و مدارک لازم موجود نیست یا دستگاه‌های اطلاعاتی-پلیس می‌داند اما بنا بر دلایل سیاسی و ... افشا نمی‌کند. مانند ترور ژنرال غلامعلی اویسی و برادرش حسین اویسی در پاریس، (۱۹۸۴) احمد طالبی (خلبان پیشین اکبر هاشمی رفسنجانی) در سوئیس، (۱۹۸۷) کاظم رجوی (برادر مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران) در آپریل ۱۹۹۰ و ...

سوم، بسیاری از ترورها در کشورهایی انجام گرفته‌اند که تحقیق و بررسی در آن‌ها اصولاً فعلاً غیرممکن است؛ زیرا آن‌ها یا با ج.ا.ا. همکاری دارند، یا هیئت‌های حاکمه‌شان همچون هیئت حاکمه ج.ا.ا. فاسدند و در آن‌ها نیز

مخالفان و دگراندیشان ترور می‌شوند. مانند ترورهای ج.ا.ا. در پاکستان، ترکیه، عراق، کردستان عراق، افغانستان و
و چهارم، چنین کار حجیمی نیازمند امکانات، ارتباطات و زمان بسیار است که نویسنده نه این را در اختیار دارد و نه آن را. در نتیجه، این مجموعه تنها به بررسی یازده ترور در برون مرز، به ترتیب تاریخ وقوع، خواهد پرداخت.

نام اولین قربانی روشن است: شهریار شفیق. نام آخرین؟ کسی نمی‌داند. اما یک امر روشن است؛ جمهوری اسلامی دیر یا زود خواهد رفت و پس از آن تازه ابعاد بسیار گسترده قتل دگراندیشان آشکار خواهد شد. به نظر من قضات دادگاه «میکونوس» حق دارند: ما با یک سیستم جنایت کار روبه‌رو هستیم.

پرویز دستمالچی

برلین، مهرماه ۱۳۹۸

شهریار شفیق

(پاریس، ۱۶ آذر ۱۳۵۸ / دسامبر ۱۹۷۹)



شهریار شفیق، همسر و فرزندان

شهریار شفیق اولین قربانی تروریسم جمهوری اسلامی ایران (ج.ا.ا.) در خارج از کشور است. شهریار شفیق، فرزند مشترک اشرف پهلوی و احمد شفیق، افسر نیروی دریایی ایران بود. او در ساعت یک بعدازظهر جمعه شانزدهم آذر ۱۳۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹) در پاریس به هنگام ترک خانه خواهرش به ضرب دو گلوله به قتل رسید. سال‌ها بعد شیخ صادق خلخالی، حاکم شرع منتخب آیت‌الله خمینی، در خاطراتش در روزنامه «اسلام»

نوشت که شهریار شفیق به حکم دادگاه انقلاب اسلامی و به اتهام فساد به روی زمین «مفسد فی الارض» شناخته و محکوم به اعدام شده است.

شاهد ابوالقاسم مصباحی، معروف به شاهد C، مقام ارشد وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. و هماهنگ کننده فعالیت های زیرزمینی ج.ا.ا. در اروپای غربی، در برابر دادگاه در شهادتش (از جمله) چنین گفت:

«... تا زمانی که آیت الله خمینی زنده بود تمام قتل ها، در درون و بیرون، تنها با اجازه یا دستور او انجام می گرفت و پس از فوت خمینی توسط آیت الله علی خامنه ای نهادی با نام "شورای امور ویژه" تشکیل شد تا درباره قتل دگراندیشان در درون و بیرون تصمیم گیری کند و شخص رهبر مذهبی در رأس این شورا قرار داشت ...»

در رابطه با ترور شفیق اسناد و مدارکی در دست نیست؛ اما حاکم شرع وقت، شیخ صادق خلخانی، خودش گفته است که ترور او کار آنها بوده است.



شهریار شفیق؛ اولین قربانی تروریسم ج.ا.ا. در برون مرز

علی اکبر طباطبایی

(واشنگتن، ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰)



علی اکبر طباطبایی، متولد ۱۲ شهریور ۱۳۰۹، همدان، ایران

داود صلاح‌الدین، معروف به حسن عبدالرحمان یا حسن تنتایی (Tantai)، یک شهروند مسلمان آفریقایی-آمریکایی است که در ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۸۰ در لباس یک پستیچی علی اکبر طباطبایی - وابسته مطبوعاتی پیشین رژیم پهلوی در واشنگتن - را در مقابل خانه‌اش با شلیک سه گلوله به قتل می‌رساند و سپس به ایران فرار می‌کند. نام اصلی او، دیوید تنودور بلفیلد (David Theodor Belfield) و متولد نیویورک است که در سال ۲۰۰۱ در نقش فردی نیکوکار در فیلم «قندهار»، ساخته محسن مخملباف - فیلم‌ساز

اصلاح طلب - ظاهر می شود.

داود صلاح الدین در ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۰ وارد ایران می شود؛ دارای همسر ایرانی است و به فارسی نیز حرف می زند. در مدت اقامت بیش از سی ساله او در ایران، معلم زبان انگلیسی و رئیس هیئت تحریریه «آن لاین پرس تی وی» (تلویزیون خبری و انگلیسی زبان ج.ا.ا. با مرکزیت تهران) می شود و به «جناح اصلاح طلب» بسیار نزدیک است. او می گوید به غیر پنج هزار دلاری که برای ترور طباطبایی از مقامات ایرانی دریافت کرده، دیگر هرگز از آن ها پولی نگرفته است.

دیوید بلفیلد، در یک مصاحبه تلویزیونی با فرستنده ABC (۱۹۹۷) و نیز با مجله واشنگتن پست (۱۹۹۶) داستان زندگی اش را تعریف می کند و توضیح می دهد که چگونه پس از ترور طباطبایی به ج.ا.ا. فرار می کند و در آنجا به خدمت سپاه و سایر نهادهای حکومت در می آید. در رابطه با ترور علی اکبر طباطبایی و جزئیات و حوادث پس از آن بهتر است به اعترافات خود دیوید بلفیلد، در گفت و گو با دیوید اوتاوی (David Ottaway) در مجله واشنگتن پست^۱ مورخ ۲۵ اوت ۱۹۹۶ با سرمقاله «قاتل تنها»، مراجعه شود. این گفت و گو به طور مفصل به ماجرای ترور علی اکبر طباطبایی به دست صلاح الدین می پردازد. ترور طباطبایی در ۲۲ ژوئیه سال ۸۰ میلادی اتفاق افتاد و او با شلیک سه گلوله در خانه اش به قتل رسید.



صلاح الدین، ترور در واشنگتن، دیدار در وزارت امور خارجه با قطب زاده

و این است داستان زندگی یک سیاه پوست آمریکایی که مسلمان می شود و تحت تاثیر حامیان حکومت اسلامی به یاری ملایانی می رود که در پی خلافت اسلامی، اما در اساس

۱. واشنگتن پست، دیوید اوتاوی، ۲۵/۸/۱۹۹۶، قاتل تنها، نگاه شود به ترور به نام خدای شرکت کتاب، ۱۹۹۲، لس آنجلس.

در پی قدرت و کسب ثروت برای خود هستند. او به نام اسلام، اما برای تحصیل پزشکی در چین، دست به قتل می‌زند و در آرزوی دیدار خانواده دور از یار و دیار در غربت و تنهایی روزگار می‌گذراند. او یکی از معدود قاتلانی است که رسماً اعتراف کرده است که بنا بر خواست ج.ا. و با تایید آیت‌الله خمینی و سایر مقامات مسئول آن، دست به قتل و جنایت زده است.

دیوید بلفیلد یا داود صلاح‌الدین، یک قاتل بانگیزه عقیده و تحصیلات پزشکی، صرف‌نظر از اینکه مقتول چه کسی است، از سوی کارگردان «سرخورده» از جناح اصولگرایان و پشتیبان «اصلاح» طلبان حکومت، محسن مخملباف، دعوت می‌شود تا در فیلم «سفر قندهار» در نقش فردی نیکوکار ظاهر شود. صلاح‌الدین در نقش یک پزشک سیاه‌پوست آمریکایی که راهنمایی خوب و کمک‌رساننده به قهرمان فیلم، دختری به نام نفس است. اگر ج.ا. به وعده خود عمل نکرد و دیوید بلفیلد را برای تحصیل پزشکی به چین نفرستاد، حداقل محسن مخملباف در سال ۲۰۰۰ این شانس را به صلاح‌الدین داد که در نقش پزشک نیکوکار ظاهر شود، هرچند که صلاح‌الدین در سال ۱۹۹۵ رسماً و علناً به ترور طباطبایی اعتراف کرده بود. مگر ما چند هزار آفریقایی آمریکایی تبار با مشخصات دیوید بلفیلد در ایران داریم که کسی (مانند مخملباف) نتواند متوجه سوابق او بشود. پشتیبانی اخلاقی-معنوی از ترور و پاداش به تروریست‌ها برای چه؟ اعتقاد یا ...؟ همه روزی تنها یک خاطره خواهیم بود، چرا خاطره‌ای خوب نباشیم؟



دیوید بلفیلد، داود صلاح‌الدین؛ تهران، ترور برای اسلام و تحصیلات پزشکی در چین، پزشک نیکوکار فیلم «سفر قندهار»، ساخته محسن مخملباف

علی اکبر محمدی

(هامبورگ آلمان، دی ماه ۱۳۶۵ / ژانویه ۱۹۸۷)



علی اکبر محمدی

سایت اینترنتی «پایگاه اطلاع رسانی» هاشمی رفسنجانی روز جمعه یازدهم اسفند ۱۳۹۱ از کتاب «اوج دفاع»، که به خاطرات سال ۶۵ وی اختصاص دارد، در متن و پاورقی، درباره

فرار خلبان علی اکبر محمدی می نویسد (در چنین روزی، پ.د.):

«... اطلاع رسید که یک جت فالکن آموزشی شرکت آسمان فرار کرده و در بغداد به زمین نشسته است. خبرگزاری‌ها به دروغ گفته‌اند که هواپیمای اختصاصی من بوده یا خلبانش خلبان مخصوص من بوده. به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفتم که تکذیب نمایند. پخش این مطالب از رادیوهای بیگانه هیچانی در سراسر کشور به وجود آورده بود که عصر و شب تلفن‌های زیادی در منزل و دفتر داشتم. ... یک هواپیمای آموزشی جت فالکون ۲۰ متعلق به شرکت هواپیمایی آسمان با هدایت خلبان آن (علی اکبر محمدی) پس از برخاستن از فرودگاه رشت، خاک ایران را ترک کرد و با استفاده از فضای ترکیه در یکی از فرودگاه‌های بغداد به زمین نشست. در این باره خبرگزاری یوگوسلاوی ضمن تایید این خبر، به نقل از مصاحبه خلبان در بغداد، اقدام وی را یک اقدام شخصی و در اعتراض به جنگ ایران و عراق توصیف کرد. خبرگزاری آلمان، رویتر و کویت نیز گزارش‌های مشابهی منتشر کردند. رسانه‌های خارجی مدعی شدند همسر و یکی از دختران هاشمی رفسنجانی در این هواپیما بوده و به عراق پناهنده شده‌اند! خلبان نامبرده یک ماه پس از فرار از طریق عراق به آلمان غربی رفت و در روز جمعه ۲۶ دی ماه ۱۳۶۵ در هامبورگ به دست دو ناشناس کشته شد. پلیس هامبورگ این ترور را سیاسی و مربوط به اداره امنیتی پلیس دانست ...»^۲

علی اکبر محمدی، در بیست و یکم مرداد ۱۳۵۶ (۱۲ اوت ۱۹۸۶) از پایگاه هوایی رشت، با یک فروند جت فالکن-۲۰ به بهانه انجام پرواز آزمایشی از زمین بلند می‌شود، خاک ایران را ترک می‌کند و با استفاده از حریم هوایی ترکیه در بغداد به زمین می‌نشیند. او یک ماه بعد عراق را ترک می‌کند و به آلمان می‌رود و در شهر هامبورگ تقاضای

۱. در تمام کتاب، «پ.د.» به این معناست که متن اضافه شده در پرانتز از پرویز دستمالچی و با هدف فهم روان تر، بهتر و دقیق تر موضوع است.

۲. پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، روزشمار خاطرات، جمعه ۱۱ اسفند ۱۳۹۱.

پناهندگی سیاسی می‌کند.

محمدی در سیزدهم ژانویه ۱۹۸۷، چند ماه پس از فرار از ایران، در هامبورگ، ساعت ۹ صبح، پس از تحویل دختر چهار ساله‌اش به مهد کودک، توسط دو نفر متوقف و با شلیک ۶ گلوله به سر و سینه‌اش به قتل می‌رسد. ضاربان فرار می‌کنند. محمدی به هنگام ترور ۳۶ سال داشت. در آن زمان اقدامات دادستانی و پلیس آلمان به منظور دستگیری مجرمان به نتیجه نرسید؛ اما همواره ظن شدیدی وجود داشت که قتل محمدی یک ترور سیاسی حکومتی بوده است. روزنامه تاگس اشپیگل در تاریخ ۱۹۸۷/۱/۱۷ به طور مفصل به نحوه قتل علی اکبر محمدی، سرخلبان پیشین جمهوری اسلامی، پرداخت و نوشت که او در هامبورگ، در راه برگشت از مهد کودک دخترش به ضرب گلوله دو ناشناس به قتل رسید.^۱

نشریه معتبر آلمانی تاتس (Taz) نیز در تاریخ ۱۹۸۷/۱/۱۹ درباره ترور علی اکبر محمدی می‌نویسد و به این نکته اشاره می‌کند که بنا بر گفته و کیلش او دو روز قبل از مرگ به طور تلفنی تهدید شده بود و ضاربانش نیز شناسایی نشدند.^۲

مجله بسیار معتبر فوکوس هم در سال ۲۰۰۴ می‌نویسد بنا بر اطلاعات و تحقیقات جدید دادستانی آلمان و نیز اداره آگاهی فدرال آلمان (BKA) ترور علی اکبر محمدی بنا بر دستور سازمان اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. انجام گرفته است. این مجله همچنین از حمیدرضا ذاکری - افسر پیشین اطلاعات - به عنوان کسی نام می‌برد که آمار دقیق و ارزشمندی از قتل محمدی و فریدون فرخزاد به مقامات این کشور داده که موجب گشایش این دو پرونده شده است.^۳

سعید محمدی، خواننده ساکن آمریکا و برادر علی اکبر محمدی، ساکن لس آنجلس، در یک مصاحبه با خبرنگار رادیو فردا (پرویز مردانی) در ۲۵ فوریه ۲۰۰۴ درباره احتمال گشایش دوباره پرونده قتل برادرش و نیز نقش ج.ا.ا. می‌گوید:

«... بعد از ۱۷ سال مجدداً دادستانی کل آلمان - حالا به هر دلیلی - می‌گویند

۱. روزنامه تاگس اشپیگل (Der Tagesspiegel)، ۱۹۸۷/۱/۱۷.

۲. روزنامه تاتس (Tageszeitung)، ۱۹۸۷/۱/۱۹.

۳. مجله فوکوس (Focus)، چاپ آلمان، شماره ۹، سال ۲۰۰۴.

که آقای ذاکری از مقامات بلندپایه و عالی‌رتبه وزارت اطلاعات به آلمان آمده و مسائل و افرادی که در ارتکاب این قتل و قتل شادروان فریدون فرخزاد دست داشتند، این‌ها را رو کردند. ... به خاطر مکانیزم قانونی که در دستگاه قضایی آلمان وجود دارد باید از طرف بازماندگان مقتول، یک تقاضا به دادستانی کل آلمان بدهند که ما به هر صورت این تقاضا را دادیم و وکیلی هم Hire (استخدام) کردیم که بتواند در جریان ذی‌نفوذ باشد؛ به خاطر اینکه می‌گویند که به خاطر اینکه دولت، این تجربه در دادگاه میکونوس وجود داشت که دولت جمهوری اسلامی و دولت فدرال آلمان، فشار می‌گذارند روی دستگاه قضایی آلمان که این محاکمه را به بیراهه بکشاند.



محل ترور، هامبورگ، آلمان، ۱۹۸۷. پلیس به روی جسد محمدی یک پتو انداخته است. دختر محمدی (شاهد قتل) در بغل یک پلیس. عکس: مجله فوکوس

به همین دلیل باید از طرف خانواده مقتول، وکیلی وجود داشته باشد تا بتواند که به زوایای پرونده پی ببرد و به هر حال نگذارد که به بیراهه برود. همسر ایشان (همسر علی‌اکبر محمدی) که همسر فعلی بنده هستند، ایشان هم تقاضا

کردند. همان‌طور که عرض کردیم، این یک مکانیزمی است که باید وجود داشته باشد که این پرونده ادامه پیدا نکند. ولی به هر حال چه ما شکایت می‌کردیم یا درخواست می‌کردیم و چه نمی‌کردیم، دادستانی آلمان این پرونده را مطرح می‌کرد و دارد می‌کند و به دادگاه می‌فرستد.

پرویز مردانی (راديو فردا): در گزارش اخير مجله فوکوس آمده است که آقای آندریاس شولتز، وکیل خانواده علی‌اکبر محمدی، طی نامه‌ای که در چند صفحه تنظیم شده است از یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه آلمان و مقامات بلندپایه این وزارتخانه تقاضا کرده است که برای تعقیب این پرونده، وزارت خارجه آلمان در حد متناسب امکانات سیاسی خود، او را یاری دهد. سعید محمدی درباره نقش و توانایی آندریاس شولتز می‌گوید: آقای شولتز از طرف ما وکالت دارند که به این پرونده رسیدگی کنند و ایشان هم با یک عده وکلا کار می‌کنند در آمریکا و در جاهای دیگر. ایشان یک وکیل بسیار مبرز و پر قدرتی هستند که اینترنشنالی (جهانی) فعالیت دارند و ایشان وکیل ما هستند، بله ...»^۱

در همین رابطه، درباره تروریسم حکومتی ج.ا.ا. و نقش نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آن در ترور علی‌اکبر محمدی در رأی صادره توسط دادگاه میکونوس نیز از جمله آمده است: «... نوع تولید صداخفه‌کن‌ها و نیز آثار مربوط به نوع ابزار تولید به روی قطعات (اسلحه‌های به کار رفته در ترور میکونوس) نشانه‌هایی در رابطه با یک ترور دیگر دارند. تروری که بنا بر اظهارات و شهادت کمیسر ارشد امور جنایی (در اداره آگاهی فدرال آلمان، BKA) آقای ریگه (Riegge) در ۱۶ ژانویه ۱۹۸۷ در شهر هامبورگ، منطقه برگدورف (Bergdorf)، نسبت به جان علی‌اکبر محمدی انجام گرفته است. ایشان در آن زمان مسئول رسیدگی به پرونده محمدی بوده است. محمدی با یک هواپیمای ایرانی به همراه برادر و شوهر خواهرش به بغداد می‌گریزد. او در آوریل سال ۱۹۸۶ به آلمان

۱. «بازگشایی پرونده قتل خلبان ایرانی در آلمان پس از ۱۷ سال، از دید برادر مقتول»، راديو فردا، مصاحبه آقای پرویز مردانی با سعید محمدی، برادر علی‌اکبر محمدی، ۲۵ فوریه ۲۰۰۴.

می‌آید و در هامبورگ درخواست پناهندگی می‌کند. محمدی در ژانویه ۱۹۸۷ با شلیک چند گلوله به سر، گلو و سینه‌اش توسط دو ضارب به قتل می‌رسد. ضارب‌ان از کلت لاما مدل XA کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متر، با صداخفه‌کن و کلت برتا (Beretta) مدل ۱۹۳۴ کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متر استفاده کرده‌اند ...^۱ یعنی از همان نوع اسلحه و صداخفه‌کنی استفاده کرده‌اند که در ترور برلین (میکونوس) و ترور غلام کشاورز (قبرس) به کار گرفته شده است.

۱. متن آلمانی حکم دادگاه، برگ ۳۵۲. در این رابطه رجوع شود به منشا و منبع اسلحه‌های به کار برده‌شده در ترور میکونوس و نیز ترور غلام کشاورز در قبرس. اسلحه‌های به کار رفته در هر سه ترور دارای یک منبع و نیز ساخته‌شده توسط یک کارخانه هستند که در سال ۱۹۷۱ توسط اسپانیا تحویل ارتش شاهنشاهی وقت ایران شده است. صداخفه‌کن‌های مورد استفاده در هر سه ترور نیز دارای یک کیفیت جنس و کیفیت تولید و دستگاه پرس و حکاکی شماره و الفبا بوده‌اند.

حمیدرضا چیتگر

(وین، اتریش، تیرماه ۱۳۶۶ / ژوئیه ۱۹۸۷)



حمیدرضا چیتگر، ملاقات در وین، دو گلوله به سر

حمیدرضا چیتگر ۳۸ ساله - مهندس الکترونیک و اشعه لیزر - در سال ۱۹۸۳ به همراه همسر و دخترش از ایران به خارج می‌گریزد و در شهر استراسبورگ فرانسه ساکن و در یک موسسه تحقیقاتی مشغول به کار می‌شود. او عضو کمیته مرکزی حزب توفان بود. حمیدرضا چیتگر در ماه مه ۱۹۸۷ برای ملاقات و گفت‌وگو با یکی از همبندی‌های سابقش به نام علی Amiztabh به وین اتریش می‌رود. او پس از ورود به وین ابتدا

ناپدید و پس از ۵۰ روز جسدش در خانه‌ای کشف می‌شود.

حمیدرضا چیتگر^۱ پس از انقلاب اسلامی دستگیر و زندانی می‌شود. او در زندان با یک نفر دیگر در یک سلول همبند بوده است. مقامات امنیتی ج.ا.ا. موفق می‌شوند هر دو آن‌ها را مجبور به همکاری با سازمان اطلاعات و امنیت کنند؛ بدون آنکه هر یک از آن دو از همکاری دیگری با آن وزارتخانه مطلع باشد.

پس از تشکیل «تشکیل شورای ملی مقاومت» از سوی مجاهدین در فرانسه و پیوستن برخی از سازمان‌ها از جمله حزب توفان به آن شورا، حمیدرضا چیتگر از زندان آزاد می‌شود. وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. از او می‌خواهد که به خارج از کشور، به فرانسه برود و از فعالیت‌های مخالفان از جمله شورای ملی مقاومت گزارش بفرستد. چیتگر می‌پذیرد و به فرانسه می‌رود؛ اما پس از مدتی از کرده خود پشیمان می‌شود و موضوع قول و قرار و همکاری‌اش با دستگاه اطلاعاتی ج.ا.ا. را با دوستان خود در پاریس در میان می‌گذارد. دوستان به او توصیه می‌کنند رابطه‌اش را فوراً و کاملاً قطع کند و او چنین می‌کند.

پس از مدتی از سوی دستگاه اطلاعات ج.ا.ا. با او تلفنی تماس برقرار و تلاش می‌شود تا او همکاری‌اش را دوباره از سرگیرد که تمام تلاش‌ها بی‌ثمر می‌مانند. چند ماهی از قطع فعالیت‌ها و تماس‌های حمیدرضا چیتگر با دستگاه اطلاعات ج.ا.ا. می‌گذرد که همبند سابق او از طریق نامه با او تماس برقرار می‌کند و به او اطلاع می‌دهد که از زندان آزاد شده و در تهران مشغول کار است. در ضمن، او به اطلاع چیتگر می‌رساند که موفق شده است چندین «شبکه مخفی» کارگری ایجاد کند و در صدد است پس از انجام کارهای مقدماتی-تشکیلاتی، ارتباط منظم این تشکیلات را با سازمان مادر (حزب توفان) در خارج از کشور برقرار سازد.

همبند پیشین، علی Amiztabh، هر از گاهی گزارشاتی (پنهانی) از «مبارزات کارگری» برای چیتگر از طریق نامه ارسال می‌کرد. این نامه‌نگاری و گزارش‌دهی از

۱. پرویز سیروس‌نیا، از دوستان بسیار نزدیک و نیز از هم‌سازمانان حمیدرضا چیتگر، ماجرای قتل او را در سال ۲۰۰۰ برای پرویز دستمالچی، در شهر لس‌آنجلس، شخصا همان‌گونه که گزارش شد چنین تعریف کرده است. پرویز سیروس‌نیا که خود از رهبران حزب توفان بود، متأسفانه چند سال پیش در لس‌آنجلس فوت کرد.

«فعالیت‌های هسته‌های مخفی کارگری» مدتی ادامه می‌یابد تا سرانجام فرد مذکور به چیتگر اطلاع می‌دهد که قصد دارد برای انجام یک سری امور تشکیلاتی مهم درباره وضع و موقعیت هسته‌ها و تعیین استراتژی ادامه مبارزه در ایران، به خارج از کشور بیاید و حضوراً با دوستان خارج گفت‌وگو و تبادل نظر کند و از چیتگر می‌خواهد برای این منظور به اتریش، وین، برود. چیتگر موضوع را با دوستان حزب مطرح می‌کند و آن‌ها به او توصیه می‌کنند اکیداً چنین کاری نکند.

اما چیتگر برخلاف توصیه دوستان حزبی‌اش با فرد مذکور در وین قرار ملاقات می‌گذارد و در ۱۹ مه ۱۹۸۷ با اتومبیل به وین می‌رود. محل قرار آن‌ها در برابر هتل هیلتون بود. چیتگر پس از این دیدار ناپدید می‌شود. همسرش قصد رفتن به وین را داشت که ویزای ورود به اتریش برایش صادر نمی‌شود.

پنجاه روز پس از ناپدید شدن چیتگر، پلیس جسد مردی را که با شلیک گلوله به سرش به قتل رسیده بود، در یک خانه متعلق به یک شهروند ترکیه در «بارمهرسیگن گاسه» (Barmherzigengasse) شماره ۱۶ در منطقه ۳ وین کشف می‌کند. از قاتلان اثری یافت نمی‌شود.

«... حمیدرضا چیتگر، ۳۸ ساله، از مخالفان ج.ا.ا. در وسط شهر وین ناپدید می‌شود. او که مهندس الکترونیک و متخصص اشعه لیزر است؛ در سال ۱۹۸۳ همراه همسر و دخترش از ایران فرار می‌کند. او در اشتراسبورگ (فرانسه) پناهنده می‌گردد و مشغول کار می‌شود. چیتگر عضو کمیته مرکزی حزب توفان، یک سازمان چپ بود. در نیمه اول سال ۱۹۸۷ یک ایرانی به نام علی Amiztabh با چیتگر تماس می‌گیرد و خود را هوادار حزب معرفی می‌کند و از او می‌خواهد در وین یگدیگر را ملاقات کنند. چیتگر در تاریخ ۱۹ ماه مه با اتومبیلش به وین می‌رود. قرار ملاقات روبروی هتل هیلتون است. پس از اینکه از چیتگر دیگر خبری نمی‌شود، همسرش در جستجوی او تلاش می‌کند به وین برود؛ اما مقامات اتریش برای او ویزای ورود صادر نمی‌کنند. بیش از پنجاه روز پس از گم شدن چیتگر، یعنی در ۱۲ ژوئیه، پلیس جسد مردی را در یک آپارتمان متعلق به یک نفر تبعه ترکیه، در بارمهرسیگن گاسه شماره ۱۶ در منطقه سوم وین کشف می‌کند. تحقیقات پلیس نشان می‌دهد جسد کشف شده حمیدرضا چیتگر است. او با شلیک

گلوله از یک کلت به پشت سرش به قتل رسیده بود. همچنان که در مورد ترور قاسملو در وین بعدا انجام گرفت، قاتلان با روش‌های ویژه دستگاه‌های اطلاعاتی-امنیتی کار کرده بودند. به این معنا که ابتدا اعتماد قربانی خود را جلب می‌کنند و سپس او را با پای خودش به یک خانه شخصی می‌کشاند و بدین ترتیب خارج از هرگونه دسترسی پلیس عمل می‌کنند ...»^۱

سایت امید، یادبود حقوق بشر، که پروژه‌ای از «بنیاد برومند» است ماجرای ترور چیتگر را از زبان یکی از نزدیکان ایشان چنین بیان می‌کند:

«... اطلاعات درباره آقای حمیدرضا چیتگر بر مبنای مصاحبه با یکی از نزدیکان ایشان تهیه شده است. وی متولد ۱۳۲۸ در بابل (استان مازندران) و دارای یک فرزند دختر بود. او مهندس بود و در دوران پیش از انقلاب در ذوب آهن اصفهان و پس از آن در شرکت خصوصی کار می‌کرد. ... چیتگر عضو رهبری حزب کار (توفان) بود. قبل از انقلاب وی از مشی چریکی فاصله گرفت و به خط سه گروید. وی در اسفند ۱۳۶۰ در رابطه با نشریات چاپخانه‌اش، که نشریات حزب و نشریات غیرسیاسی چاپ می‌کرد، توسط پاسداران دستگیر و در اوین بازداشت شد. زمانی که پاسداران وی را به چاپخانه بردند تا برای فعالین سیاسی تله بگذارند، وی از فرصتی استفاده کرد و توانست از دست آنان بگریزد. آقای چیتگر پس از شش ماه زندگی مخفی در ایران در سال ۱۳۶۲ از ایران خارج شد و به عنوان پناهنده سیاسی در استراسبورگ فرانسه مستقر شد. او نماینده حزب کار در شورای ملی مقاومت بود و تا چندی پیش از ترورش عضو آن شورا بود.

حزب کار ایران در سال ۱۳۵۶ در پی یک انشعاب در سازمان توفان، که خود انشعابی از حزب توده بود، به وجود آمد. حزب کار ایران خود را کمونیست، مارکسیست-لنینیست می‌نامد و طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار

۱. «اسکورت به سوی تهران»، پتر پیلز (Peter Pilz)، انتشارات ایبر-مولدا، ۱۹۹۷. ده برگ تصحیحی-تکمیلی که آقای پیلز به هنگام ملاقات ایشان در دفتر کارش در وین، شخصا در اختیار نویسنده گذاشته؛ ده برگی که برای چاپ دوم کتاب تدارک دیده شده بود.

دیکتاتوری پرولتاریا است. ... به گفته مصاحبه‌شونده، از یکی دو سال قبل از ترور آقای چیتگر، فردی به نام مستعار علی آمیزطبع با این حزب از ایران از طریق نامه‌نگاری تماس گرفت و توانست با وی ارتباط برقرار کند. او در نامه‌هایش از ایجاد گروهی در ایران به طرفداری حزب کار و از فعالیت‌هایشان می‌نوشت. تا این که خواستار تماس مستقیم با وی شد و قراری در وین پایتخت اتریش گذاشت. آقای چیتگر که هیچ‌گاه تنها سفر نمی‌رفت و کمی به این قرار مشکوک بود تلاش کرد که کسی را در سفر با خود همراه کند. ولی به دلایل مختلف همراهی پیدا نکرد و در روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۶ برابر با ۱۹ مه ۱۹۸۷ برای ملاقات با آن فرد به وین رفت. ... همسر آقای چیتگر پس از چند روز بی‌خبری از وی بسیار نگران شد و پس از چند روز به جستجوی او اقدام کرد. او به دنبال یافتن وی با پلیس اتریش تماس گرفت. کوشش‌ها و پیگیری‌های همسر و خانواده هیچ حاصلی نداشت تا این که پس از مراجعه همسایگان آپارتمانی که حمید در آنجا به قتل رسیده بود، به دلیل بوی تعفن که از آن جا می‌آمد، پلیس اتریش جسد متلاشی شده او را، که از پشت سر دو گلوله به مغزش شلیک شده بود، در تاریخ ۱۷ ژوئیه برابر با ۲۶ تیرماه، یعنی پس از دو ماه کشف کرد. خانواده وی ... تلاش کردند که قتل وی را پیگیری کنند. این تلاش بی‌نتیجه ماند. تنها اطلاعاتی که از تحقیقات پلیس اتریش به آن‌ها داده شد این بود که مامور ج.ا. با پاسپورت ترکی وارد اتریش شده و آپارتمان را برای سه ماه اجاره کرده و اجاره را از قبل پرداخته بود ...»^۱

قتل حمیدرضا چیتگر از جمله قتل‌های دگراندیشان و مخالفان در اروپای غربی توسط ج.ا.ا است که نیازمند تحقیقاتی وسیع است تا تفاوت‌های اندک در گزارشات گوناگون برطرف شوند.

۱. [حمیدرضا چیتگر](#)، سایت اینترنتی امید (یادبود حقوق بشر)، پروژه‌ای از بنیاد برومند.

سرهنګ عطاالله بای احمدی سرگرد عباس قلی زاده

(دوبی و ترکیه، خردادماه ۱۳۶۸ / ژوئن ۱۹۸۹ و آذرماه ۱۳۷۱ / دسامبر ۱۹۹۲)



سردرد عباس قلی زاده

سرهنګ عطاالله بای احمدی

سرهنګ ضد اطلاعات عطاالله بای احمدی در سوم ژوئن ۱۹۸۹ در هتل اکسلسیور در دوبی با شلیک دو گلوله به سرش و سرگرد عباس قلی زاده در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۹۲ در استانبول ترور می شوند. این دو از اعضای سازمان درفش کاویانی، یک سازمان مشروطه طلب به رهبری دکتر منوچهر گنجی، بودند. منوچهر گنجی از وزرای نظام

پهلوی است که پس از انقلاب اسلامی به خارج از کشور پناهنده شد و سازمان درفش کاویانی را پایه‌گذاری کرد. منوچهر گنجی ماجرای قتل سرهنگ بای‌احمدی را چنین تعریف می‌کند:

«در سال ۱۹۸۹ هجده نفر از اعضای سازمان درفش کاویانی در ایران دستگیر و زندانی می‌شوند. مدتی پس از این دستگیری، شخصی به نام حاج کبیری، که گویا از مسئولان بالای زندان اوین در تهران بوده است، با تلفنی سرهنگ بای‌احمدی تماس می‌گیرد و پس از تشریح مقام و موقعیت خود مدعی می‌شود که از پیروان و حامیان سازمان درفش کاویانی است و می‌تواند به افراد دستگیر شده کمک کند. او خواهان ملاقات و گفت‌وگو با منوچهر گنجی می‌شود. گنجی، بنا به دلایل امنیتی حاضر به ملاقات با او نمی‌شود و قرار می‌شود سرهنگ ضد اطلاعات بای‌احمدی به همراه محافظ او (سرگرد عباس قلی‌زاده) با حاج کبیری در شهر استانبول ترکیه ملاقات و گفت‌وگو کنند. در این ملاقات حاج کبیری مدعی می‌شود که قدرت و نفوذ او آنچنان زیاد است که حتی می‌تواند زندانیان سازمان را آزاد کند و قرار بر این می‌شود که او (حاج کبیری) پس از مراجعت به ایران، به منظور اثبات گفته‌های خود و نیز جلب اعتماد، چنین کاری را انجام دهد.»

پس از بازگشت حاج کبیری به ایران تمام افراد زندانی سازمان درفش کاویانی، به غیر از دو نفر، آزاد می‌شوند. این امر موجب اعتماد و اطمینان سرهنگ بای‌احمدی می‌شود؛ به طوری که این بار پیشنهاد حاج کبیری مبنی بر ملاقات در دوی را می‌پذیرد تا درباره اقدامات بعدی گفت‌وگو و تبادل نظر کنند. حاج کبیری خواهان شرکت منوچهر گنجی و گفت‌وگوی مستقیم با او در این ملاقات می‌شود. اما گنجی باز هم به دلایل امنیتی این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. در نتیجه سرهنگ بای‌احمدی تنها به دوی می‌رود. او حدود سه ساعت و نیم پس از ورود به هتل محل اقامتش در دوی، توسط دو نفر با شلیک گلوله به قتل می‌رسد.

بر اساس گزارش شهربانی کل دوی و کمیسیون مسئول تحقیق پرونده، قاتلان

حدود دو ساعت و نیم پس از انجام قتل دویی را به مقصد تهران با هواپیما ترک می کنند. پلیس دویی به منظور شناسایی عکس های قاتلان را در اختیار سرگرد قلی زاده قرار می دهد. او حاج کبیری را به عنوان یکی از دو نفر قاتلان شناسایی می کند. پس از ترور سرهنگ بای احمدی، تمام زندانیان آزاد شده در ایران دوباره دستگیر و برخی از آن ها اعدام می شوند.

سرگرد عباس قلی زاده نیز در ۲۷ دسامبر ۱۹۹۲ توسط پنج مردی ناشناس در یکی از خیابان های استانبول ترکیه ربوده می شود. همسر او شاهد این آدم ربایی بوده است و بنا بر اظهارات او در آن روز ۵ تن از عوامل ج.ا.ا. راه را بر او و همسرش می بندند و سرگرد قلی زاده را به زور سوار یک خودرو شخصی می کنند. بنا بر تحقیقات پلیس ترکیه سرگرد قلی زاده پس از شکنجه های فراوان بعد از چهار هفته به قتل رسیده است. تحقیقات پلیس ترکیه نشانگر دخالت ج.ا.ا. است. قلی زاده افسر سابق گارد شاهنشاهی و عضو سازمان درفش کاویانی بود. سایت اینترنتی سربازان، متعلق به سازمان درفش کاویانی، درباره زندگی سرهنگ بای احمدی، فعالیت ها و نیز نحوه قتل او از جمله چنین می نویسد:

« ... سرهنگ عطااله بای احمدی روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ برابر با ۳ ژوئن ۱۹۸۹ در هتل اکسلسیور در دویی با شلیک گلوله به سر، به دست فرستادگان جمهوری اسلامی به قتل رسید. او که از افسران بسیار ورزیده اطلاعاتی ارتش شاهنشاهی ایران بود، در ۲۰ مرداد ۱۳۱۲ در شهر بندر گز، واقع در استان مازندران، به دنیا آمد و به هنگام مرگ ۶۵ سال داشت. او در سال ۱۳۳۶ از دانشکده افسری ایران فارغ التحصیل شد و پس از گذراندن دوره مقدماتی رشته مهندسی در سال ۱۳۴۴ به اداره دوم ستاد بزرگ ارتشداران منتقل گردید. در این مدت دوره عالی اطلاعات و ضد اطلاعات را در دانشکده فرماندهی ستاد طی کرد و در اثر لیاقت به ریاست دایره ضد جاسوسی و ضد اطلاعات منسوب گردید. وی چندی بعد به ریاست دایره کل عملیات سازمان ضد اطلاعات ارتش شاهنشاهی ایران برگزیده شد.

سرهنگ بای احمدی از جمله افسران قهرمانی بود که در قیام ۱۸ تیر ۱۳۵۹

شرکت موثر داشت و پس از شکست این قیام ناچار به خروج از میهن شد و از روز نخست تا هنگام مرگ فعالیت علیه جمهوری اسلامی را در غربت نیز ادامه داد. در قیام ۱۸ تیر ۱۳۵۹ خواهران وی "اکرم" و "روحی" بای احمدی نیز شرکت داشتند که هر دو دستگیر شدند. اکرم بای احمدی در ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۶۰ به گناه شرکت در این قیام در تهران اعدام شد و روحی بای احمدی پنج سال از عمر خود را در شکنجه گاه‌های جمهوری اسلامی به سر برد. سرهنگ بای احمدی طی فعالیت‌های خود در خارج از کشور، همواره با نظامیان و میهن پرستان ایرانی در داخل کشور در تماس بود و قتل او هنگامی به وقوع پیوست که برای دیدار با شخصی که با نام‌های مستعار حاج کبیری، اکبری و حاجی محمدی خود را معرفی کرده بود، به دویی رفت. این شخص که از ایران می‌آمد، قرار بود با گرفتن مبلغ پنجاه هزار دلار و سایل آزادی ۱۲ نفر از هم‌زمان سرهنگ بای احمدی از شکنجه گاه‌های جمهوری اسلامی را فراهم نماید. سرهنگ بای احمدی سه ساعت پس از ورود به دویی، که برای انجام این دیدار صورت گرفته بود، به دست قاتلان فرستاده جمهوری اسلامی در محل ملاقات به قتل می‌رسد ...^۱

در متن ۳۹۵ برگی حکم دادگاه میکونوس، در رابطه با سوء قصد به جان منوچهر گنجی و اعضای سازمان او، درفش کاویانی، از جمله چنین آمده است:

«... دکتر منوچهر گنجی (به گونه‌ای قابل پذیرش) از تروری گزارش کرد که شخص خود او هدف آن بوده است؛ اما به جای او سرهنگ عطاالله بای احمدی، یکی از اعضای سازمان او (درفش کاویانی) قربانی می‌شود. دکتر گنجی می‌گوید پس از دستگیری هجده تن از اعضای سازمانش در ایران، از سوی یکی از کارمندان عالی‌رتبه زندان اوین در تهران به نام حاج کبیری به بای احمدی تلفن و گفته می‌شود که او (حاج کبیری) موافق ایده‌های سازمان درفش کاویانی است و خود را نزدیک به آن می‌داند و می‌تواند به

۱. نگاه شود به: www.sarbazan.com.

زندانیان سازمان کمک کند. در پی آن حاج کبیری خواهان ملاقات با گنجی و بای احمدی می‌شود. بای احمدی بنا بر دلایل امنیتی با او ابتدا قرار ملاقاتی در شهر استانبول ترکیه می‌گذارد؛ زیرا (در آن زمان) سرگرد قلی‌زاده به عنوان محافظ در اختیارش بود. بای احمدی تنها (بدون گنجی) به ملاقات حاج کبیری می‌رود.

پس از ملاقات با حاج کبیری (ژوئیه ۱۹۸۹) تمام زندانیان آن‌ها به غیر از دو نفر آزاد می‌شوند و بای احمدی بر اساس تحقیقات لازم در ایران از درستی امر مطلع می‌شود. بر اساس چنین شرایطی، بای احمدی پیشنهاد حاج کبیری را مبنی بر ملاقات آن‌ها در دویبی می‌پذیرد تا درباره اقدامات بعدی گفت‌وگو کنند. هرچند کبیری اصرار فراوان داشت گنجی هم به دویبی برود، اما بای احمدی دوباره باز هم بنا بر دلایل امنیتی تنها به آنجا می‌رود؛ اما این قرار یک دام بود. بای احمدی سه ساعت و نیم پس از ورودش به هتل، توسط دو تن با شلیک گلوله کشته می‌شود. بر اساس تحقیقات پلیس دویبی (که دکتر گنجی از آن‌ها اطلاع کامل دارد) قاتلان دو ساعت و نیم پس از انجام قتل، دویبی را با هواپیما به مقصد تهران ترک کرده‌اند.

سروان قلی‌زاده، بعدا حاج کبیری را از روی عکس به عنوان یکی از ضاربان شناسایی کرده است. پس از این ماجرا، تمام همکاران سازمان درفش کاویانی در ایران، که ابتدا از زندان آزاد شده بودند، دوباره دستگیر و برخی از آن‌ها اعدام شدند.

بنا بر اظهارات دکتر گنجی (اطلاعاتی را که پلیس ترکیه در اختیار او گزارده است) سرگرد قلی‌زاده نیز در دسامبر ۱۹۹۲ در استانبول ربوده، شکنجه و سرانجام کشته می‌شود. گنجی می‌گوید که او در اکتبر سال ۱۹۹۰ نیز از یک طرح ترور علیه خودش مطلع و به این دلیل مجبور می‌شود برای مدتی فرانسه را ترک کند؛ اما به جای او معاونش، دکتر سیروس الهی، در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۰ به هنگام ترک خانه به ضرب گلوله به قتل می‌رسد.

دکتر گنجی فتوکپی نامه‌ای را در اختیار دادگاه گذاشت (که بنا بر اظهارات

او) در تابستان ۱۹۹۳ توسط یک منبع با ارزش و بسیار مطمئن به او داده شده است.

نامه مربوط می‌شود به دادستانی کل جمهوری اسلامی ایران، آقای موسوی تبریزی، مورخ ۱۷ مارس ۱۹۹۳ به واواک. در این نامه (که درباره دکتر گنجی است) از جمله چنین آمده است: توجه! پس از انجام عملیات همه مرقومات را از بین ببرید. در این نامه دادستانی کل ج.ا.ا. می‌نویسد که رهبر انقلاب اسلامی درباره یک استفتاء فتوای زیر را صادر کرده است: شخص یادشده (منوچهر گنجی، پ.د.) یک کافر و نیز مفسد فی الارض و زندگی‌اش فنا است. این امر بر اساس دشمنی او با خداوند قادر متعال و دشمنی‌اش علیه آخرین پیامبر محمد (ص) و بر اساس عدم توجه‌اش به دستورات و خواسته‌های الهی و بر اساس اشاعه ناآرامی و فساد در سرزمین اسلامی و نیز به منظور پاسداری و حفظ اسلام و مسلمانان است. این ریشه فساد باید فوراً خشکانده شود تا این امر درسی برای دیگران شود ...

دادستان کل در این نامه اضافه می‌کند که دکتر گنجی بر اساس بررسی‌های دقیق اسناد و مدارک مربوط به او و نیز بر اساس گزارشات سفارت‌خانه‌ها و سایر مراکز ج.ا.ا. در خارج از کشور، مفسد است و شورای عالی قضات شرع متفق‌القول به این نظر رسیده‌اند که قتل گنجی از نظر شرعی واجب است. آقای محمد یزدی که (بنا بر اظهارات کارشناسانه پروفیسور دکتر اشتاین باخ) رئیس قوه قضایی ج.ا.ا. است، رئیس جمهور را از ضرورت اجرای این قتل آگاه کرده است ...»^۱

۱. متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹، صص ۳۵۷ - ۳۶۰.

عبدالرحمان قاسملو و یاران

(وین، اتریش، تیرماه ۱۳۶۸ / ژوئیه ۱۹۸۹)



دام مذاکره: قاسملو و قادری، وین ۱۹۸۹، ترور توسط هیئت نمایندگی ج.ا.ا.

«... تصمیم نهایی برای قتل‌ها را خود رهبر به تنهایی اتخاذ می‌کند. ... در رابطه با ترور عبدالرحمان قاسملو من خودم شخصا اطلاع دارم که آیت‌الله خمینی خودش شخصا فرمان قتل قاسملو را صادر کرد و آیت‌الله خامنه‌ای با تکیه و

استناد به فرمان خمینی دستور قتل شرفکندی، جانشین قاسملو، را داد. ... حکم قتل صادرشده از سوی رهبر از نظر قضایی صرف، به معنای پایه حقوقی و توجیه دینی - مذهبی قتل مورد نظر است ...»^۱

مذاکرات و ترور، شرح واقعه^۲

در دسامبر ۱۹۸۸ یک هیئت نمایندگی از سوی ج.ا.ا. مخفیانه به وین می‌آید تا برای اولین بار با رهبران حزب دموکرات کردستان ایران برای حل مسئله خودمختاری مذاکره کند. ریاست هیئت نمایندگی ج.ا.ا. را محمد جعفری صحرارودی به عهده دارد و همراه او مصطفی آجودی (مصطفوی) با پاسپورت دیپلماتیک شماره ۰۰۵۹۳۴ است. در پانزدهم دسامبر یک ایرانی دیگر به نام حاج غفور درجزی که مسئول واحد عملیات سپاه پاسداران است با پاسپورت جعلی شماره ۰۵۴۰۰۹ و نام مستعار امیر منصور بزرگیان اصل، وارد وین می‌شود و به عنوان محافظ هیئت مذاکره اعزامی از ج.ا.ا. به تیم مذاکره کننده می‌پیوندد.

عبدالرحمان قاسملو، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران (ح.د.ک.ا.)، به همراه معاونش عبدالله قادری از ۲۷ دسامبر در وین به سر می‌برند. قاسملو در این زمان درباره مذاکرات با مقامات ج.ا.ا. هنوز چیزی به کمیته مرکزی ح.د.ک.ا. نگفته است؛ زیرا می‌داند که اکثریت آن‌ها اعتمادی به ج.ا.ا. ندارند و با این ملاقات مخالفت خواهند کرد. اقامت آن‌ها در وین مخفی نیست؛ زیرا قاسملو با برخی از مقامات حزب سوسیال - دموکرات اتریش (از جمله هانس فیشر، Fischer Hans) ملاقات و گفت‌وگو می‌کند و در ۲۹ دسامبر با تلویزیون ORF یک مصاحبه و پس از آن دیداری با جلال طالبانی (از رهبران کردهای عراق) دارد. هفت ماه بعد در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ عبدالرحمان قاسملو، عبدالله قادری و فاضل رسول در شهر وین، خیابان لینکه بانگاسه (Bahngasse Linke)

۱. از اعترافات مقام امنیتی و مورد اعتماد خمینی در حضور دادستان پرونده و نیز در مقابل دادگاه «میکونوس»، ابوالقاسم (فرهاد) مصباحی معروف به شاهد C.

۲. با نگاه به کتاب «اسکورت به سوی تهران»، پیتر پیلز (Peter Pilz) انتشارات ایبر-مولدا، وین، اتریش، ۱۹۹۷. بخش دوم، مذاکرات و ترور، صص ۲۵ - ۳۱ و نیز ده برگ اضافه‌ای که پیتر پیلز شخصا در اختیار نویسنده گذاشت. آقای پیلز از رهبران حزب سبزه‌های اتریش و نماینده حزب در پارلمان اتریش است.

شماره ۵ به هنگام مذاکرات محرمانه با نمایندگان ج.ا.ا. به قتل می‌رسند.^۱



عبدالرحمان قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران و عبدالله قادری نماینده حزب در اروپا

دور اول مذاکرات

مذاکرات در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۸۸ شروع می‌شود و رهبری حزب دموکرات کردستان ایران اعلام می‌کند که محل و تاریخ مذاکرات را هر بار خود آنها تعیین خواهند کرد که با مخالفت تیم مذاکره کننده ج.ا.ا. روبه‌رو می‌شود. آقای معروف خباط (Khabat Marouf) از افراد وابسته به اتحادیه میهنی کردستان عراق (PUK) به رهبری جلال

۱. از متن تصحیح شده کتاب «اسکورت به سوی تهران». این متن ده برگه در ملاقات حضوری میان پیتر پیلز و پرویز دستمالچی، در دفتر کار ایشان در وین، در تاریخ ششم ژوئیه ۲۰۰۶ در اختیار نویسنده کتاب حاضر قرار گرفت.

طالبانی، خانه‌اش را در هارمونی گاسه (Harmoniegasse) در منطقه ۹ وین در اختیار آن‌ها می‌گذارد.

محمد جعفری صحراوردی و مصطفی مصطفوی (آجودی) از سوی ج.ا.ا. و قاسملو و قادری از سوی ح.د.ک.ا. در جلسه شرکت داشتند و جلال طالبانی شخصا واسطه مذاکرات است. مسئولیت حفظ امنیت در این دور مذاکرات با کردهای عراقی و افراد وابسته به جلال طالبانی بود. یک پیشمرگه کرد در خانه و دو کرد عراقی دیگر در جلوی خانه نگهبانی می‌دادند. اقدامات حفاظتی عمدتاً برای حراست از جان طالبانی است. طرفین مذاکره در فردای آن روز در ۳۱ دسامبر یک بار دیگر در همان محل به گفت‌وگو می‌نشینند که هشت ساعت طول می‌کشد. در این دور مذاکرات قاسملو برنامه خود (حزب) را برای خودمختاری ارائه می‌کند و از جمله خواهان حق تدریس به زبان کردی در مدارس کردستان، به رسمیت شناختن زبان کردی به عنوان دومین زبان رسمی-اداری کردستان ایران، تعیین حدود استان کردستان و نیز پذیرش پیشمرگان کرد به عنوان نیروهای پلیس است. مذاکرات بدون نتیجه پایان می‌یابد.

دور دوم مذاکرات

قاسملو در وین می‌ماند و اول ژانویه ۱۹۸۹ برای دیدن فاضل (فدیل) رسول به خانه او در وازاگاسه (Wasagasse) می‌رود. فاضل رسول متولد سلیمانیه و مانند قاسملو کرد است. قاسملو پس از این دیدار برای مدتی کوتاه به چکسلواکی و مجارستان می‌رود و پس از آن در دمشق با طالبانی تماس می‌گیرد و پیشنهاد می‌کند مذاکره با تیم ج.ا.ا. ادامه یابد. در این فاصله صحراوردی نیز به بهانه گفت‌وگو با مقامات ایران (ششم ژانویه) به تهران می‌رود و چهاردهم دوباره به وین برمی‌گردد. مذاکرات در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۹ در محل پیشین (هارمونی گاسه) ادامه می‌یابد. در این دور مذاکرات قاسملو تنها است؛ اما تیم ج.ا.ا. نفر سومی را به عنوان مامور حفظ امنیت هیئت نمایندگی به همراه آورده است. در این زمان اعضای هیئت نمایندگی ج.ا.ا. عبارتند از: محمد جعفری صحراوردی،

مصطفی مصطفوی (با نام مستعار آجودی، معروف به مصطفی تاریخ، به دلیل تسلطش به تاریخ کردستان) و غفور درجزی (با نام مستعار امیرمنصور بزرگیان اصل). او از فرماندهان نیروهای قدس سپاه پاسداران است که با پاسپورت جعلی شماره ۰۵۴۰۰۹ به اتریش آمده است.^۱ جلال طالبانی و معاونش نوشیروان امین نیز در جلسه حضور دارند. مذاکره باز هم بی نتیجه پایان می‌یابد.



قاسملو در کردستان، آلبوم شخصی

دور سوم مذاکرات

در مارس ۱۹۸۹ صحرارودی و مصطفوی دوباره به وین می‌آیند تا دور سوم مذاکرات

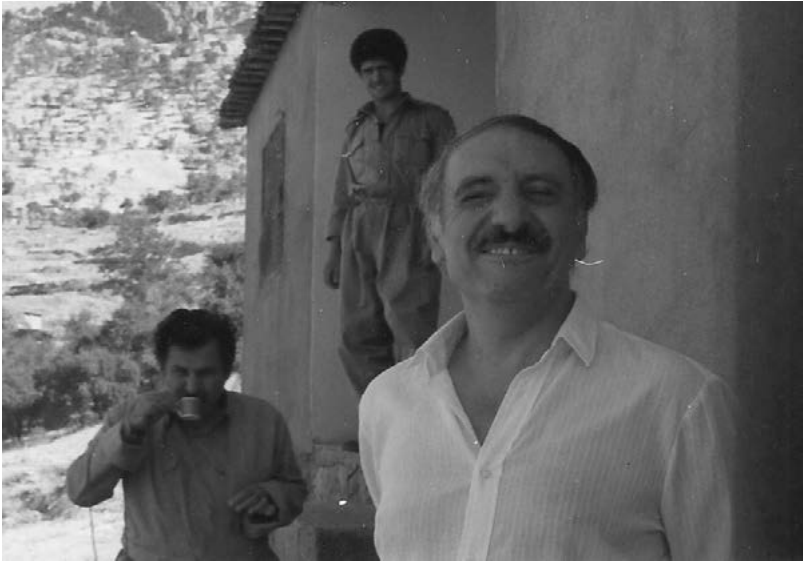
۱. همان.

را شروع کنند. در این فاصله ح.د.ک.ا. که از ادامه گفت‌وگو دل‌سرد شده بود تصمیم می‌گیرد به جای قاسملو معاونش سعید شرف‌کندی را برای ادامه مذاکره بفرستد؛ قاسملو موافق است و شرف‌کندی به این منظور از بغداد به پاریس می‌رود. اما هیئت نمایندگی ج.ا. با این تغییر موافقت نمی‌کند. آن‌ها خواهان گفت‌وگوی مستقیم فقط با خود دکتر قاسملو بودند و در نتیجه صحرارودی پیشنهاد حزب را رد و مذاکرات را لغو می‌کند.

اواخر ماه ژوئن امیر منصور بزرگیان اصل (غفور درجزی) با قطار از سوئیس به اتریش می‌آید و در هتل پست - آم فلایشمارکت (Post am Fleischmarkt) اقامت می‌گزیند. او ورودش را به فاضل رسول اطلاع می‌دهد و آن‌ها در بیست و ششم ژوئن با هم دیدار می‌کنند. در این دیدار غفور درجزی به رسول می‌گوید تهران علاقه‌مند به ادامه مذاکرات است و هاشمی رفسنجانی (آیت‌الله خمینی در ۴ ژوئن ۱۹۸۹ فوت می‌کند) می‌خواهد هرچه سریع‌تر با کردها به توافق برسد تا به همگان نشان دهد که توانسته است یکی از اساسی‌ترین مشکلات کشور را حل کند.^۱ غفور درجزی به فاضل رسول می‌گوید که آن‌ها ترجیح می‌دهند به جای طالبانی خود رسول در گفت‌وگوها شرکت کند؛ زیرا طالبانی «دهن‌لق» است و موضوع مذاکرات محرمانه را همه جا تعریف کرده است. به علاوه به غیر از مذاکره‌کنندگان، کس دیگری نباید حضور داشته باشد تا گفت‌وگوها همچنان محرمانه و مخفی بمانند.^۲

۱. همان.

۲. همان.



عبدالرحمان قاسملو، کردستان، ۱۹۸۳، عکس: آلبوم خانوادگی

هدف هیئت نمایندگی ج.ا.ا. از این پیشنهادات، یکم، دور نگه داشتن طالبانی از جلسه بود؛ زیرا با آمدن او محافظانش نیز می آمدند و ج.ا. نمی توانست خطر کند و طالبانی را نیز از میان ببرد. دوم، این پیشنهاد که به غیر از هیئت مذاکره کننده نباید کس دیگری در آنجا باشد تا گویا محرمانه ماندن مذاکرات تضمین شود، اقدامی بوده است برای کشاندن رهبری حزب دموکرات به جلسه مذاکره بدون محافظ.

رسول موضوع را تلفنی به اطلاع قاسملو (در پاریس) می رساند و سپس ۳۰ ژوئن به پاریس می رود تا قاسملو را متقاعد کند پیشنهادات هیئت نمایندگی ج.ا. را بپذیرد. قاسملو می پذیرد به دو شرط: یکم گفت و گوها در پاریس انجام شوند و دوم تا پانزده ژوئیه پایان یابند؛ زیرا او قصد داشت نوزدهم ژوئیه برای مدت یک ماه به آمریکا برود. هیئت نمایندگی ج.ا.ا. پیشنهاد اول (مذاکره در پاریس) را اکیدا رد می کند و بر روی برگزاری نشست در وین یا برلین پای می فشارد؛ اما دومی (تاریخ مذاکره) را می پذیرد.

در ۱۰ ژوئیه محمد جعفری صحرارودی با هواپیما از راه تهران-فرانکفورت

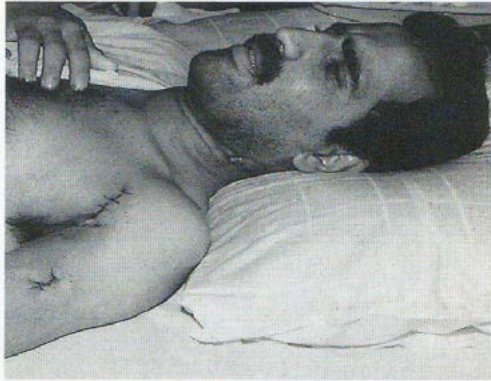
وارد وین (اتریش) می‌شود و در هتل فرانس (Hotel de France) در همسایگی اداره پلیس یک اتاق می‌گیرد. او یک روز بعد هتل را عوض می‌کند و به هتل استیکبروی (Stiegbräu) در منطقه ۱۵ وین می‌رود. مصطفی مصطفوی نیز به همان هتل می‌رود و هر دو اتاق‌هایشان را تا ۱۴ ژوئیه رزرو می‌کنند. در این فاصله قاسملو نیز وارد وین شده است.

در ۱۲ ژوئیه ساعت ۱۰ صبح فاضل رسول به نمایندگان ج.ا.ا. تلفن می‌کند و با آنها رأس ساعت ۴ بعدازظهر در مقابل هتل هیلتون، نزدیک ایستگاه مرکزی اتوبوس، قرار می‌گذارد تا آنها را از آنجا به محل ملاقات مخفی ببرد.

در این روز دکتر قاسملو و رسول یکدیگر را ساعت ۱۱ صبح در کافه لندمن (Landtmann) ملاقات می‌کنند. ساعت سه بعدازظهر قاسملو و قادری به خانه رسول می‌روند. رئیس جمهور پیشین الجزایر، احمد بن بلا، نیز در آنجا حضور دارد. حدود یک ساعت بعد رسول سه نماینده ج.ا.ا. (صحراودی، مصطفوی و بزرگیان اصل) را از ایستگاه مرکزی اتوبوس در نزدیکی هتل هیلتون بر می‌دارد و به محل مذاکره می‌برد. احمد بن بلا حضور ندارد و به غیر از قاسملو و قادری کس دیگری در خانه نیست.

آپارتمان محل نشست در خیابان لینکن بانگاسه (LinkenBahngass) شماره پنج را رسول تدارک دیده است. آپارتمان در طبقه سوم قرار دارد و در خانه تنها از راه آیفون باز می‌شود و در ورودی آپارتمان دارای سه قفل ایمنی ویژه است. پس از مدتی که از گفت‌وگوها می‌گذرد، مصطفوی اظهار می‌دارد قدرت تصمیم‌گیری آنها محدود است و آنها باید با تهران، با آقای رفسنجانی، گفت‌وگو کنند و ایشان را در جریان مذاکرات قرار دهند؛ در نتیجه جلسه نهایی به روز بعد موکول می‌شود. دلیل این «تاکتیک» این بوده است که در این زمان فاضل رسول تنها کسی است که از محل برگزاری جلسه اطلاع داشته است و در نتیجه هیئت نمایندگی ج.ا.ا. زمان لازم داشت تا هم با محل ترور بیشتر آشنا شود و هم اطلاعات لازم در این زمینه را به دست آورد. اطلاع به مرکز و کسب تکلیف از تهران تنها بهانه‌ای برای خرید وقت با هدف آشنایی با شرایط جدید بود. در این فاصله درجزی نیز به هتل Stiegbräu محل سکونت صحراودی و مصطفوی آمده است و اتاق‌ها تا روز ۱۴ ژوئیه رزرو شده‌اند. در

۱۳ ژوئیه قاسملو و قادری بدون محافظ و بدون هیچ اقدام امنیتی به محل مذاکره در لینکه بانگاسه، شماره ۵ می‌روند. شروع مذاکرات ساعت پنج و نیم بعدازظهر است. نشست در همان آپارتمانی است که توسط فاضل رسول تهیه شده است و در طبقه سوم ساختمان قرار دارد؛ در ورودی‌اش دارای سه قفل ایمنی است و در ورودی ساختمان تنها از راه سیستم آیفون باز می‌شود. به علاوه به غیر از رسول هیچ کس دیگری از محل نشست مطلع نیست.



Verletzter Attentäter
Mohammed Djafari Sahraroodi

محمد جعفری صحرارودی، سرپرست تیم مذاکره با دکتر قاسملو

حاضران در جلسه عبارتند از: محمد جعفری صحرارودی، مصطفی مصطفوی، غفور درجزی، فاضل رسول، عبدالله قادری و عبدالرحمان قاسملو. صحرارودی و مصطفوی اعضای مذاکره‌کننده‌اند و بزرگیان اصل که مسئول حفظ امنیت و حراست از جان آن‌ها است در اتاق دیگری می‌ماند.

مذاکرات شروع و مخفیانه (توسط قاسملو) به روی نوار ضبط می‌شود. مذاکرات به نتیجه نمی‌رسند و در پی آن قاسملو و رسول پیشنهاد می‌کنند گفت‌وگوها در روز ۱۴ ژوئیه ساعت شش بعدازظهر ادامه یابند (از متن ضبط شده به روی نوار

ضبط صوت). اندکی پس از این پیشنهاد تیراندازی با دو کلت شروع می‌شود. گلوله‌ها به پیشانی، گیجگاه و گلولی قاسملو و سه بار به سر و دو بار به گلولی رسول اصابت می‌کنند. هر دو در جا کشته می‌شوند. احتمالاً عبدالله قادری تنها کسی است که از خود دفاع می‌کند. به او یک گلوله در پشت سر، دو گلوله به کمر، یک گلوله به گیجگاه، یک گلوله به گلو، یک گلوله به شانه و یک گلوله به انگشت اشاره دست راستش اصابت کرده است. قاتلان به منظور اطمینان از انجام وظیفه خود به هر یک از مقتولان یک تیر خلاص می‌زنند به گونه‌ای که بقایای پوست و استخوان مقتولان به روی صداخفه‌کن باقی می‌ماند.

صحرا رودی، بزرگیان اصل و آجودی تمام وسایل فرار را از پیش آماده کرده بودند. وسایل آن‌ها در هتل کاملاً بسته بندی شده و بلیط پرواز به تهران نیز از پیش پرداخت شده بود؛ اما بدشمنی آن‌ها تنها در این است که حوادثی اتفاق می‌افتد که از قبل پیش‌بینی نشده نبودند.

اولین بدشمنی آن‌ها، زخمی‌شدن ناخواسته صحرا رودی است. یکی از گلوله‌ها کمانه می‌کند و پس از اصابت به بازوی چپ او، از نزدیکی شانه‌اش خارج و وارد گونه او و از راه گلو وارد دهانش می‌شود. او (حدود ساعت ۱۹ و ۲۰ دقیقه) از خانه خارج می‌شود و زنگ خانه همسایه را به صدا در می‌آورد. زن همسایه فوراً پلیس را خبر می‌کند. صحرا رودی به خیابان می‌رود؛ اما توان فرار ندارد و نقش زمین می‌شود. در این حالت فردی (غفور درجزی) به صحرا رودی نزدیک می‌شود؛ دست به جیب شلوار او می‌برد؛ یک بسته اسکناس هزار دلاری از یک جیب و یک بسته پستی از جیب دیگر صحرا رودی بیرون می‌آورد و فرار می‌کند و در حین فرار نزدیک است با یک ماشین تصادف کند و سپس ناپدید می‌شود.

ساعت ۷:۳۷ بعد از ظهر پلیس به محل ترور می‌رسد. صحرا رودی غرق در خون روی پیاده‌رو افتاده است؛ اندکی بعد دوباره سر و کله غفور درجزی (بزرگیان اصل) پیدا می‌شود که بازوی یکی از پلیس‌ها را می‌گیرد و به انگلیسی فریاد می‌زند «دوست من، دوست من» و سپس به خانه شماره پنج (محل مذاکره) می‌رود. دو پلیس او را تعقیب می‌کنند و وارد آپارتمان می‌شوند. آن‌ها در بازجویی بدنی از درجزی یک پاکت پستی

خون‌آلود به همراه ۹۴۰۰ دلار پیدا می‌کنند (غفور در جزی یا امیر منصور بزرگیان اصل همان فردی است که در خیابان به صحرارودی نزدیک می‌شود و از جیب او پول و پاکت پستی را بیرون می‌آورد و سپس فرار می‌کند).

اندکی بعد پلیس مبارزه با ترور اتریش در محل حاضر است. رئیس واحد ویژه مبارزه با تروریسم اتریش، آقای اسوالد کسلر (Oswald Kessler, EBT) مامور پیگیری این قتل می‌شود. او پس از بررسی محل حادثه و بررسی وضع اسناد و مدارک، در همان‌جا، چنین می‌گوید:

- در ورودی خانه دارای هیچ نشانی مبنی بر اینکه کسی آن را با استفاده از زور باز کرده باشد، نیست؛
- به هر سه نفر کرد تیر خلاص زده شده است؛
- دو نفر از سه کرد کاملاً غافلگیر شده و در حالت نشسته به قتل رسیده‌اند. اگر فرد بیگانه‌ای از بیرون وارد اتاق بشود (آن‌گونه که قاتلان ادعا می‌کنند) ابتدا ممکن نبوده است که آن‌ها همچنان نشسته در جای خود باقی بمانند و تکان نخورده باشند؛
- مصطفی مصطفوی (آجودی) فرار کرده و مخفی شده است؛
- موقعیت آپارتمان به گونه‌ای است که امکان تشخیص موقعیت و وضعیت خانه و نشستن افراد از بیرون ممکن نیست؛ یعنی قاتلان بایستی از درون با موقعیت خانه آشنایی داشته باشند؛
- قاتلان باید از محل نشستن مقتولان دقیقاً آگاهی می‌داشته‌اند تا به هنگام یک عملیات برق‌آسا اشتباهی به کس دیگری تیر نزنند؛
- این ترور شکل کلاسیک تروریستی ندارد و شبیه ترورهای انجام یافته توسط دستگاه‌های اطلاعاتی-امنیتی است؛ زیرا در مدل‌های کلاسیک تروریستی قاتل و مقتول برای اولین بار نه در یک خانه خصوصی، بلکه در مقابل هتل یا در فرودگاه یا ... همدیگر را ملاقات می‌کنند. در صورتی که در این ترور قاتل و مقتول همدیگر را می‌شناختند و قاتلان موفق شده‌اند اعتماد قربانیان را به دست آورند؛

- و دلیل هشتم برای کسلر این است که قاسملو و قادری با فرستادگان ج.ا.ا. در حال مذاکره بوده‌اند؛ پس ج.ا.ا. پشت این ترور است.

بنابراین دلایل آقای اُسوالد کسلر در همان‌جا چنین می‌گوید: در این ترور کردها به قتل رسیده‌اند و ماموران ج.ا.ا. زنده مانده‌اند. برای ما (پلیس) موضوع کاملاً روشن است. از این به بعد اتخاذ تصمیم نه با ما، بلکه با سیاست است. کسلر بلافاصله تلفنی دستور می‌دهد در مرزهای اتریش تمام کسانی را که قصد خروج دارند و از خاورمیانه می‌آیند، به دقت کنترل کنند و پس از مشورت با او به آن‌ها اجازه خروج دهند.

دومین بدشansı قاتلان این است که هرچند مصطفی مصطفوی موفق به فرار می‌شود، اما محمد جعفری صحراودی به بیمارستان و غفور درجزی به اداره پلیس منتقل می‌شوند و هر کدام فوراً جداگانه تحت بازجویی قرار می‌گیرند و اظهارات آن‌ها (از آنجایی که زخمی‌شدن صحراودی و دستگیری آن‌ها پیش‌بینی نشده بود) کاملاً ضد و نقیض است و مشخص می‌شود که هر دو دروغ می‌گویند. غفور درجزی (امیر منصور بزرگیان اصل) که گویا مسئول حفظ امنیت جانی تیم مذاکره‌کننده بوده است، مدعی می‌شود ساعت هفت بعدازظهر از خانه خارج و به مک‌دونالد محل رفته است تا برای خودش Fish Mac و کوکاکولا بخرد و به هنگام تیراندازی در خانه نبوده است. برعکس او، محمد جعفری صحراودی که در همان شب در بیمارستان مورد بازجویی قرار می‌گیرد، می‌گوید: «... ما در پایان مذاکرات بودیم که ناگهان در اتاق باز شد و دو یا سه نفر وارد اتاق شدند و هنوز چشم من به آن‌ها نیفتاده بود که زخمی شدم و از صندلی به روی زمین افتادم و دیگر تکان نخوردم تا قاتلان فکر کنند من هم کشته شده‌ام ...» او می‌گوید به هنگام تیراندازی امیر منصور بزرگیان اصل (که مامور حفظ جان آن‌ها بود) در اتاق نبوده است: «... هنگامی که من برای کمک گرفتن از خانه بیرون رفتم بزرگیان اصل را دیدم؛ از او پرسیدم موقع تیراندازی کجا بودی؟ گفت در توالی.»



Amir Mansour Bozorgian

حاج غفور درجزی (امیر منصور بزرگیان اصل) فرمانده واحد عملیاتی سپاه قدس

سایر اظهارات صحرارودی نیز با واقعیات موجود در تطابق نبودند. پلیس از او می پرسد: اگر بنا بر ادعای او (اظهارات صحرارودی) فرضا افرادی وارد اتاق شده و از آنجا به سوی او و دیگران تیراندازی کرده اند، پس قاعدتا تمام پوکه ها می بایست در همان محل در ورودی اتاق ریخته شده باشند و نه در جایی که محل نشست او (صحرارودی) بوده است. به علاوه اگر مهاجمان (آن گونه که صحرارودی مدعی است) از محل در ورودی به سوی آن ها تیراندازی کرده اند، چگونه می توانند از آنجا به سوی همان دیوار شلیک کنند، در حالی که بررسی های کارشناسانه و علمی مربوط به تعیین مسیر حرکت گلوله ها مبین شلیک گلوله ها از محل نشست صحرارودی به سوی دیوار هستند.



عبدالرحمان قاسملو، نوری دهکردی (کاک حسین)، کردستان، مارس ۱۹۸۳ عکس: آلبوم خانوادگی

و سومین بدشانسی صحراوردی و غفور درجری کشف اسلحه‌های جرم است. آقای جرج ساموئل (George Samuel)، کارگر شهرداری وین، اسلحه‌ها را در یک ظرف زباله پیدا می‌کند و آن‌ها را تحویل پلیس می‌دهد. یک کلت برتا (Beretta) کالیبر ۷/۶۵ ملی‌متری با صداخفه‌کن، دو خشاب کلت و یک خشاب برای مسلسل، به اضافه دو کلید یک موتور سیکلت مارک سوزوکی (Suzuki) به همراه مدارک مربوط به سوزوکی مدل GSx۵۰۰t و یک صورت‌حساب مورخ ۱۹۸۹/۱/۱۱ شرکت فرایتاگ (Freitag) برای شخصی به نام مصطفی یالسن و قرارداد خرید موتور میان شرکت فرایتاگ و مصطفی مصطفوی. فروشنده موتور بعداً صحراوردی را به عنوان خریدار موتور، یعنی یکی از سه نفر تیم مذاکره ج.ا.ا. شناسایی می‌کند. مسلسل جرم نیز بعداً در یک ظرف دیگر زباله توسط پلیس کشف و ضبط می‌شود. تعیین منشأ کلت، مسلسل و صداخفه‌کن‌ها، همچنان که در دادگاه میکونوس اثبات شد، کار آسانی بود. اسلحه‌های جرم (کلت) از جمله محموله اسلحه‌هایی هستند که در اسپانیا تولید شده و در سال ۱۹۷۱ از سوی کارخانه اسپانیایی آن تحویل ارتش شاهنشاهی وقت ایران شده بودند. بنا بر این

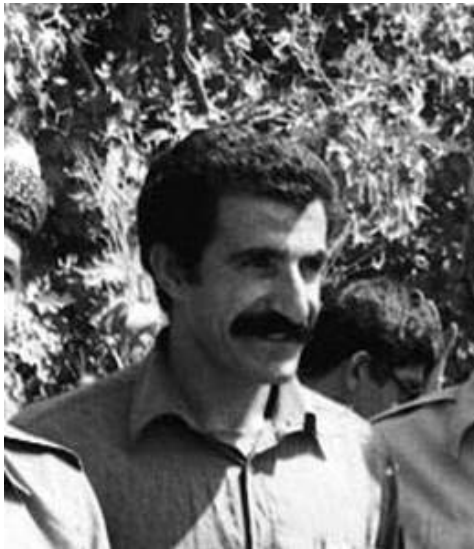
اسلحه‌ها از جمهوری اسلامی می‌آیند با وجود اسناد و مدارک و شواهد انکارناپذیری که همگی حاکی از نقش ماموران ج.ا. در قتل رهبران کرد بودند، پلیس و مقامات دولت اتریش مظنونان و متهمان شرکت به قتل را آزاد و رهسپار تهران کردند. در این رابطه تلاش‌های سفیر ج.ا.ا. در وین، آقای نقره کار شیرازی، بی‌ثمر نبود. ایشان از همان ابتدای دستگیری این دو نفر، تلاش وسیعی را برای آزادی آن‌ها و فرستادنشان به ایران شروع کرد. این تلاش‌ها از تهدید عدم وجود امنیت جانی برای شهروندان اتریش در ایران یا سایر نقاط دنیا تا قطع روابط تجاری و افشای فروش اسلحه و توپ‌های «نوریکوم» بود. مجله نیوز، از معتبرترین مجله‌های اتریش، در شماره ۱۶ مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۷ از صحراودی با عنوان مغز متفکر تیم ترور جمهوری اسلامی در سراسر جهان یاد می‌کند. او یکی از اعضای اصلی ترور وین بود که پس از آزادی به ایران تحویل داده شد.^۱

در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۹، یعنی حدود ۴ ماه پس از ترور وین، دادستانی اتریش حکم دستگیری غفور درجری (امیر منصور بزرگیان اصل)، محمد جعفری صحراودی و مصطفی مصطفوی (آجودی) را صادر می‌کند؛ البته پس از آزادی آن‌ها و تحویل به ایران.

۱. مجله نیوز، پرتیراژترین مجله خبری اتریش، ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۷، شماره ۱۶.

بهمن جوادی (غلام کشاورز)

(لارناکا، قبرس، مردادماه ۱۳۶۸ / اوت ۱۹۸۹)



بهمن جوادی، ترور در برابر چشمان مادر، همسر و برادر، عکس: سایت اینترنتی «آشتی»

«... علی محمدی سرخلبان ایرانی در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۷ در شهر هامبورگ به دست افرادی ناشناس به ضرب گلوله به قتل رسید. یکی دیگر از افراد اپوزیسیون به نام جوادی (غلام کشاورز، پ.د.) نیز در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۸۹ در قبرس به ضرب گلوله ضاربان

ناشناس از پای در آمد. در هر دو مورد اسلحه قاتلان و صداخفه کن های آن ها کشف شده اند. آزمایش های تطبیقی بین آن ها و صداخفه کن هایی که در جریان ترور میکونوس مورد استفاده قرار گرفته بودند، آشکارا نشان می دهند که ویژگی های طرز تهیه و کارپردازی آن ها با هم در تطابق کامل هستند ...»^۱

بهمن جوادی (غلام کشاورز) عضو کمیته مرکزی «حزب کمونیست ایران» بود که در ۲۶ اوت ۱۹۸۹ در شهر لارناکا (Larnaka) قبرس با شلیک سه گلوله توسط دو ضارب موتورسوا، به قتل می رسد. بهمن جوادی ساکن استکهلم (سوئد) بود. او برای دیدار مادرش به لارناکا رفته بود. به احتمال زیاد «سربازان گمنام امام زمان» یا همان ماموران با نام وزرات اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. از برنامه ملاقات او با مادرش در لارناکا مطلع شده یا خود برنامه ریزی کرده بودند و از این راه او را ردیابی و سپس ترور کردند. فریده آرمان، همسر جوادی، درباره آن لحظه چنین می گوید: «... ساعت نه و نیم شب بود که غلام کشاورز در جلوی چشمان من و برادر و مادرش در لارناکا به قتل رسید. من صدای شلیک زیادی شنیدم و فکر کردم که در جایی آتش بازی است. وقتی برگشتم غلام را دیدم که روی زمین افتاده و خون از او جاری است؛ بلافاصله فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است و شروع به فریاد کشیدن کردم و کمک می خواستم ...»

نشریه کمونیست در شماره ۵۸ مورخ مرداد ۱۳۶۹ درباره نحوه مرگ بهمن جوادی می نویسد: «... بهمن جوادی از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران و پناهنده سیاسی در سوئد بود. او در ماه آگوست ۱۹۸۹ (شهریور ۱۳۶۸) برای دیدار مادرش به قبرس می رود و در مقابل چشمان مادر، برادر و همسرش (فریده آرمان) ترور می شود. سه گلوله به او اصابت کرده است؛ یکی از ناحیه سر. جوادی فوراً به بیمارستان نیکوزیا منتقل می شود؛ اما متأسفانه ساعاتی بعد بر اثر خونریزی سر فوت می کند. ... بهمن جوادی متولد ۱۳۳۴ در روستای نارک، از توابع دوگنبدان، بود. در سال ۱۳۵۴ دانشجوی دانشکده کشاورزی کرج می شود و از همان ابتدا با محافل دانشجویی چپ در ارتباط قرار می گیرد. او در اردیبهشت ۱۳۵۵ دستگیر و زندانی می شود. پس از آزادی از زندان (۱۳۵۷) در جریان اعتراضات و تظاهرات

۱. نگاه شود به حکم بازداشت علی فلاحیان در همین کتاب.

فعالانه شرکت می‌کند و در میان مردم منطقه لرستان چهره‌ای محبوب و مورد احترام می‌شود. ... او اوایل زمستان ۱۳۵۸ به همراه عده‌ای از دوستانش به سازمان اتحاد مبارزان کمونیست می‌پیوندد. در شهریور ۱۳۶۱ در کنگره سازمان شرکت می‌کند و عضو کمیته اصفهان می‌شود. او در زمستان همان سال در پی سیاست سرکوب ج.ا. به کردستان می‌رود. جوادی در شهریور ۱۳۶۲ در کنگره موسس "حزب کمونیست ایران" شرکت می‌کند و یکی از پایه‌گذاران این سازمان است که بعد به عضویت کمیته سازمانده تشکیلات مخفی حزب انتخاب می‌گردد. ... او بعداً به تشکیلات خارج از کشور حزب منتقل و عضو کمیته این تشکیلات می‌شود. بهمن جوادی در کنگره دوم و سوم حزب به عنوان نماینده تشکیلات خارج از کشور شرکت می‌کند و در کنگره دوم به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب می‌شود. ... جوادی عضو کمیته مرکزی حزب، عضو کمیته سازمانده تشکیلات شهرهای ایران، عضو کمیته خارج کشور حزب و عضو کمیته رادیو صدای حزب کمونیست ایران بود و مسئولیت سازماندهی فدارسیون شوراهای پناهندگان ایرانی در خارج کشور را نیز به عهده داشت ...^۱

درباره زندگی او و شرح ماجرای ترورش در لارنکا، خانم محلوگیان - ساکن سوئد - کتابی به زبان سوئدی با نام «دیدار در لارناکا» نوشته است. این کتاب، داستان یک دختر جوان به نام «رزا» است که پس از آگاهی از ترور پدرش در لارنکا به قبرس می‌رود تا در این باره پژوهش کند.

آقای هوفمن (Hoffmann)، افسر عالی‌رتبه شهربانی فدرال آلمان، که مامور تحقیق در رابطه با ترور برلین بود، به نیکوزیا (قبرس) می‌رود و با آقای کروکوس (Krokos)، افسر شهربانی کل قبرس و مسئول پرونده بهمن جوادی، گفت‌وگو می‌کند. بنا بر شهادت آقای هوفمن و گزارش ایشان به دادستانی و دادگاه میکونوس، ترور بهمن جوادی کار ج.ا.ا. است. بنا بر تحقیقات و اطلاعات ایشان، کلت مورد استفاده در ترور جوادی از نوع اسلحه‌های خودکار مدل لاما XA، Lama، ۷/۶۵ میلی‌متر با شماره مسلسل ۴۲۶۹۱۹ و از جمله تولیدات یک کارخانه اسپانیایی است که در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۷۱ تحویل وزارت جنگ ایران شده است. یعنی از همان محموله‌ای است که اسلحه ترور برلین بوده است. این کلت دارای یک صداخفه‌کن نیز بوده است. آقای براونه (Braune) افسر کارشناس

۱. برگرفته و خلاصه‌شده از نشریه «کمونیست»، ارگان حزب کمونیست ایران، شماره ۵۸، مرداد ۱۳۶۹.

امور جنایی شهربانی کل آلمان، پس از انجام بررسی‌های کارشناسانه و فنی لازم در رابطه با اسلحه و صداخفه‌کن، گزارش می‌کند که شیوه و نوع تولید صداخفه‌کن به کار رفته در قتل بهمن جوادی در تطابق با شیوه و نوع تولید صداخفه‌کن به کار رفته در رستوران میکونوس است. به نظر او جنس لوله مصرف شده برای ساخت و تولید صداخفه‌کن، نوع سیستم پرس، شیارها و خطوط درونی لوله‌ها و حتی نوع خط و درشتی خطوط و نوع و روش‌کننده‌کاری و حک حروف «ل» و اعداد ۱ و ۳ همگی در تطابق کامل با هم هستند و نشان می‌دهند که منشا صداخفه‌کن‌ها یکی است. در متن رأی دادگاه میکونوس درباره ترور بهمن جوادی در لارناکا (Larnaca) چنین آمده است:

«... سوء قصد به جان جوادی در لارناکا (Larnaca): در ۲۶ اوت ۱۹۸۹ بهمن جوادی یک ایرانی مخالف در شهر لارناکا/قبرس با گلوله‌ای که توسط دو ضارب به سرش شلیک شد، به قتل می‌رسد. ابوالقاسم مصباحی در این مورد می‌گوید که او (مصباحی) از سوی یکی از افسران عالی‌رتبه سازمان امنیت ج.ا.ا. که در آن زمان در دادگاه انقلاب کار می‌کرد و این مورد را می‌شناخت، اطلاع یافته است که قتل این فرد مخالف بر اساس یک تصمیم سیاسی بوده است و اعضای سپاه پاسداران ترور را انجام داده‌اند. بر اساس اطلاعات و گزارشات افسر اداره آگاهی فدرال آلمان، کمیسر ارشد امور جنایی آقای هوفمن (Hoffmann) که حضوراً با بازپرس و مسئول پرونده (جوادی)، آقای کروکوس (Krokos) در نیکوزیا (Nikosia) گفت‌وگو کرده و اطلاعات دقیق از او کسب و فتوکپی بخش‌هایی از پرونده را از او گرفته است، اسلحه به کار رفته در قتل جوادی یک کلت خودکار لاما (Lama) مدل XA شماره ۴۶۶۹۱۹ کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متری با یک صداخفه‌کن می‌باشد. تحقیقات پلیس بین‌المللی نشان می‌دهد که این اسلحه در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۷۱ در تهران تحویل وزارت جنگ ایران شده و مانند هر دو قتل وین و برلین به‌هنگام فرار در مکانی قرار داده شده است.

مهندس فیزیک و کارمند شهربانی فدرال آلمان - آقای براونه (Braune) - در مقابل دادگاه اظهار داشت، از آنجا که امکان خارج کردن مدارک جرم از آن کشور وجود نداشت، در همان‌جا (نیکوزیا) کلت و صداخفه‌کن را بررسی و آزمایش کرده است. این کارشناس (امور جنایی) در گزارش رسمی خود به این نتیجه می‌رسد که نوع

تولید این صداخفه کن که دارای شعاع بیرونی ۳۹ ملی متر و کلفتی لوله ۲ میلی متر است با نوع صداخفه کنی که در ترور رستوران "میکونوس" به کار رفته یکسان است. هر دو لوله صداخفه کن‌ها (که با سیستم پرس Strang Pressing تولید شده‌اند) دارای خطوط و شیارهای موازی ویژه‌ای هستند که به نوع ابزار تولید آن‌ها مربوط می‌شود. خطوط و شیاری که یکسان و در تطابق با هم هستند. این موضوع که این کارشناس در ارزیابی خود می‌گوید صداخفه کن‌ها به احتمال بسیار قوی از یک قطعه لوله فلزی تولید شده‌اند، به نظر دادگاه تنها مربوط به این امر می‌شود که از صداخفه کن به کار رفته در لارناکا تنها یک نمونه وجود داشته است. به علاوه کننده کاری‌های روی صداخفه کن‌ها "ل - ۱۳۱" (در برلین) و "ل - ۱۳۹" (در لارناکا) از نظر نوع و درشتی خط و شیوه کننده کاری حرف ل و اعداد ۱ و ۳ به طور برجسته‌ای یکسان و شبیه به هم هستند. دادگاه پس از بررسی و مقایسه عکس‌ها صحت این ارزیابی را تایید می‌کند ...»^۱

۱. متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹، صص ۳۵۰ - ۳۵۳.

عبدالرحمان برومند

(پاریس، فرانسه، فروردین ماه ۱۳۷۸ / آوریل ۱۹۹۹)



عبدالرحمان برومند در کنار شاپور بختیار

در ۲۹ فروردین ۱۳۷۸ (۱۸ آپریل ۱۹۹۹) دکتر عبدالرحمان برومند، رئیس هیئت اجرایی «نهضت مقاومت ملی ایران»، یار دیرین شاپور بختیار، در راهرو خانه‌اش جلوی آسانسور، با ضربات کارد به قتل می‌رسد. او عضو جبهه ملی ایران بود و در انشعابات دوران انقلاب کنار بختیار ماند.

«... جبهه ملی یک جبهه ملی ضد دینی نبود. جبهه‌ای بود که هم آدم مذهبی توی آن بود و هم آدم غیر مذهبی. ... و اصلا در سازمان جبهه ملی ایران چیزی به نام مذهب مطرح نبود. چون ما یهودی عضو جبهه ملی داشتیم؛ ارمنی جزو جبهه ملی داشتیم؛ انحصار نداشت به یک دین معینی؛ زردشتی داشتیم؛ جبهه ملی ایران بود. این چیزی که آقای خمینی اینجا در پاریس به من گفت که شما چرا اسم آن را نمی‌گذارید جبهه ملی اسلامی؟ گفتم: این یک حشو قبیح است. برای اینکه اولاً مملکت ایران مردم آن مسلمان هستند؛ ما هم مثل بقیه مردم مسلمان هستیم. گذشته از آن ایران غیر مسلمان هم دارد و آن‌ها هم صاحب این مملکت هستند و حق دارند که در سرنوشت این مملکت دخالت کنند. ... حاکمیت ملی و استقرار آن در مملکت هدف نهضت مقاومت ملی ایران است. مفهوم حاکمیت ملی این است که مردم در داخل کشور از آزادی و دموکراسی بهرمنند باشند و در صحنه بین‌المللی از استقلال. منظور از دموکراسی حکومت اکثریت است با رعایت کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی اقلیت به نحوی که اقلیت مجال و امکان اکثریت شدن را داشته باشد. این هدف جدیدی نیست. هدف میهن پرستان و آزادی خواهان مملکت قبل از جنبش مشروطیت نیز همین بود ...»^۱

عبدالرحمان برومند متولد ۱۳۰۶ در روستای گز از دهستان برخوار اصفهان بود. او در دانشگاه تهران رشته حقوق قضایی خواند و از دانشگاه ژنو دکترای حقوق گرفت. برومند از پیروان راه مصدق بود. او در سال ۱۳۳۹ از اصفهان دو بار از سوی جبهه ملی نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی می‌شود؛ اما اجازه شرکت در انتخابات را نمی‌یابد.

برومند در سال ۱۳۴۲ به عنوان عضو شورای جبهه ملی انتخاب می‌شود. پیش از انقلاب اسلامی از اواخر سال ۱۳۵۶ که جبهه ملی دوباره فعال شد؛ برومند دوباره به عضویت شورای مرکزی برگزیده می‌شود.

آشنایی و همکاری بختیار با برومند در مبارزات ملیان ایران برای انتخابات آزاد و اجرای قانون اساسی مشروطه به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد شروع شد و تا ترور او

۱. خاطرات عبدالرحمان برومند، معاون نهضت مقاومت ملی ایران، حبیب لاجوردی، طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد.

همچنان ادامه داشت. او از معدود کسانی از جبهه ملی بود که در دوران پرتلاطم ماه‌ها و سال‌های انقلاب با بختیار ماند و رهبری ملایان را نپذیرفت.

بختیار او را در بهمن ۱۳۵۷ به ملاقات خمینی در فرانسه می‌فرستد تا شاید بتواند برای مشکل کشور راه حلی بیابد. خمینی خواهان استعفای بختیار از نخست‌وزیری بود، که او به درستی آن را نپذیرفت.

پس از فروپاشی نظام سلطنت، بختیار موفق می‌شود مخفیانه از ایران خارج و به پاریس برود. در این زمان برومند هنوز در پاریس بود. او آپارتمانش را در اختیار بختیار می‌گذارد، همان خانه‌ای که در آن اولین سوء قصد (ناموفق) به جان بختیار از سوی انیس نقاش انجام می‌گیرد. برومند بار و یاور بختیار در سازماندهی نهضت مقاومت ملی ایران بود و سرانجام جان خود را در راه آرمان‌هایش گذارد.

«... پدرم مرد مسلمانی بود و وقتی خمینی در نجف در تبعید به سر می‌برد به او کمک مالی می‌کرد. با او آشنا بود و او را به عنوان یک ملای مبارز می‌شناخت و البته نه یک شخصیت سیاسی. ... وقتی شاپور بختیار نخست‌وزیر شد؛ پدرم را برای مذاکره با خمینی فرستاد. پدرم به پاریس آمد و در صحبت با خمینی از او شنید که شاپورخان آدم لایقی است. اگر استعفا بدهد، خودم نخست‌وزیرش می‌کنم. می‌دانید که بختیار سرسختی کرد و استعفا نداد. در آن وقت من بسیار جوان بودم و علت پافشاری دو طرف در عقیده‌شان را نفهمیدم. اما بعدا هم به مفهوم سیاسی مقاومت بختیار پی بردم و هم به مفهوم سیاسی پافشاری خمینی. وقتی قانون اساسی حکومت خمینی منتشر شد، متوجه قضیه شدم. دعوی آن دو بر سر انتخابات نبود. بختیار استعفا نمی‌داد؛ چون می‌گفت خمینی در مقامی نیست که من به او استعفای خودم را بدهم. قدرت را ملت ایران دارد و نه خمینی. اما خمینی می‌خواست این استعفا را از بختیار بگیرد؛ چون برای ملت حقی قائل نبود و خود را نماینده خدا می‌دانست. ... سر کار بودم که برادر کوچکم تلفن کرد. وقتی خودم را به خانه رساندم پدرم را هنوز نبرده بودند؛ اورژانس رسیده بود؛ پدرم غرق در خون بود؛ او را از دور دیدم. صحنه هولناکی بود ...»^۱

۱. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خاوران، چاپ دوم، پاریس- فرانسه، ۲۰۰۶، گفت‌وگوی لادن برومند (دختر عبدالرحمان برومند) با پری سکندری، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

پرونده ترور عبدالرحمان برومند از جمله پرونده‌هایی است که آمران و عاملان آن، از نگاه قضایی هنوز «ناشناس» مانده‌اند. اما آن‌ها از نگاه سیاسی همان آشنایان معروف به سربازان گمنام امام زمان هستند که به دستور حکومتگران اسلامی، گاهی فریدون فرخزاد، گاهی پروانه و داریوش فروهر، گاهی شاپور بختیار و سروش کتیبه یا ... را سلاخی کردند. البته به نام اسلام و انقلاب و صدالبته برای جاه و مقام و ثروت ملایان. ابوالقاسم مصباحی (شاهد C) در دادگاه می‌کونوس اظهار داشت که ما (ج.ا.ا.) تنها در اروپای غربی، ده‌ها نفر را به قتل رسانده‌ایم که هیچ کس هنوز از آن اطلاعی ندارد.

شاپور بختیار و سروش کتیبه

(پاریس، فرانسه، تیرماه ۱۳۷۱ / اوت ۱۹۹۱)



«... در ششم اوت ۱۹۹۱ آخرین نخست‌وزیر شاه، شاپور بختیار به همراه منشی‌اش سروش کتیبه، با وجود مراقبت‌های شدید امنیتی، در پاریس به قتل رسیدند. قاتلان همگی تبعه ایران هستند. یازده سال پیش از آن نیز در ژوئیه ۱۹۸۰ یک کماندوی ۵ نفره تحت رهبری انیس نقاش لبنانی کوشش کردند بختیار را ترور کنند؛ اما به جای بختیار یک زن همسایه زخمی، یک پلیس کشته و یک مامور پلیس دیگر فلج می‌شود. در آن زمان انیس نقاش دستگیر می‌شود؛ اما در سال ۱۹۹۱ او را با گروگان‌های فرانسوی (از جمله

خبرنگاران) معاوضه کردند.

بنا بر اطلاعات موجود در واشنگتن انیس نقاش در حال حاضر یکی از نزدیکترین همکاران رئیس سپاه پاسداران ج.ا.ا. محسن رفیق دوست است و رهبری یک گروه تروریستی را که اخیراً در سودان تشکیل شده است، به عهده دارد. پس از قتل بختیار، ابوالحسن بنی صدر، که او نیز در پاریس زندگی می‌کند، می‌گوید فرمان این ترور مستقیماً از سوی شخص رفسنجانی صادر شده است. بنی صدر می‌گوید رژیم ج.ا.ا. تصمیم دارد کلیه مخالفان خود را از نظر فیزیکی نابود کند. پلیس فرانسه یک گروه احتمالی ترور را در سوئیس تحت تعقیب دارد. یک عضو این گروه، مردی ۲۵ ساله به نام سرحدی است. او بنا بر درخواست پلیس فرانسه در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۹۱ هنگام خروج از سفارت ج.ا.ا. دستگیر شد. با وجود تنش‌های سیاسی شدید میان سوئیس و ج.ا.ا. متهم مزبور در اواخر ماه مه ۱۹۹۲ به پلیس فرانسه تحویل داده شد و در آینده‌ای نزدیک در پاریس محاکمه خواهد شد ...»^۱

زین العابدین سرحدی در دادگاه بختیار تبرئه می‌شود؛ هرچند بخشی از ماشین سازماندهی ترور دکتر بختیار و سروش کتیبه بوده است و انیس نقاش علاوه بر محکومیت‌اش به ابد در فرانسه، پس از آزادی (تعویض او با گروگان‌های فرانسوی که در اسارت حزب الله لبنان بودند)، خود در مصاحبه‌های متعدد، رسماً به ترور ناموفق بختیار افتخار می‌کند.^۲

۱. اولین گزارش محرمانه اداره آگاهی فدرال آلمان، BKA (نهادی برابر با FBI در ایالات متحده آمریکا)، مورخ اکتبر ۱۹۹۲، چند هفته پس از ترور برلین، درباره ترور برلین و برخی دیگر از ترورهای ج.ا.ا. در اروپا.
 ۲. ن.ش. به مصاحبه او با «روزنامه ایران» در همین بخش.



سروش کتبیبه

پس از دادگاه میکونوس که در آن عالی‌رتبه‌ترین مقامات مذهبی-سیاسی-امنیتی ج.ا.ا. رسماً متهم به قتل دگراندیشان در درون و بیرون ایران شدند، دادگاه دکتر شاهپور بختیار از معدود مواردی است که در آنجا نیز یک نهاد رسمی (دادگاه) رأی به دخالت ج.ا.ا. در یک ترور می‌دهد؛ هرچند صراحت و روشنی حکم آن در متهم کردن مقامات و دولت ج.ا.ا. ابتدا با رأی و حکم دادگاه میکونوس قابل مقایسه نیست:

«... دادگاه منصفه پاریس در تاریخ شش دسامبر ۱۹۹۴ و ۱۶ ژوئن ۱۹۹۵ مجموعاً هشت نفر ایرانی را به جرم شرکت در قتل شاپور بختیار، نخست‌وزیر اسبق ایران، در تاریخ شش اوت ۱۹۹۱ در پاریس به حبس‌های طولانی و مادام‌العمر محکوم کرد. در رأی ارجاعی صادره در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۴ که از یک سو تلویحاً طبق قوانین قضایی آلمان قابل مقایسه با رأی افتتاحیه دادگاه، ولی از سوی دیگر برخلاف آن مستدل‌تر و مدلل‌تر است، ذکر شده

است که در برنامه‌ریزی و تدارک و اجرا این سوء قصد کارکنان بسیاری از نهادهای حکومت ایران، از قبیل وزارت پست و تلگراف و سازمان تلویزیون ایران و وزارت امور خارجه، دست داشته‌اند. دو نفر از کارکنان مذکور طبق اظهارات شاهدان در دادگاه، از کارمندان وزارت اطلاعات بوده‌اند، عبارت دیگر آن‌ها در رابطه‌ای تنگاتنگ با سپاه پاسداران می‌باشند ...»^۱

زندگینامه

«... نام خانوادگی من نام منطقه‌ای از ایران باستان نیز هست؛ منطقه‌ای کوهستانی و سرسخت که بر دامنه کوه‌های زاگرس در جنوب غربی کشور گسترده شده است. ... من در آنجا میان دو کوه کلار و سبزه کوه که هر کدام بیش از چهار هزار متر ارتفاع دارد در دامان طبیعتی که بر آدمی چیره است، زیر برف و باران و باد به دنیا آمده‌ام. ... اصل و نسب من بدون هیچ تردیدی ایلاتی و فئودالی است.»^۲

«شاپور بختیار در سال ۱۲۹۵ شمسی (۱۹۱۴) در کنوک چهارمحال و بختیاری، نزدیک اصفهان، پا به جهان نهاد. خانواده بختیار از دوران حکومت صفویه، رهبری ایل بختیاری را بر عهده داشت. جد او حسین قلی خان ایلخانی به دست ظل‌السلطان حاکم جنوب ایران به قتل رسیده بود. حاجی علی قلی خان سردار اسعد بختیاری و نجفقلی خان صمصام‌السلطنه دو تن از افراد ایل او بودند که برای ایجاد حکومت مشروطه مبارزات بسیار کردند و این دومی پدر بزرگ مادری او بود که بعدها نخست‌وزیر شد. در سال ۱۳۱۴ شمسی جمعی از افراد ایل بختیاری از جمله پدر شاپور بختیار اعدام شدند.

شاپور بختیار در سال ۱۳۰۵ برای ادامه تحصیلات به شهر اصفهان فرستاده شد. پس از آن به بیروت رفت تا در یک مدرسه فرانسوی لائیک به ادامه تحصیل بپردازد. در آنجا بود که زبان فرانسه و آلمانی و عربی را آموخت و دیپلم ریاضی گرفت. زمانی

۱. از متن حکم بازداشت علی فلاحیان، ن.ش. به سند در بخش «پیوست‌ها».

۲. یکرنگی، شاپور بختیار، مترجم: مهشید امیرشاهی، انتشارات خاوران، چاپ چهارم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، صص ۲۱ و ۲۲.

که پدر او همراه چند تن از اعضا خانواده‌اش، آنچنان که خود در کتاب «یک‌رنگی» می‌نویسد به دلیل اختلافات میان عشایر و رضا شاه اعدام شدند، به ایران بازگشت. مدتی در ایران ماند و سپس راهی فرانسه شد تا در پاریس درس حقوق بخواند. با آغاز جنگ جهانی دوم در کنار نهضت مقاومت ملی فرانسه با نیروی ارتش هیتلر جنگید و پشت خط معروف ماژینو فرستاده شد.

او در سال ۱۳۲۴ در حالی که به اخذ دو درجه دکترا نائل شده بود به ایران بازگشت. محمدرضا شاه او را در کاخ خود پذیرفت. در این ملاقات بود که شاه به او گفت: شنیده‌ام در ارتش فرانسه هم جنگیده‌اید؟ و او جواب داد: بله اعلیحضرت. وقتی شعله جنگ در آن کشور در گرفت، من همان کاری را کردم که هر کسی برای همسایه‌ای که خانه‌اش در آتش می‌سوزد می‌کند.^۱

شاپور بختیار فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های فرانسه در رشته حقوق و فلسفه بود. او یکی از رهبران حزب ایران بود: «وقتی حزب ایران تشکیل شد، من در اروپا دانشجوی بودم، در این صورت از مؤسسين حزب ایران نبودم و مابین آن افراد نبودم. ... من اوایل سال ۱۹۴۶ میلادی وارد ایران شدم؛ یعنی او آخر سال ۱۳۲۴ و اوایل ۱۳۲۵ هجری شمسی. ... راجع به حزب ایران می‌توانم بگویم نماینده یک طرز فکر یک مردمی بود که اغلب از بورژوازی کوچک، روشنفکر و دارای تمایلات ملی بودند. آزادی و استقلال ایران را می‌خواستند ولی دارای تجربه سیاسی و دارای تشکیلات منظم و مسجل مثل حزب توده نبودند. ... حزب ایران از این طور مردم که عرض کردم تشکیل شد و بعد هم شنیدم یک حزبی که شبیه آن بود که سنجابی هم در آنجا بوده، به نام حزب میهن، به حزب ایران ملحق شد. ... من در سال ۱۳۲۸ وارد حزب ایران شدم. دلیل این هم آشنایی بود که من با بعضی از این دوستان داشتم و حرمتی بود که برای درستی و تقوای آن‌ها قائل بودم. ... و بعد از مدتی رئیس سازمان جوانان شدم. در سال ۱۳۲۹ که زمزمه ملی کردن صنعت نفت همه جا بلند بود، حزب ایران ستون فقرات فعالیت‌هایی بود که به وسیله آقای حسینی ... که قابل تقدیر است ... یک عده‌ای در ابتدا خدماتی کردند؛ اما خود دکتر مصدق بود

۱. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خاوران، چاپ دوم، پاریس - فرانسه، ۲۰۰۶، صص ۱۷ و ۱۸.

که ... می‌توانست بسیج بکند و مجموع نیروهای ملی را جمع کند ...^۱

بختیار در زمان ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ به او پیوست و یار و همکار او بود. «... شاه به من گفت: ایران درگیر مشکلات فراوان است؛ شما می‌توانید به حال مملکت مفید باشید. من فقط می‌خواستم بدانم از چه طرق. از نظر سیاسی راهم را بلافاصله یافتیم. در سال‌های تحصیل سخت شیفته گفته‌ها و سخنان مصدق شده بودم. تنها حزبی که می‌توانست مناسب مشی من باشد، حزب ایران بود که بعد ستون فقرات جبهه ملی شد. بدون آنکه تردیدی به خود راه دهم عضو این حزب شدم. سی و پنج سال از آن روز گذشته است، هنوز عضو آن حزبم و روشن است که از این پس نیز خواهم بود.»^۲

«... پس از شکست دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد شاپور بختیار در صف مخالفان در آمد. او در جریان ملی‌شدن صنعت نفت نقش بسیار قابل توجهی ایفا کرده و از چهره‌های سرشناس جبهه ملی شده بود. کودتای ۲۸ مرداد اعضای جبهه ملی را وادار به فعالیت‌های مخفی کرد. در این زمان بود که پایه‌های "نهضت" ریخته شد ... شاپور بختیار به علت فعالیت‌های سیاسی، در مجموع پنج سال و هشت ماه از عمر خود را در زندان به سر برد و یک دوره هفت ساله نیز، آنچنان که خود نوشته است، ممنوع‌الخروج بود ...»^۳

بختیار آخرین نخست‌وزیر نظام شاهنشاهی، پیش از استقرار جمهوری اسلامی است که به مدت ۳۷ روز حکومت کرد. بختیار به دلیل مقاومت و مبارزه‌اش علیه اسلامگرایان رادیکال و به‌ویژه آیت‌الله خمینی در دوران انقلاب اسلامی، همواره مورد خشم و یژه آن‌ها قرار داشت. او حدود شش ماه پس از فروپاشی نظام پهلوی و افتادن قدرت به دست اسلامگرایان رادیکال، در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۹۷۹ مخفیانه از ایران خارج شد و به پاریس رفت. در آنجا در سال ۱۹۸۱ نهضت مقاومت ملی ایران را پایه‌گذاری

۱. خاطرات شاپور بختیار، طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، حبیب لاجوردی، ۱۹۹۶، صص ۱۳ تا ۳۰.

۲. یکرنگی، شاپور بختیار، مترجم: مهشید امیرشاهی، انتشارات خاوران، چاپ چهارم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، ص ۵۹.

۳. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خاوران، چاپ دوم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، صص ۱۸ و ۱۹.

کرد تا بتواند به مبارزه‌اش علیه جمهوری اسلامی ادامه دهد: «... یک روز صبح با اتومبیل به فرودگاه رفتم. قیافه‌ام به برکت ریش و عینک سیاه مختصری عوض شده بود. کسی که همراهم بود با یک بلیت درجه یک و چمدان من وارد محوطه فرودگاه شد و چمدان را رد کرد. من در اتومبیل منتظر ماندم تا پرواز هواپیما برای یک ربع ساعت بعد اعلام شد. آن موقع فوراً کت را به روی شانه‌هایم انداختم و مثل بازرگانی شتاب‌زده وارد شدم. صف مسافران ایرانی طوانی بود؛ ولی در صف مسافران خارجی فقط هفت یا هشت نفر ایستاده بودند. فقط با یک افسر پلیس روبه‌رو شدم که کم‌ترین توجهی نه به قیافه‌ام کرد و نه به گذرنامه‌ام. در اتاق ترانزیت زیاد معطل نشدم و سوار اولین اتوبوسی شدم که به طرف هواپیما می‌رفت. ... هیچ کس از روز و ساعت ورود من به پاریس اطلاع نداشت؛ وقتی به پاریس رسیدم فرزندانم را خبر کردم که دنبالم بیایند ...»^۱

بختیار سرانجام در حومه پاریس در منطقه سورن در یک خانه ویلایی، همان جایی که او را به قتل می‌رسانند، ساکن می‌شود. او در سال ۱۹۸۱ رسماً پایه‌گذاری و تشکیل «نهضت مقاومت ملی ایران» را اعلام می‌کند. هیئت مؤسس: خانم مولود خانلری، رحیم شریفی، عبدالرحمان برومند (که پیش از بختیار توسط ج.ا.ا. به قتل می‌رسد)، حسین ملک، احمد میرفندرسکی، عزت رستگار و مهندس جفرودی بودند. بختیار سه بار مورد سوء قصد قرار گرفت:

ترور بی‌فرجام

در ۱۸ ژانویه ۱۹۸۰ یک تروریست لبنانی، انیس نقاش، با ماموریت از سوی ج.ا.ا. به جان شاپور بختیار سوء قصدی ناموفق می‌کند و بختیار از این سوء قصد جان سالم به در می‌برد. در اثر این حمله زنی که در همسایگی دکتر بختیار زندگی می‌کرد زخمی می‌شود؛ یک مامور پلیس کشته و یک مامور پلیس برای همیشه فلج و مجبور می‌شود از صندلی چرخ‌دار استفاده کند. او در سال ۲۰۰۸ فوت می‌کند.

۱. یکرنگی، شاپور بختیار، مترجم: مهشید امیرشاهی، انتشارات خاوران، چاپ چهارم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، صص ۲۱۶ و ۲۱۸.

نقاش متولد ۱۹۴۸ لبنان و آرشیوتکت است. او سنی‌مذهب است و بعد به شیعه می‌گردد. نقاش در اوایل دهه هفتاد به جنبش فلسطین می‌پیوندد و در سال ۱۹۷۵ در رابطه با گروگان‌گیری وزرای اوپک در وین توسط تروریست معروف، کارلوس، از سوی سازمان الفتح به عنوان ناظر به وین فرستاده می‌شود.

انیس نقاش دستگیر، محاکمه و محکوم به زندان می‌شود؛ اما پس از ده سال در پی تلاش‌های جمهوری اسلامی از زندان آزاد می‌شود و به ایران می‌رود و اکنون نیز در آنجا زندگی می‌کند. او در مصاحبه‌هایی^۱ که با او در ایران درباره این سوء قصد انجام گرفته است، رسماً به این سوء قصد اعتراف می‌کند. پرسش این است که اگر ج.ا.ا. در این ترور نقشی نداشته است، چگونه هیچ گونه اقدام قضایی علیه شخصی که رسماً اعتراف به ترور یک شهروند ایرانی می‌کند و مجرم است، انجام نمی‌دهد.

«... در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ برابر با ۲۷ تیر ۱۳۵۹ یک گروه تروریست به رهبری انیس نقاش چریک لبنانی مسیحی، که برای ترور او به پاریس فرستاده شده بود، در ماموریت خود ناکام ماند. هشیاری یکی از خویشان بختیار که در را به روی تروریست‌ها باز کرده؛ اما زنجیر اطمینان آن را بسته نگه داشته بود، سبب نجات جان بختیار شد ... روزنامه "انفوماتن" در شماره مورخ دوم نوامبر ۱۹۹۴ (چهارده سال بعد، درباره این ترور، پ.د.) چنین نوشت: ... انیس نقاش که یک گروه تروریستی مرکب از پنج نفر را رهبری می‌کرد، در تاریخ دهم مارس ۱۹۸۲ محاکمه و همراه سه متهم دیگر به حبس ابد محکوم شد و نفر پنجم نیز بیست سال محکومیت گرفت. از آن زمان جمهوری اسلامی به هر وسیله‌ای دست زد تا آزادی نقاش را از حکومت فرانسه بگیرد ...

مطبوعات فرانسه نوشتند که واقعه نقاش با قتل "لویی دالمار"، سفیر فرانسه، در سال ۱۹۸۱ بی‌ارتباط نبوده است. به هر حال برای آزادی او بود که جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۵ کماندویی را مامور ربودن هواپیمای ایرباس شرکت ایرفرانس در آسمان تهران کرد. عواملی که بمب‌گذاری‌های سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ در پاریس را انجام دادند نیز تقاضای آزادی "بختیارکش‌ها" را داشتند. ... سرانجام به فرمان فرانسوا میتران که در انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر پیروز شده بود، در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۰ انیس

۱. نگاه کنید به مصاحبه انیس نقاش با «پیام ایران»، مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۹۱، شماره یک.

نقاش بخشوده و آن گونه که ج.ا.ا. تقاضا داشت به ایران فرستاده شد...»^۱.
 اما خود انیس نقاش در این باره چه می گوید. گزیده‌ای از مصاحبه او با حسین
 جودوی، برای ویژه‌نامه «رمزعبور»، روزنامه ایران، دوشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۸۹ برابر با ۳
 سپتامبر ۲۰۱۰، را مرور می‌کنیم:

«... پرسش: اگر مایل هستید درباره ماجرای ترور بختیار هم صحبت کنیم؟ ان.
 : چرا که نه! من از حرف زدن درباره این قضیه ترس و شرم ندارم. این جزو
 افتخارات من است. به نظر من ایران در پوشش خبری جریان اولین ترور شاپور
 بختیار کوتاهی می‌کند، در مورد این موضوع صحبت‌های فراوانی در خارج
 از ایران صورت گرفته است. خبرنگارهای فرانسوی زمانی که به من مراجعه
 می‌کنند و در صحبت‌های خود با من واژه تروریست را به کار می‌برند. در
 پاسخ به آن‌ها می‌گویم: مگر فرانسوی‌ها مرتکب هیچ قتلی نشده‌اند؟ بعدش
 تک‌تک ترورهایی را که فرانسه مرتکب شده بود برایشان نام می‌برم. زمانی که
 در زندان فرانسه بودم، یک هواپیمای آن کشور در آسمان منفجر شد. این‌ها
 گفتند کار ایران است و آمدند سراغ من که در زندان بودم.

یک افسر اطلاعاتی آمد تا از من بازجویی کند؛ به او گفتم اصلا فرض کن
 من جزو اطلاعات هستم و مافوقم به من دستور داده که بختیار را ترور کنم.
 من هم مثل تمام افسران اطلاعاتی دستور را اجرا کردم؛ شما هم در الجزایر،
 سوئیس و ... فلان کار و بهمان کار را کرده‌اید و ۵۰ فقره از ترورهای دستگاه
 اطلاعاتی فرانسه را در کل دنیا ردیف کردم. طرف خسته شد رفت و استراحت
 کرد. بعد دوباره برگشت به من گفت: سلام همکار. در بازجویی‌ها به آن
 افسر تاکید کردم که فرق من با شما این است که من ترور بختیار را بر اساس
 اعتقادات خودم انجام داده‌ام؛ ولی شما عقیده ندارید و فقط دستورات مافوقتان
 را اجرا می‌کنید، من حق دارم که از اسلام خودم دفاع کنم. شاپور بختیار در
 حال تدارک کودتا علیه ایران بود؛ او حتی برای انجام این کار ۵۰ میلیون
 دلار از صدام کمک گرفته بود و امریکا نیز از او پشتیبانی می‌کرد. کودتای

۱. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خاوران، چاپ دوم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، ص ۳۵.

نوژه طرح اولیه این کودتا بود که می‌خواستند شاه را با آن همه جنایاتی که انجام داده بود به ایران برگردانند. جمهوری اسلامی فقط می‌دانست که چنین عملیاتی با چنین برنامه‌هایی علیه آن در حال اجرا است ولی نیرویی برای مقابله و جلوگیری نداشت.

پس از آنکه حکم اعدام بختیار صادر شد، من به بچه‌ها گفتم که باید هر چه زودتر عمل کنید چون این فرد آدم خطرناکی است ولی آن‌ها هیچ اطلاعات و کانالی نداشتند. بهشان گفتم که من تجربه کار عملیاتی دارم و این کار را برعهده می‌گیرم. رفتم و کار شناسایی را انجام دادم و بعد از دو هفته بازگشتم و خبرشان کردم که منزل بختیار را پیدا کرده‌ام و حتی توانستم با ایشان مصاحبه کنم. طرح مدونی برای اجرای حکم اعدام بختیار تهیه کردم و دست به کار اجرایی کردن آن شدم که متأسفانه آقای خلخالی مرتکب اشتباه شد و در مصاحبه مدعی شد که برای اجرای حکم اعدام شاپور بختیار کماندو به پاریس فرستاده‌ام. این‌گونه شد که شاپور بختیار نه جواب تلفن می‌داد و نه وقت ملاقات و محافظین او نیز افزایش پیدا کردند. به این ترتیب وقت ملاقاتی که با او گذاشته بودم و قرار بود همان‌جا کار را تمام کنم، منتفی شد.

همزمان با من تماس گرفتند و گفتند که اینجا به شدت از بابت کودتا نگرانی وجود دارد و باید هر چه زودتر بختیار کشته شود. به این ترتیب حجت بر من تمام شد و بر خودم واجب دیدم که هر کاری از دستم بر می‌آید انجام بدهم. یک اسلحه ۷ میلیمتر با صداخفه‌کن تهیه کردم و رفتم سراغ بختیار؛ اما این‌ها شک کردند و در ساختمان را به رویم باز نکردند. من هم بلافاصله تصمیم گرفتم با گلوله قفل در را بشکنم و بروم داخل. اما چون در دفتر بختیار ضدگلوله بود، هیچ کاری نتوانستم بکنم. یکی از دو گلوله‌ای که به من خورد، متعلق به سلاح خودم بود که به در شلیک کردم و کمانه کرد و برگشت سمت خودم. بعد هم که با پلیس فرانسه درگیر شدم و یک گلوله دیگر هم خوردم و دستگیر شدم.

پرسش: ترور شاپور بختیار را داوطلبانه پذیرفتید یا اینکه دستور به شما ابلاغ شد؟

ان: ما چرا این طور بود؛ در یک جلسه‌ای که محمد منتظری نیز حضور داشت اطلاعاتی از انجام یک کودتا مطرح شد، من اعلام کردم که باید رفتارهای بختیار پیگیری و کودتا خنثی شود. محمد منتظری چون آن روزها تشکیلاتی تحت رهبری خود نداشت، گفت این عملیات را باید انجام داد. بعد از دستگیری من و فرار بنی صدر از ایران، بعضی از بچه‌های سپاه با امام ملاقات می‌کردند و درخواست داشتند که بنی صدر را ترور کنند؛ اما امام نمی‌پذیرفت. نه به این دلیل که روابط سیاسی ایران با فرانسه به هم بریزد، که این گونه مسائل به هیچ وجه برای امام مطرح نبود. شاپور بختیار یک سیاستمدار فاسد بود و باید از بین می‌رفت.

پرسش: آیا صحت دارد که شهید عماد مغنیه برای آزادی شما از زندان فرانسه از فرانسوی‌ها گروگان‌گیری کردند؟

ان: خیر، شهید مغنیه چنین کاری نکرد. هشت فرانسوی در لبنان گروگان گرفته شده بودند و فرانسه برای آزادی این‌ها با ایران وارد مذاکره شد، چون ایران روی گروه‌های اسلامی لبنان نفوذ داشت. شروط متفاوتی مطرح بود. یکی از موارد مطرح شده در توافق، آزادی من از زندان فرانسه بود. به همین دلیل فردی به نمایندگی از طرف دولت فرانسه وارد سلول من شد تا با هم مذاکره کنیم، من پنج شرط گذاشتم: اول، در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی (شاه مخلوع) بین ایران و فرانسه توافق شده بود که آن کشور نیروگاه هسته‌ای ایران را راه‌اندازی کند. ایران نیز در ازای آن تقبل کرد مبلغ یک میلیارد دلار به فرانسه برای اجرای طرح‌های داخلی این کشور کمک کند. با پیروزی انقلاب اسلامی، فرانسه از ساخت نیروگاه هسته‌ای خودداری کرد و پول دریافتی را نیز پس نداد. یکی از شروط من پس دادن این مبلغ به ایران بود که چک اولش را در سازمان ملل دادند به آقای ولایتی و بقیه‌اش را هم اقساطی برگرداندند. دوم، رجوی در فرانسه اردوگاهی بر پا کرده و علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کرد و دولت فرانسه نیز به آن‌ها کمک می‌کرد. با آن‌ها به توافق رسیدم که رجوی و اطرافیانش از فرانسه اخراج شوند؛ این کار هم انجام شد و آن‌ها به بغداد رفتند.

سوم، دو عراقی توسط دولت فرانسه از این کشور اخراج و به دولت عراق تحویل داده شده بودند. صدام قصد اعدام آن دو را داشت. شرط شد که این‌ها به فرانسه برگردانده شوند. نماینده رئیس جمهور فرانسه شخصا با یک هواپیمای اختصاصی به بغداد رفت و آن‌ها را به این کشور برگشت داد.

چهارم، در جنگ عراق علیه ایران کشور فرانسه کمک‌های فراوانی به عراق می‌کرد و به آن‌ها اسلحه می‌فروخت. برای آن‌ها شرط کردم به ایران هم باید اسلحه بفروشد یا اینکه کمک خود را به عراق قطع کنند. دولت فرانسه گفت که نمی‌توانیم به شما اسلحه بفروشیم؛ ولی کمک خود را به عراق قطع می‌کنیم. پنجم، آزادی من و افرادی بود که من را در ترور بختیار همراهی کرده بودند. دولت فرانسه شروط مرا پذیرفت و گروگان‌های فرانسوی حاضر در لبنان آزاد شدند؛ اما من در زندان فرانسه باقی ماندم به این دلیل که بین شیراک و میتران اختلاف ایجاد شد. ابتدا میتران با ایران مذاکره کرده بود و قول داد که با آزادی گروگان‌های فرانسوی، من هم از زندان آزاد شوم و بعد از او شیراک به قدرت رسید و این مذاکرات را ادامه داد.

در فرانسه قانونی است مبنی بر این که تنها کسی که می‌تواند دستور آزادی زندانی را صادر کند شخص رئیس جمهور است. میتران به شیراک گفت طی یک نامه کتبی تمام عواقب مذاکره با ایران را بر عهده بگیرد؛ ولی شیراک نمی‌پذیرفت. میتران نیز در پاسخ اعلام کرد: من به خاطر شیراک این قول را دادم و خود او باید پاسخگو باشد. اختلاف این دو باعث شد که من در زندان بمانم. زمانی که این اوضاع ادامه پیدا کرد، تصمیم به اعتصاب غذا گرفتم و به آن‌ها اعلام کردم یا قول خود را به جمهوری اسلامی ایران اجرا می‌کنید و یا این که من شهید می‌شوم. در فرانسه قانونی وجود دارد مبنی بر اینکه باید مراقب زندانی باشند؛ لذا با گذشت ۴۰ روز از اعتصاب غذا مرا به زور به تخت بستند و با آمپول ویتامین مرا تقویت کردند. بعد از ۱۲۰ روز فرانسوی‌ها متوجه شدند که من در ادامه اعتصاب غذای خود مصمم هستم، به همین دلیل آن‌ها درخواست مذاکره با ایران کردند. بعدش آقای رفیق دوست که وزیر سپاه بود

به نمایندگی از ایران وارد فرانسه شد و طی ملاقاتی به من اطمینان داد که با دولت فرانسه گفت‌وگو خواهد کرد. بعد از چند روز مذاکره قرار شد که من از اعتصاب دست کشیده و در عوض دولت فرانسه بعد از ۴ ماه من را آزاد کند. در این دیدارها آقای رفیق‌دوست قرآنی به من هدیه داد که در ابتدای آن دست‌خط حضرت امام وجود داشت.

پرسش: در این چند سالی که از زندان آزاد شده‌اید و با افزایش سن و سال تغییری در روحیات شما ایجاد شده؟

ان: خیر، خودم فکر می‌کنم هیچ تغییری در مسیر فکری و سیاسی‌ام ایجاد نشده و هر آنچه که در گذشته انجام داده‌ام را صحیح می‌دانم. اما اگر بختگی حال حاضر را داشتم نقشه ترور بختیار را به طور حتم تغییر می‌دادم. در زمان وقوع ترور به علت کمبود وقت نتیجه عملیات ناموفق شد؛ اگر دو یا سه هفته صبر می‌کردیم و لوازم مناسب انتخاب می‌کردیم نتیجه این عملیات بهتر از این حاصل می‌شد. برنامه ترور بر این اساس بود که من به همراه دو نفر دیگر از همراهانم به عنوان خبرنگار وارد اتاق بختیار شده و در حین مصاحبه با اسلحه صداخفه‌کن او و همراهش را بدون اینکه صدایی بلند شود ترور کنیم به طوری که پلیس‌های نگهبان جلوی منزل او متوجه نشوند؛ اما متأسفانه با اشتباه آقای خلخالی و صحبتی که انجام دادند، دیگر بختیار نه وقت مصاحبه می‌داد و حتی تلفن‌های ما را پاسخ نمی‌داد. محافظ‌های بختیار نیز افزایش پیدا کردند. ما مجبور شدیم که ابتدا با کشتن افراد پلیس در جلوی در منزل بختیار به زور وارد خانه او شویم و به زور تا پشت در اتاق بختیار نیز نفوذ کردیم؛ ولی هرچه تلاش کردم نتوانستم وارد اتاقی که بختیار در آن حضور داشت بشوم، تا چهار ماه در زندان داشتم دیوانه می‌شدم که چطور نتوانستم یک در را باز کنم تا اینکه در دادگاه قاضی عکس‌های مربوط به در اتاق را نشان داد که از لایه‌های آهن ضد آتش تشکیل شده است لذا متوجه شدم که تلاش برای باز کردن آن بیهوده بوده است ...»



انیس نقاش، طراح ناموفق ترور: اقدام به ترور بختیار از افتخارات من است

طرح قتل بختیار با سم

«... تا سال ۱۹۸۸ من به طور مرتب با شاپور بختیار و سازمان او ارتباط نزدیک داشتم بی آنکه سمتی در سازمان داشته باشم. از این سال به اتفاق فریدون بویراحمدی و مهرداد ششبلوکی تصمیم گرفتیم از سه ایل، یک سازمان جوانان نهضت به وجود آوریم و من به عنوان مسئول این سازمان به نهضت معرفی شدم و به شورای عالی نهضت مقاومت راه یافتیم. در سال ۱۹۸۸ مسئول سابق نهضت در کویت، منوچهر عکاشه که با موافقت آقای بختیار و به علت بیماری به ایران بازگشته بود، نامه‌ای به من نوشت و در آن یادآور شد که سعید فرازنده، داود عبداللهی، جهانشاه طاهری، فریدون بویراحمدی و من می‌توانیم بدون هیچ نگرانی به ایران برگردیم. در آن زمان من این گمان را داشتم که او برای جمهوری اسلامی کار می‌کند. در ضمن می‌دانستم که عکاشه یک بار هم از ایران به سوئیس رفته و در آنجا با آقای بختیار ملاقات کرده است. آقای بختیار به من گفت که در این ملاقات عکاشه به او گفته که جمهوری اسلامی او (عکاشه) را مامور ترور ایشان

کرده است. در اولین سه ماه ۱۹۸۹ بود که عکاشه از فرانکفورت به من تلفن زد و از من خواست به دیدن او بروم. نظر دکتر بختیار را خواستم. جوابی نداد. تصمیم گرفتم بی آنکه چیزی به فریدون بویراحمدی بگویم به فرانکفورت بروم. در آنجا عکاشه را همراه شخصی که فروشنده خاویار بود، دیدم. عکاشه به من پیشنهاد کرد دکتر بختیار را بکشم و علاقه‌مندی خود را نسبت به جمهوری اسلامی نشان بدهم. او حتی به من گفت که سروش کتیبه با ما است و بویراحمدی هم یک مامور رژیم است. من هیچ جوابی به این پیشنهاد ندادم...»^۱

فریبرز کریمی، اکنون ساکن ایالات متحده آمریکا است. او طی نامه‌ای به دادگاه دکتر بختیار شهادت می‌دهد که از سوی علی فلاحیان ماموریت داشته است بختیار را از راه مسموم کردن به قتل برساند. ایشان این ماجرا را برای خود من (پرویز دستمالچی) در یک مصاحبه تلفنی در آمریکا (۲۰۰۷) تعریف و یک بار دیگر تأیید کرد. ایشان از جمله چنین می‌گوید:

«... منوچهر عکاشه (که در آن زمان عضو نهضت بود) در اواخر سال ۱۹۸۹ از آلمان با من تماس گرفت و خواست یکدیگر را در شهر فرانکفورت ببینیم. من این امر را با دکتر بختیار در میان گذاشتم و او (بختیار) به من اجازه ملاقات داد. در نهضت نسبت به عکاشه شکمی قوی وجود داشت که او مامور ج.ا. است. من (کریمی) به ملاقات عکاشه در فرانکفورت رفتم. دو نفر دیگر از دوستان عکاشه نیز حضور داشتند. عکاشه از من خواست به ایران برگردم و علیه دکتر بختیار تبلیغ کنم. ... در دیدار دوم ما در اتاق یک هتل، عکاشه من را به قرآن سوگند داد که درباره آنچه به من خواهد گفت با کسی سخنی نگویم و سپس ادامه داد که بختیار را کمی زودتر یا دیرتر ترور خواهند کرد و اگر من حاضر به انجام این کار باشم، علاوه بر اینکه خانه‌ای در تهران به من می‌دهند، مبلغ ۶۰۰ هزار دلار نیز خواهم گرفت. روز بعد علی فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. تلفنی از تهران با من تماس گرفت و از من خواست

۱. همان، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

بختیار را با ریختن سم در غذایش بکشم. سم را عکاشه به من داد. ... من به پاریس رفتم و داستان را به دکتر بختیار گفتم. بختیار از من خواست برای مدتی به خانه او بروم و در آنجا بمانم. در فکر امنیت جان من بود. ... پس از یک ماه و نیم به جای دیگری رفتم. ... مدتی گذشت که فرد ناشناسی تلفنی با من تماس گرفت و از من خواست سر ساعت یازده در تلفن عمومی نزدیک خانه‌ام منتظر یک تلفن مهم باشم. فردی به نام حسین از ایران می‌خواهد با من حرف بزند. به آنجا رفتم. سر ساعت یازده تلفن زنگ زد؛ برداشتم و صدای علی فلاحیان را فوراً شناختم. او از من خواست تعلل نکنم و کار را هرچه زودتر تمام کنم. ... من فوراً با دکتر تماس گرفتم و همه چیز را برایش تعریف کردم. قرار شد من مقالاتی در نقد نهضت ملی مقاومت و دکتر بنویسم و آن‌ها را در نشریات برون مرز به چاپ برسانم و آن‌ها بعد (مثلاً) من را از نهضت بیرون کنند. این کار انجام گرفت و من مثلاً اخراج شدم ...»^۱

و کریمی در ۱۵ مه ۱۹۹۱ به ایالات متحده آمریکا مهاجرت و اکنون در آنجا زندگی می‌کند. خانم پری سکندری درباره این ماجرا در کتابش (از جمله) چنین می‌نویسد:

«... منوچهر عکاشه ... با فریبرز کریمی دوست شد. عکاشه بعد از مدتی ... به ایران بازگشت؛ اما بعد از چند ماه در اواخر سال ۱۹۸۹ از آلمان به کریمی تلفن کرد و خواست که در فرانکفورت با یکدیگر دیداری داشته باشند. ... دکتر بختیار ... علناً به کریمی گفت اکنون عکاشه با جمهوری اسلامی همکاری می‌کند.

دکتر بختیار هم چنین به کریمی توصیه کرد به آلمان برو و بین موضوع از چه قرار است اما هر پیشنهادی به تو دادند، نه، نه بگو و نه آری. ... در فرانکفورت دو نفر دیگر هم همراه عکاشه بودند ولی عکاشه به کریمی اطمینان داد که آن‌ها مامور جمهوری اسلامی نیستند؛ بلکه تاجر خاویارند.

۱. گفت‌وگوی تلفنی پرویز دستمالچی با آقای فریبرز کریمی، ۲۰۰۷. نیز نگاه شود به شهادت (غیرحضوری) ایشان در دادگاه بختیار و سروش کتبیبه.

پیشنهاد اول عکاشه به کریمی این بود که به ایران باز گردد و در مطبوعات تهران علیه بختیار صحبت کند و رژیم جمهوری اسلامی هم به پاس این کار، گذشته او را می‌بخشد و اجازه کار و فعالیت در ایران به او می‌دهد. ... کریمی قولی نداد؛ ولی به او نیز نه نگفت و قرار شد این پیشنهاد را بررسی کند. ... کریمی می‌گوید در اتاق هتلی که در فرانکفورت با عکاشه ملاقات داشتم، متوجه شدم که او تلفنی به شخصی می‌گفت بگذارید من روش خودم را در این باره اجرا کنم. ساعتی بعد عکاشه قرآنی آورد که مرا قسم بدهد به کسی حرف نزنم و سپس گفت آن‌ها بختیار را بالاخره خواهند کشت و اگر تو این کار را بکنی ۶۰۰ هزار دلار و یک خانه در تهران و امتیازات دیگری نصیبت خواهد شد. ولی من به او گفتم نمی‌توانم او را از بین برم؛ او مثل پدر من است. روز بعد علی فلاحیان که در آن زمان معاون وزارت امنیت رژیم بود تلفنی از تهران به کریمی می‌گوید سلام آقای کریمی، متاسفم که میان ما و شما مشکلاتی بروز کرده بود؛ اما اینک وضع فرق کرده و امیدورم بعد از این که قبول کردید این کار را انجام دهید در تهران شمار را ببینیم و ضمناً عذر ما را بپذیرید که از شما می‌خواهیم پدرتان را به قتل برسانید.

کریمی برای اولین بار به خود لرزید و موقعی که داروی کشنده را به منظور از بین بردن بختیار به او دادند برای دومین بار لرزه براندامش افتاد ...»^۱

ترور شاپور بختیار و سروش کتیبه

در ششم اوت ۱۹۹۱ شاپور بختیار و منشی‌اش سروش کتیبه در خانه بختیار با وجود محافظان به قتل می‌رسند.

۱. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خاوران، چاپ دوم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، صص ۲۱ و ۲۱۳.

فریدون بویراحمدی^۱ از همکاران نهضت و مورد اعتماد بختیار، به او می‌گوید چند تن از افسران بلندپایه سپاه می‌خواهند کودتا کنند و برای آن‌ها درخواست ملاقات کرده و بختیار موافقت می‌کند.

بویراحمدی در ۶ آگوست ۱۹۹۱ ساعت ۵ بعدازظهر به همراه دو تن از افراد وابسته به ج.ا.ا. به نام‌های محمد آزادی (نام مستعار ناصر نوریان و کیا) و علی و کیلی راد (نام مستعار امیر کمال حسینی، نام حقیقی کوثری)، هر دو از اعضای واواک، به خانه بختیار می‌روند و پس از کشتن او و منشی‌اش سروش کتیبه حدود ساعت شش بدون آنکه مورد سوءظن محافظان بختیار قرار گیرند، محل را ترک می‌کنند. در ۷ آگوست محمد آزادی و و کیلی راد با دو گذرنامه جعلی ترکیه با اسامی جعلی موسی کوثر و علی حیدر کیا به سوئیس می‌روند؛ اما در مرز فرانسه و سوئیس ماموران مرزی سوئیس متوجه می‌شوند که پاسپورت آن‌ها تقلبی است و آن‌ها را بر می‌گردانند. آن‌ها دوباره در ۱۲ اوت، این بار با اتوبوس به سوئیس و شهر ژنو می‌روند و در آنجا از هم جدا می‌شوند. محمد آزادی به احتمال بسیار قوی در ۱۵ آگوست موفق به فرار از سوئیس می‌شود. بنا بر اسناد و مدارک دادستانی فرانسه و دادگاه بختیار او افسر عالی‌رتبه واحد اطلاعات سپاه پاسداران و عضو عالی‌رتبه واحد ویژه «قدس» است.

و کیلی راد در ۲۱ اوت در ژنو دستگیر و تحویل فرانسه می‌شود. فریدون بویراحمدی چند روزی در پاریس مخفی می‌ماند و سپس ناپدید می‌شود.

«... غم‌انگیزترین روز دادگاه، روزی است که پزشک قانونی چگونگی قتل را شرح می‌دهد. او می‌گوید: غیرممکن است که یک نفر به تنهایی توانسته باشد آقای بختیار را بکشد و ادعای و کیلی راد که آزادی به تنهایی دکتر بختیار را کشت، مردود

۱. فریدون بویراحمدی از افراد بسیار نزدیک به دکتر بختیار بود و توانسته بود اعتماد بختیار را کاملاً به خود جلب کند. او به ایران رفت و آمد داشت و گویا همسر ایرانی‌اش در شهر یاسوج برای سپاه پاسداران کار می‌کرد (و می‌کند). افراد زیادی به فریدون بویراحمدی مظنون بودند که او برای دستگاه اطلاعات و امنیت ایران کار می‌کند. فریبرز کریمی در نامه‌اش برای دادگاه دکتر بختیار از جمله می‌نویسد: «... در مورد بویراحمدی بعد از قتل دکتر برومند به نظرم رسید که کار باید کار فریدون باشد. به خانم کلاتری به دکتر زرم‌آرا و به آقای داود عبداللهی خبر دادم که فریدون برای سرویس امنیتی ایران کار می‌کند.» (کتاب «در دادگاه متهمان به قتل بختیار»، پری سکندری). متأسفانه این امر چندان جدی گرفته نشد یا شاید شد اما اقدامی جدی و عملی در پی نداشت.

است. برای قتل، حداقل دو نفر لازم بوده؛ یکی ذهن او را مشغول کرده و دیگری ضربه‌ای شدید به گردنش زده است. ضربه چنان شدید بوده که تارهای صوتی دکتر بختیار از بین رفته و بیهوش شده است. بعد از بیهوشی دکتر بختیار، او را از روی کاناپه به زمین انداخته‌اند و یکی از آن‌ها (احتمالاً آزادی که قوی‌تر است) خفه‌اش کرده است. پس از آن با چاقوی دندان‌دار نان‌بری گلو و مچ دست او را بریده‌اند. با آن عمقی که زخم‌ها دارد، در حالی که کارد هم تیز نبوده، قاتلان نیروی زیادی برای ایجاد چنان زخم‌هایی صرف کرده‌اند. زخم‌های بختیار بعضی‌ها سه سانتی‌متر طول و چهار سانتی‌متر عمق دارد. بعضی‌ها دو و نیم سانتی‌متر طول و پنج و نیم سانتی‌متر عمق دارد. زخم شماره پنج بیش‌تر از هفت و نیم سانتی‌متر عمق دارد. یک طرف گلو به کلی شکافته شده است. صورت دکتر بختیار کبود بود. به سینه‌اش ضربات متعدد وارد کرده بودند و به نظر می‌رسد که یکی از قاتلان روی سینه او نشسته و قفسه سینه را شکسته است.

در مورد سروش کتیبه مرگ به وسیله خفگی انجام گرفته است. یک نفر از پشت با دست دهان او را گرفته و خفه‌اش کرده است. سپس سیزده ضربه چاقو بر او وارد کرده‌اند. ضربات چاقو به سینه و کتف او فرود آمده و با آخرین ضربه، تیغه چاقو در ران چپ او شکسته است. دهان و چشمان سروش به طرز عجیبی باز مانده است ...^۱

محمد آزادی و فریدون بویراحمدی فرار کرده‌اند و تنها کسی که گرفتار قانون شد، علی و کیلی‌راد است. روشن است که او در بازجویی‌ها و نیز دادگاه «گناه» را بر گردن دو دیگر بیاندازد. او پس از دستگیری در بازجویی مورخ ۲۷ اوت ۱۹۹۱ صحنه قتل را چنین تشریح می‌کند:

«... سه ماه پیش (آقای) اکبری در ایران با من تماس گرفت. محمد حسین خان طاهری نیز با او بود. از من خواستند تا به اتفاق محمد آزادی برای ملاقات با آقای بختیار به پاریس بروم. بیژن اکبری مرا استخدام کرد. قرار نبود آقای بختیار را بکشیم. یک روز قبل از آن اتفاق، فریدون در هتل جریان را به من گفت که باید بختیار را ترور کنیم. من از هتل بیرون رفتم و از تلفن عمومی

۱. در دادگاه متهمان به قتل بختیار، پری سکندری، انتشارات خواران، چاپ دوم، پاریس، فرانسه، ۲۰۰۶، گزارش پزشک قانونی در دادگاه، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.

به بیژن اکبری در ترکیه تلفن زدم و جریان را گفتم. بیژن گفت راه دیگری نداری و یادت باشد که زن و بچه‌ات در ایران هستند. هرچه به تو گفتند انجام بده و با بختیار از طرح انفجار پالایشگاه صحبت کن. در پاریس فریدون به من یک کروات سیاه داد که وقت ملاقات با آقای بختیار ببندم. فردا که به خانه بختیار رفتیم پلیس از ما بازرسی به عمل آورد. سروش کتیبه از ما استقبال کرد. آقای بختیار در سالن بود. کتیبه به صدای بلند گفت دوستانی که قرار بود آن طرح را به شما نشان بدهند، آمده‌اند. من حالم خوب نبود. تمام تنم خیس عرق بود. فریدون که متوجه شده بود گفت چیزی اش نیست؛ گرمش شده است. کتیبه و بویراحمدی به طرف آشپزخانه رفتند. ما در سالن با آقای بختیار ماندیم. من طرح را به او نشان دادم و همین‌طور نامه‌ای را که محمدحسین خان طاهری به او نوشته بود و قبل از مرگ برای او گذاشته بود. در آن لحظه چیزی به آقای بختیار گفتم که واقعیت نداشت و آن اینکه اهل کازرون هستم. فریدون بویراحمدی از من خواسته بود خود را اهل کازرون معرفی کنم. آقای بختیار ناسیونالیست بود و علاقه شدیدی به مردم آن ناحیه داشت. من همان‌طور که فریدون گفته بود، نقشه را روی میز کوچک پهن کردم. در این وقت بود که محمد آزادی به آقای بختیار حمله کرد و به من گفت پنجره را ببند. من وحشت کرده بودم. کتیبه و فریدون در آشپزخانه بودند. می‌بایست به آشپزخانه بروم و کتیبه را صدا کنم. حالم خیلی بد بود. به طوری که کتیبه از من پرسید چه‌ات شده؟ گفتم چشمم درد می‌کند. کتیبه به طرف سالن دوید بعد فریدون به آشپزخانه برگشت و گفت دنبال چاقو می‌گردم. یک چاقوی دیگر به من بده. چاقو و دستس غرق خون بودند. از من خواست به دنبال او بروم؛ اما من مات شده بودم. ... وقتی به سالن برگشتم کتیبه روی زمین ناله می‌کرد و بختیار روی کاناپه افتاده بود. ... وقتی از آنجا خارج شدیم بویراحمدی ما را به یک پارک بزرگ برد. در آنجا لباس عوض کردیم. یادم نمی‌آید آیا گذرنامه‌های ایرانی ما را گرفت یا نه؛ ولی ما را جلوی مترو

گذاشت و گفت خودش به شهر نانسی خواهد رفت و دیگر او را ندیدیم ...»^۱

دادستانی فرانسه، پس از کشف جرم، برای افراد زیر حکم پیگرد و دستگیری صادر می‌کند:

- فریدون بویراحمدی، مامور وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. جرم شرکت در قتل.
- محمد آزادی، افسر عالی رتبه واحد اطلاعات سپاه، جرم شرکت در قتل.
- علی و کیلی راد، مامور وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. جرم شرکت در قتل.
- مسعود ادیسوی، جرم تهیه گذرنامه و امور تدارکات ترور.
- حسین شیخ عطار که ده سال مدیر بخش ماهواره‌ها در وزارت پست و تلگراف و تلفن بوده است، جرم تدارکات قتل.
- مسعود هندی، جرم تهیه ویزا برای قاتلان و شرکت در تدارک ترور. او ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ مدیر دفتر تلویزیون ج.ا.ا. در پاریس بود. او در تظاهرات دفاع از انیس نقاش و آزادیش از زندان بسیار فعال بوده است.
- زین العابدین سرحدی، شرکت در تدارکات.
- ناصر قاسمی نژاد، شرکت در تدارکات.
- غلام حسین شوریده شیرازی، شرکت در تدارکات.

رای دادگاه

دادگاه رسیدگی به قتل دکتر بختیار چند هفته پیش‌تر طول نکشید. هرچند دادگاه از ج.ا.ا. مقامات و نهادهای آن نام نبرد؛ اما غیرمستقیم ترور دکتر بختیار را یک طرح ازپیش‌آماده‌شده و سازمان‌یافته از سوی یک حکومت اعلام کرد. هیئت قضات، علاوه

۱. همان، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

بر محکوم کردن علی و کیلی راد و مسعود سید هندی، اعلام کرد:

قتل دکتر شاپور بختیار و سروش کتیبه با نیت قبلی انجام گرفته و از پیش برنامه‌ریزی شده و سازماندهی شده است. به علاوه گروهی در بین ماه‌های مه ۱۹۹۱ تا آگوست ۱۹۹۱ در تهران (خاک جمهوری اسلامی) ژنو (سوئیس)، استانبول، پاریس و سورن (فرانسه) برای ارتکاب این قتل تشکیلاتی جنایت کارانه به وجود آورده‌اند که (از جمله) و کیلی راد و مسعود سید هندی نیز عضو آن گروه بوده‌اند. دادگاه به این پرسش که: «آیا این جنایت در تهران و در ج.ا.ا. تدارک دیده شده است یا خیر» با اکثریت آراء پاسخ مثبت داد.

کیفرخواست دادستانی در پرونده قضایی رسیدگی به قتل بختیار، برخلاف رأی دادگاه، بسیار روشن و شفاف است؛ زیرا در آنجا هم از وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. و هم از وزارت پست و تلگراف و تلفن ایران نام می‌برد و آن‌ها را رسماً متهم می‌کند که از جمله برنامه‌ریزان و سازمان‌دهندگان قتل بختیار و سروش کتیبه بوده‌اند. رأی دادگاه نیز بسیار گویا است: زیرا یکم، دخالت ماموران عالی‌رتبه ج.ا.ا. در وزارت اطلاعات و امنیت و نیز وزارت پست و تلگراف و تلفن اثبات شده است و دوم، اثبات می‌شود که این قتل در ج.ا.ا. طراحی و برنامه‌ریزی شده است و یک گروه برای انجام آن در ایران، ترکیه، سوئیس و فرانسه تدارک و سازماندهی کرده‌اند.

بخش‌هایی از حکم دادگاه ترور شاپور بختیار و سروش کتیبه^۱

... در تاریخ هشتم اوت ۱۹۹۱ (۱۷ مرداد ۱۳۷۰) حوالی ساعت ۱۱:۵۰ دقیقه صبح، اجساد آقای شاپور بختیار و منشی وی آقای سروش کتیبه در ویلای واقع در شماره ۳۷ کوچه کلوزر در سورن، که نامبردگان در آن اقامت داشتند، کشف شد.

۱. تمام این بخش، برگرفته شده است از بخش‌هایی از حکم صادره از سوی شعبه اول داسرای دادگاه استان، پاریس، ۲۱ مارس ۱۹۹۴؛ و ترور دکتر بختیار، برگرفته از سایت «بنیاد برومند»، کتابخانه، اسناد و مدارک [این بخش کوتاه شده است].

مرگ اشخاص مقتول که ۴۸ ساعت پیش از کشف اجساد ایشان به وقوع پیوسته بود در اثر ضربات بی‌شمار کارد که خونریزی‌های زیادی را سبب شده، صورت گرفته بود. آقای بختیار که از سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) در فرانسه در تبعید به سر می‌برد و در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ نیز مورد سوء قصد قرار گرفته بود، زیر حمایت پلیس فرانسه قرار داشت و ماموران فرانسوی بالاخص به امر کنترل ورود و خروج اشخاصی که به دیدار وی می‌رفتند، می‌پرداختند. در این شرایط بود که بلافاصله پس از کشف دو فقره قتل، سه تن اشخاصی که آخرین دیدارکنندگان اشخاص مقتول بودند مورد سوءظن قرار گرفتند: فریدون بویراحمدی، محمد آزادی و علی و کیلی راد که در ۶ اوت ۱۹۹۲ در ساعت ۵ بعد از ظهر در ویلا حضور یافته و یک ساعت بعد از آنجا خارج شده‌اند. از این سه نفر دیگر اثری دیده نشد تا اینکه و کیلی راد در ۲۱ اوت ۱۹۹۱ در ژنو بازداشت شد. در طی بازجویی معلوم شد که سه نفر مزبور بعد از ارتکاب جرم با اتومبیل بی.ام.و. بویر احمدی از محل دور شده و لباس‌های خود را که برخی از آن‌ها به لکه‌های خون آغشته بود از تن در آورده و در «بودوبولونی» درون آشغال‌دانی انداخته بودند. پس از آن بویراحمدی در پاریس می‌ماند؛ اما و کیلی راد و آزادی همان روز در صدد ترک خاک فرانسه بر آمده و به کشور سوئیس رفته‌اند.

هر سه نفر از یاری همدستانی که نحوه عملکردشان از ماه ژوئن ۱۹۹۱ طرح‌ریزی شده بود بهره گرفته بودند. طرح مزبور به ترتیبی است که در سطور پایین بدان اشاره می‌شود ...

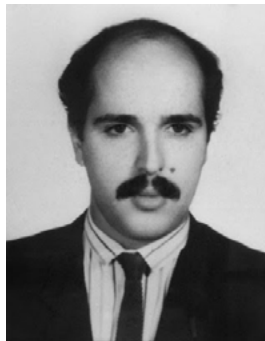
۱- طرز وقوع رویدادها

برنامه ورود و کیلی راد و آزادی به خاک فرانسه از چندین ماه پیش تنظیم شده بود: آزادی که قبلاً گذرنامه‌ای به همین نام در دست داشته است، در تاریخ ۲۹ مه ۱۹۹۱ گذرنامه دیگری به اسم ناصر نوریان می‌گیرد. در حالی که و کیلی نیز همان روز گذرنامه‌ای به نام کمال حسینی دریافت می‌کند. در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۹۱ فریدون

بویراحمدی برای این دو نفر دو گواهی‌نامه محل اقامت در منزل دوست‌دختر خود ماریز میشل در شهر رَنس می‌گیرد.

در روزهای ۲۳ و ۲۶ ژوئن و کیلی‌راد و آزادی از سفارت فرانسه در تهران تقاضای صدور ویزا به اسامی ناصر نوریان و امیر کمال حسینی می‌کنند. ایشان در تقاضاهای تسلیمی به سفارت فرانسه، مسافرت خود را یک سفر تجاری به حساب شرکتی به نام سیفاکس وانمود کرده و توضیح داده بودند که هدف از این سفر دادوستد وسایل الکترونیکی برای ایران است. مسعود هندی، کارمند تجارתי این شرکت، در اخذ ویزا که در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۹۱ صادر شده، نقش قاطعی داشته است. وی اظهار داشته این کار را بنا بر درخواست دوست دیرین خود آقای شیخ عطار، مدیر طرح ماهواره وزارت پست و تلگراف و تلفن ایران، انجام داده است.

بنا بر اظهاراتی که جمع‌آوری شده است، بویراحمدی نیز از ماه ژوئن ۱۹۹۱ در انتظار ورود دو دوست خود به فرانسه بوده است. وی همچنین مسافرت‌هایی به اتریش، آلمان و در ۵ ژوئیه ۱۹۹۱ به ترکیه به منظور ملاقات دوستان خود و یا برای کسب اطلاعاتی درباره ورود آن‌ها انجام داده است ...



علی و کیلی‌راد، یکی از قاتلان بختیار و سروش کنیه: فریدون برگشت، دیدم یک چاقو و یک دستمال آشپزخانه غرق خون در دست دارد ...

۲- مسئولیت‌ها

وکیلی راد

وکیل وکیلی راد در یادداشت خود ابراز کرده که موارد جرمی که علیه موکل وی عنوان شده، کافی نیست و تقاضای صدور حکم منع تعقیب را کرده است.

از مطالعه پرونده مطالب مندرجه در زیر به دست می‌آید: از بین سه تن عاملان دو فقره قتل، فقط وکیلی راد دستگیر شده است. نامبرده شرکت خود را در این جنایات انکار کرده و توضیحات زیر را در رابطه با آنچه اتفاق افتاده داده است:

وی که از طرفداران اهداف مورد دفاع نهضت مقاومت ملی ایران (ن.م.م.ا.) به رهبری شاپور بختیار بوده به وسیله دو نفر به اسامی بیژن اکبری و حسین کها طاهری استخدام می‌شود که به اتفاق آزادی به فرانسه بیاید و طرح تخریب پالایشگاه شهر شیراز را به بختیار پیشنهاد کند. شخصی به نام بیژن، که امکان تماس با او در ترکیه وجود داشته، گذرنامه، بلیط هواپیما، پول و لباس مخصوص (یک دست کت و شلوار و کراوات مشکی به مناسبت قتل آقای برومند یکی از مسئولان «ن.م.م.ا.» در اختیار او می‌گذارد.

بویراحمدی، که به هنگام ورود آن دو به فرانسه به استقبال ایشان رفته، روز پیش از ماجرا به ایشان اطلاع می‌دهد که در واقع می‌باید بختیار را از بین ببرند.

وکیلی اظهار داشته که وی به این ترتیب در مقابل عمل انجام‌شده قرار گرفته و مخصوصاً به سبب تهدیدهایی که نسبت به خود او و خانواده‌اش اعمال می‌شد دیگر نمی‌توانست عقب‌نشینی کند. بنابراین، هر سه نفر به منزل بختیار رفته‌اند. وکیلی اظهار داشته که در آنجا شاهد وقوع دو فقره جنایت در شرایط زیر بوده است:

در حالی که وی نقشه طرح را روی میز پایه کوتاه گسترده بود و بختیار داشت برای رویت نقشه به آن نزدیک می‌شد، آزادی از پشت به او حمله کرده و در حالی که داشت خفه‌اش می‌کرد وی را به زمین می‌زند. بویراحمدی نیز ابتدا با دست خالی به خفه کردن سروش کتیبه پرداخته و بعد به وسیله کاردی که از آشپزخانه برداشته بود به وی حمله می‌کند.

پیش از ترک محل، و کیلی به پاک کردن میز و آن دو نفر دیگر به ازاله آثار خون از لباس خود پرداخته بودند. سپس و کیلی جریان فرار خویش و همراهانش و نیز مسافرت‌هایی که پیش از دستگیری خود انجام داده را شرح داده که در مجموع با مطالب موجود در پرونده مطابقت دارد.

در زمینه نقش وی در ارتکاب جرائم، ذکر نکات زیر شایسته به نظر می‌رسد: و کیلی گرچه نسبت به این مطلب اعتراض دارد ولی با وجود این معلوم شده است که از اواسط ماه ژوئن ۹۱ اقداماتی صورت گرفته بود که برای او به نام مجعول کمال حسینی ویزا گرفته شود. وی از این موضوع بی‌اطلاع نبوده است به دلیل اینکه هندی (واسطه وی) اقرار کرده است که او را با آزادی در مرکز شرکت تلویزیون ایران (IRIB) ملاقات کرده و به اتفاق ایشان به منظور پرکردن اوراق مخصوص درخواست ویزا به سفارت رفته است.

وانگهی کارشناسان عکس‌های کمال حسینی و و کیلی راد را با هم مقایسه کرده و صریحاً اظهار داشته‌اند که هر دو عکس متعلق به یک نفر است. در واقع گرچه و کیلی بالاخص پای کسی به نام بیژن اکبری را به میان می‌کشد، ولی معلوم شده که وی به وساطت شیخ عطار که در وزارت پست و تلگراف و تلفن ایران دارای مسئولیتی است، به کار گرفته شده است و بنابراین اگر دیدار او با شاپور بختیار در فرانسه فقط جنبه دوستانه داشته دیگر چه لزومی داشت که گذرنامه‌ها و ویزاهای جعلی گرفته شود؟ از سوی دیگر بعید به نظر می‌رسد که سازمان دهندگان قتل برای انجام چنان ماموریتی، کسی را که از هواداران بختیار بوده به فرانسه اعزام کنند؛ زیرا حضور غیرفعال و حتی خصمانه وی در اجرای طرح، نمی‌توانست هیچ گونه سودی در بر داشته باشد. در حقیقت، با توجه به سرعتی که دو شخص مقتول، پیش از لت و پاره شدنشان با ضربات متعدد کارد خنثی و با دست‌های برهنه قاتلان خود خفه شده‌اند، وجود آثار خون در نشیمن‌گاه‌هایی که و کیلی و آزادی در اتومبیل بویراحمدی داشته‌اند و نیز عطف توجه به این نکته که هر سه نفر، بلافاصله بعد از متواری شدن، لباس‌های خود را عوض کرده‌اند، تمام این‌ها قرائن و شواهدی است که دال بر شرکت این سه نفر در دو فقره قتل است.

به علاوه ذکر این نکته نیز شایسته به نظر می‌رسد که وکیلی با اعضا گروه جنایت‌کار، به‌ویژه ادیسوی که در ترکیه مستقر شده بوده‌اند، ارتباط پی‌گیر داشته است. در واقع او نه تنها بعد از انجام عمل و به هنگام متواری بودن خود با آن‌ها تماس گرفته؛ بلکه در جریان بازجویی معلوم شده است که سلول متمرکز در ترکیه هفت بار در فاصله زمانی بین ۲۸ ژوئن و ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۱ با خط تلفنی وکیلی در تهران، که نامبرده شماره آن را در سلول با خود داشته و به یک زندانی دیگر داده، تماس گرفته است.

بالاخره گرچه وکیلی ادعا می‌کند که هوادار «نهضت ملی مقاومت ایران» است، با توجه به استشادهایی که جمع‌آوری شده - به‌ویژه استشهاد نروزی - معلوم می‌شود که نام حقیقی وی کوثری بوده و یکی از اعضا مهم وزارت اطلاعات است و قبلاً هم در اداره امنیت داخلی پاسداران به کار مشغول بوده است.

محمد آزادی

که دارای اسامی کیا و ناصر نوریان نیز هست. آزادی متواری است و یک قرار بازداشت بین‌المللی در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۹۱ علیه او صادر شده است.

همان‌گونه که در سطور بالا اشاره شد، نامبرده برای آخرین بار در هتل ژان ژاک روسو در ژنو دیده شده است. وی قبل از اینکه به کلی ناپدید شود از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ اوت ۱۹۹۱ به اتفاق قاسمی‌نژاد در این هتل اقامت داشته است. موارد جرمی که به او نسبت داده می‌شود همان‌هایی است که در مورد وکیلی عنوان شد. بنا بر استشهاد آقای علوی دبیر بین‌المللی مجاهدین خلق، آزادی از تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۹۱ به سفارت ایران در برن پناهنده شده است. آزادی نام حقیقی اوست. وی در اصل افسر عالی‌رتبه اطلاعات سپاه پاسداران بوده و سپس با انتقال به دایره نیروهای قدس، انجام عملیات تروریستی و یا بنیادگرایی را در خارج از خاک ایران به عهده گرفته است. وکیلی‌راد نیز که عضو نیروهای قدس و تحت اوامر آزادی بوده است.

فریدون بویراحمدی

بویراحمدی که مدت چندین سال است به فرانسه مهاجرت کرده، پیش از وقوع جرائم به اتفاق پسرعموی خود، طاهری، در شماره ۳۱ کوچه ژان پیر تنبو در ایسی له مولینو سکونت داشته. وی در شهر رنس هم در منزل دوست دختر خود به نام ماریز میشل به سر برده است. نامبرده در صبح روز شش اوت ۱۹۹۱ (۱۵ مرداد ۱۳۷۰) ناپدید شده. پسر عمومی وی متوجه شده بود که او ریش خود را زده است.

بنا بر استشهادهایی که به عمل آمده وی یکی از افراد خانواده‌ای است که ۶۰۰ نفر عضو دارد. پدر نامبرده به دلایل سیاسی به دست عمومی او به قتل رسیده است. موضع بویراحمدی نسبت به رژیم حاکم در ایران بسیار مغلق به نظر می‌رسید؛ زیرا بویراحمدی از یک سو یکی از نزدیکان شاپور بختیار به شمار می‌رفت. وانگهی نامبرده در یک نشست سیاسی که در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۱ (۵ تیر ۱۳۷۰) - یعنی درست در همان موقع که قرار بود «دوستان» اش از ایران بیایند - شرکت کرده بود. وی در همان روز پی برده بود که زن و مردی که امور سرایداری و خدمتگزاری خانه را به عهده داشتند به مرخصی رفته‌اند و البته غیبت آن‌ها موجبات تسهیل انجام طرح را فراهم می‌ساخت. وانگهی بسیاری از مردم عقیده داشتند که بویراحمدی شخص طرف‌اطمینان نیست. این سوءظن نیز نسبت به وی وجود داشت که او به سبب همکاری با سازمان‌های جاسوسی ایران می‌تواند آزادانه به ایران رفت و آمد کند. انگیزه اصلی وی هم پول‌پرستی و جاه‌طلبی ذاتی بوده است.



محمد آزادی، قاتل بختیار

بنا بر اظهارات برخی از شهود، بخش عمده عشایر بویراحمدی که در سازمان نهضت ملی مقاومت ایران عضویت دارند مقیم شهر استانبول هستند و در آنجا علیه رژیم ایران دست به شورش نیز زده‌اند. بویراحمدی به دستگیری عمال سازمان‌های ویژه ترکیه که به وسیله ایرانی‌ها تطمیع شده بوده‌اند به صورت مامور مخفی در سازمان مزبور نفوذ کرده بوده است.

موارد اتهام بویراحمدی در رابطه با شرکت وی در ارتکاب دو فقره قتل، به نحوی که در بالا شرح داده شد هم از مقدماتی که نامبرده در ماه ژوئن ۱۹۹۱ (دو دهه آخر خرداد - دهه اول تیر ۱۳۷۰) به منظور پذیرایی و کیلی و آزادی فراهم کرده بود ناشی می‌گردد و هم از حضور او در محل، به هنگام ارتکاب جنایت و بالاخره با توجه به شرایط متواری شدنش. در نتیجه با توجه به آنچه در سطور بالا گذشت قراین جدی علیه سه شخص مزبور در دست است که نشان می‌دهد نامبردگان در تشکیل گروه جنایتکاران و ارتکاب دو فقره قتل شرکت داشته‌اند.

مسعود ادیسوی

ادیسوی و نیز دو شخص جاعل به اسامی قهرمان و آیدین در ترکیه مورد بازجویی قرار گرفته و پیش از آنکه ماموران فرانسوی فرصتی داشته باشند که از نامبردگان سوالاتی بکنند در تاریخ شش سپتامبر ۱۹۹۱ از سوی مقامات دولتی ترکیه آزاد می‌شود. در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۹۲ علیه نامبرده یک قرار بازداشت بین‌المللی صادر شده است.

معلوم شده است که وی در ماه ژوئن ۱۹۹۱ دو گذرنامه به اسامی موسی کوثر و علی کیا، که آزادی و وکیلی پس از ارتکاب جرائم از آن استفاده نموده‌اند، در اختیار این دو قرار داده است. به علاوه نامبرده از ماه آوریل ۱۹۹۱ در نیمه دوم اوت ۱۹۹۱ و نیز پس از ناپدید شدن آزادی و بویراحمدی با عاملان مستقیم دو قتل و همدستان ایشان تماس تلفنی مداوم داشته است. شایسته است این نکته نیز ذکر شود که در تاریخ شش اوت ۱۹۹۱ یک ربع ساعت پیش از آنکه دو شخص نامبرده به ویلای شاپور بختیار قدم بگذارند دو بار به او تلفن شده است.

موارد جرمی که به نامبرده تعلق می‌گیرد هم به معاونت وی در تهیه گذرنامه‌های جعلی مربوط می‌شود و هم با موضوع شرکت او - با توجه به تماس‌هایی که انجام آن به اثبات رسیده - در تشکیل گروه جنایتکاران.

حسین شیخ عطار

معلوم شده است که شیخ عطار، که از ده سال پیش مدیریت دفتر ماهواره‌ها در وزارت مخابرات را به عهده داشته، عامل اصلی طرح ترفندی بوده که هدف آن اعزام وکیلی و آزادی به فرانسه در چارچوب نقشه جنایتکارانه بوده است - گرچه شرکت‌های طرف رجوع معمولی شیخ عطار شرکت‌های «ماترا-اسپاس» و «آلکاتل» بوده‌اند، با وجود این نامبرده ترجیح داده که به وسیله هندی از وجود شرکت گمنامی به اسم سیفاکس در اخذ ویزا برای دو جنایتکار استفاده کند - بعد از یادداشت هندی، وقتی که زن و سپس

برادر نامبرده از شیخ عطار توضیح خواسته‌اند، این شخص تنها به دادن این جواب که «به حساب یک فرد ثالث دست به کار شده» اکتفا و از افشای نام وی امتناع کرده است. به علاوه شمارش تماس‌های تلفنی که از آپارتمان ادیسوی در ترکیه با ایران صورت گرفته نشان می‌دهد که در روزهای ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ اوت به وزارت مخابرات ایران تلفن شده است.

این اطلاعات، قراین جدی علیه شیخ عطار به دست می‌دهد که در بطن وزارت ارتباطات مبادرت به توطئه‌چینی کرده؛ توطئه‌ای که هدفش اجرای طرح جنایتکارانه بوده و این هدف پس از ارتکاب عمل جنایت و به هنگام متواری بودن قاتلان هم تعقیب شده است. به علاوه شیخ عطار، با تهیه و تسلیم گذرنامه به قاتلان، مرتکب عمل معاونت در جرم شده است؛ زیرا گذرنامه‌های مزبور گرچه مورد استفاده قرار نگرفته ولی نحوه عرضه آن‌ها به صورتی بوده است که شخص نامبرده می‌توانست هدف و نتایج خطا کارانه آن را ارزیابی کند. به هر تقدیر از آن مدارک در انجام عمل اصلی بهره‌برداری شده؛ زیرا وجود آن‌ها سبب شده است که عاملان در تصمیم خود راسخ‌تر باشند.

مسعود هندی

هندی که از تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۹۱ با زن و بچه‌هایش در هتل فلاتوتل در پاریس ۱۵ اقامت داشته در تاریخ ۱۷ سپتامبر دستگیر شد. وی به هر گونه شرکت فعالانه و آگاهانه خود در ارتکاب جرائم اعتراض می‌کند. نامبرده گرچه موضوع دو فقره ویزا را بنا به درخواست شیخ عطار، به اسامی کمال حسینی و ناصر نوریان - که در نیمه دوم ماه ژوئن ۱۹۹۱ نسبت به اخذ آن اقدام کرده - قبول دارد؛ ولی پیوسته از نقشه قتل بختیار اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. وکیل هندی در یادداشت خود می‌نویسد که وی هیچ‌گونه رابطه از نظر تداوم زمانی بین اقداماتی که نامبرده در تهران به منظور تسهیل کار اخذ ویزا برای ناصر نوریان و کمال حسینی به عمل آورده و اعمالی که به وکیلی‌راد و آزادی نسبت

داده شده، نمی‌بیند. وی اضافه می‌کند که در طی بازپرسی هیچ گونه مستمسک واقعی علیه هندی به دست نیامده است. از مطالعه پرونده می‌توان اطلاعات زیر را به دست آورد:

مسعود هندی که تحصیلات خود را از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ در فرانسه انجام داده بود به هنگام بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، به این کشور مراجعت کرد. از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ وی مدیر دفتر تلویزیون ایران - یا «ایرب IRIB» یعنی تلویزیون جمهوری اسلامی ایران - در پاریس بود. وی در آن سال‌ها به‌ویژه در سال ۱۹۸۲ در تظاهراتی که به طرفداری از خمینی در اطراف کاخ الیزه و نیز بعداً در تظاهرات دیگری که در جریان محاکمه انیس نقاش در پاریس در رابطه با سوء قصد به جان شاپور بختیار در پاریس تشکیل شد، شرکت کرده بود. چندین سال بود که هندی به عنوان نماینده ایران به استخدام شرکت سیفاکس، که به کار وسایل الکترونیکی می‌پرداخت، در آمده و از این رو اقامت‌های متعددی در کشور فرانسه داشت. هندی، به منظور اثبات خلوص نیت خود می‌خواهد چنین وانمود کند که هدفی جز انجام خدمت به شیخ عطار نداشته و از نقشی که وکیل و آزادی بازی کرده‌اند کاملاً بی‌اطلاع بوده است. وی اظهار می‌دارد که فقط در تاریخ ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور) یعنی در روز بازداشت خود از مواقع اطلاع حاصل کرده است؛ ولی قدر مسلم این است که خبر قتل شاپور بختیار و اتهام سه نفر قاتل از مطبوعات و رادیو و تلویزیون پخش شده و همان گونه که همسر خود هندی نیز تایید می‌کند این خبر به گوش نامبرده رسیده بوده است. با وجود این اگر هندی - همان گونه که خودش ادعا می‌کند - در تاریخ ۷ سپتامبر به فرانسه آمده، این امر دلیل نمی‌شود که وی احتمالاً از جریانات بی‌اطلاع بوده است؛ بلکه برای این است که وی تصور می‌کرده که موضوع همدستی وی در پرده استتار مانده است. در حقیقت معلوم می‌شود که هندی با ارائه این کذب، به طرز ناماهرانه در صدد است نقشی را که در تشکیل گروه جنایتکاران - که شخصاً در آن شرکت کرده - و نیز در معاونت جرم که از راه یاری و همگامی (باعاملان قتل) انجام داده است، پنهان نگاه دارد. بنا بر قراین چنین استنباط می‌شود که هندی با کسانی که به وی ماموریت داده بودند، توافق کرده بود:

- در فاکسی که در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۹۱ (۲۹ خرداد ۱۳۷۰) به سفارت فرانسه مخابره شده است، هیچ گونه اشاره‌ای به جنبه بازرگانی ماموریت نشده

است. در صورتی که در تقاضاهای دیگر مربوط به صدور ویزا، پیوسته علت ماموریتی که شخص درخواست کننده می‌بایست در فرانسه انجام دهد، ذکر می‌شد (خود هندی نیز توضیح داده (۷۷۷۲. د) که تنها در صورتی که دلایل روشن در رابطه با جنبه حرف‌های ماموریت‌ها در دست داشت با انجام آن روی موافقت نشان می‌داد؛

- این طرز عمل به نظر آقای آبدوان و خانم ژیرار غیر عادی بوده است. نتیجه‌اش هم این بوده است که از حسن نیت مسئولان شرکت سیفاکس سوء استفاده شود؛ حقیقت این است که هرگز موضوع خرید وسایل الکترونیکی به وسیله این دو نفر از شرکت سیفاکس مطرح نبوده است. هندی در طی ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۹۱ (۱۱ خرداد - ۹ مرداد ۱۳۷۰) در دفتر تلویزیون ایران هنوز رشته کار را به دست داشت و می‌توانست با مسئولان سیاسی کشور خود در تماس باشد؛
- دفتر کار وی در تهران در ساختمان ایریب بود و سه خط تلفنی نیز در اختیار داشت که با یکی از آن‌ها می‌توانست با کشورهای خارج تماس بگیرد؛
- وی کارت شناسایی ایریب را که تا تاریخ ۴ آوریل ۱۹۹۷ (۱۵ فروردین ۱۳۷۶) معتبر بود، در دست داشت.

نامبرده ضمناً مشخصات زیر را در اختیار داشته است:

- آدرس و شماره تلفن رفسنجانی رئیس سازمان تلویزیون ایران (IRIB)؛
- آدرس و شماره تلفن دفتر آن سازمان در پاریس واقع در شماره ۲۷ کوچه «لی یژ» و نام وی پیوسته در بین صورت اسامی که سرایدار آنجا در اختیار دارد مشاهده می‌شود.

باری، آنچه به اثبات رسیده این است که بنا بر اظهارات خود هندی، وی با وکیلی و آزادی در مقابل ساختمان ایریب قرار ملاقات داشته و در طی آن شماره‌های تلفنی موجود در این اداره را در اختیار آنان گذاشته است. طبق اظهار مقامات «د.اس.ت»

سرویس اطلاعاتی ایران مرتباً از ایریب بهره‌برداری می‌کنند: در آنجا یک سری جدید علائم رمز نیز کشف شده که قرار بوده از روی آن دفترچه جدیدی از شماره‌های تلفن تنظیم شود. به علاوه معلوم شده که در روزهای مشروحه، در زیر آپارتمان ادیسوی با ایریب تماس تلفنی به عمل آمده است:

روزهای ۱۱ و ۱۲ ژوئن، در روز ۱۲ ژوئیه به «صدا و سیما»، در روزهای ۲۰ و ۲۱ ژوئیه به «صدا و سیما» و این در صورتی است که بنا بر اعتراف خود هندی وی پیوسته در صدا و سیما، دفتری در اختیار داشته و مرتباً به آنجا می‌رفته است. و در همان اوان ادیسوی به نوبت خود با وزارت مخابرات که شیخ عطار عضو آن بوده تماس تلفنی داشته است. بدین ترتیب امر تبانی میان شیخ عطار و هندی به وساطت ادیسوی امری مسلم به نظر می‌رسد.

بالاخره شایسته است این نکته هم یادآوری شود که هندی از تاریخ ۲۸ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۹۱ در فرانسه اقامت داشته است؛ در حالی که وکیلی راد و آزادی در روز ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۱ به این کشور وارد شده‌اند. برخلاف آنچه هندی اظهار می‌دارد، علت اقامت وی در فرانسه ارتباطی با روابط تجارتهی وی با سیفاکس نداشته است.

بنابراین معلوم می‌شود که از نیمه ماه ژوئن ۱۹۹۱ شیخ عطار و هندی در ایران و بویراحمدی در فرانسه متقابلاً با هم دست به کار شده‌اند تا وسایل ورود دو نفر قاتل را به فرانسه فراهم کنند. اگر وکیلی راد و آزادی عملاً به ویزاهایی که هندی کار اخذ آن را برای نامبردگان آسان ساخته، دست نیافته‌اند، علتش مربوط به انصراف و یا پیدایش وقفه در طرح جنایتکارانه نبوده بلکه وقوع رویدادهایی به انجام آن در آغاز ماه ژوئیه ۱۹۹۱ جنبه اتفاقی داده بوده است.

در میان این رویدادها که موجبات به تعویق افتادن انجام طرح را فراهم ساخته باید به این نکته اشاره کرد که همدستانی که قرار بود قاتلان را بعد از انجام عمل قتل در امر متواری گشتن در ژنو یاری دهند موفق نشده بودند هنوز ویزاهای خود را - گرچه تقاضای صدور آن در ماه ژوئن ۱۹۹۱ به عمل آمده بود - اخذ کنند. در این زمینه به حکم عقل می‌توان توجه داشت که این رویدادها به هنگام سفری که بویراحمدی در اوایل ماه

ژوئیه ۱۹۹۱ به شهر استانبول انجام داده بود، مد نظر گرفته بود. امر تاخیر در مسافرت و کیلی راد و آزادی، تغییری در انجام برنامه کمک به ایشان که در اصل از سوی هندی به عمل آمده، نداده است: علت اصلی این تاخیر در واقع به مقتضیات و مسائل دقیقی که کار سازماندهی طرح با آن مواجه شده است، مربوط می شود و نه به انصراف شخصی هندی و شیخ عطار که بتوان آن را در جهت انصراف ارادی تلقی کرد.

بنا بر آنچه گذشت می توان نتیجه گیری کرد اتهامات دقیق و هم جہتی وجود دارد که حاکی از آن است که هندی:

- از یکسو در تشکیل گروه جنایتکاران در چهارچوب تماس های مداومی که با «ایریب»، وزارت مخابرات، اکیپ مستقر در شهر استانبول و بویراحمدی انجام داده، شرکت نموده؛

- و از سوی دیگر با تهیه ویزاهای مسافرت برای قاتلان، دست به ارتکاب جرم معاونت در قتل زده است. گرچه عاملان اصلی جنایت از وسایلی که از سوی نامبرده در اختیارشان قرار گرفته، استفاده نکرده اند؛ ولی همین وسایل در انجام عمل اصلی به کار رفته است برای اینکه سبب شده عاملان در تحقق هدفی که در پیش داشته اند، راسخ تر شوند.



بازگشت یک قاتل، علی و کیلی راد، تهران، پروزی در چه؟
استقبال رسمی از «سربازان گمنام امام زمان» یا قصابان با نام «ولی امر»؟

غلامحسین شوریده شیرازی

در حالی که شیخ عطار از هندی درخواست کرده بود که ویزاهای مسافرت و کیلی و آزادی را به مقصد فرانسه آماده سازد، شوریده نیز به سهم خود در همان هنگام یعنی در اواسط ماه ژوئن ۱۹۹۱ اقدام مشابهی به منظور تسهیل ورود قاسمی نژاد به سوئیس به عمل می‌آورد. شخص اخیرالذکر کسی است که در این کشور با آزادی ملاقات کرده و بعد از ارتکاب دو فقره جنایت، وی را در امر متواری شدن، یاری داده است. در واقع از قرائن موجود در پرونده چنین مستفاد می‌گردد که سازمان‌دهندگان (برنامه قتل) پیش‌بینی کرده بودند که وکیلی و آزادی با استفاده از گذرنامه‌های تُرک که مهر جعلی ویزا روی آن خورده بود از کشور سوئیس راه فرار را در پیش بگیرند. مضافاً بر اینکه شوریده در روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۱ به علت نامعلومی رهسپار کشور سوئیس شده است. این صاحب صنایع که با چندین وزارتخانه در ایران ارتباط دارد و با پسر عموهای علی خامنه‌ای، جانشین خمینی نیز مربوط است در طی تماس‌های تلفنی که ماموران بازجویی با وی داشته‌اند از دادن هرگونه توضیح خودداری نموده است.

با توجه به مداخله‌ای که وی پیش از وقوع جنایات به عمل آورده، مسبب کمکی شده است که وعده آن قبلاً به منظور تسهیل در کار داده شده بود؛ ولی انجام آن بعد از ارتکاب جرائم صورت گرفته است (رأی صادره از دادگاه جنایی در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۶۳ برابر با ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲). در نتیجه رفتار شوریده را می‌توان از یک سو با در نظر گرفتن معاونت وی در ارتکاب دو فقره قتل، که به صورت فراهم کردن وسیله به سود قاسمی نژاد انجام گرفته، بررسی کرد و از سوی دیگر با شرکت نامبرده در سازماندهی گروه جنایتکاران به منظور ارتکاب قتل‌ها.

قاسمی نژاد

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، معلوم شده است که قاسمی نژاد در هتل «اتووال» ژنو با آزادی ملاقات کرده است. شخص اخیرالذکر در تاریخ ۹ اوت ۱۹۹۱ با استفاده از یک ویزا که در ماه ژوئن (مطابق با دو دهه دوم خرداد و دهه اول تیر) تقاضای صدور آن شده بود و یک بلیط هواپیما که در ماه ژوئیه (دو دهه اول تیر و دهه اول مرداد) خریداری شده بود، به این شهر رسیده است. در روز ۱۴ اوت آزادی به وی ملحق شده و هر دو نفر پیش از آنکه به کلی ناپدید شوند به منظور اقامت دو روزه به هتل ژان ژاک روسو می‌روند. ... از این رو مشارکت قاسمی نژاد، چه در تهیه مقدمات و سازماندهی در پیش از انجام عمل جنایت و چه بعد از ارتکاب آن در تحقیق بخشیدن به فرار برخی از عاملان آن مسلم به نظر می‌رسد و این مشارکت با بررسی اتهاماتی که بر وی وارد است و تبانی میان آن را برملا می‌سازد، جنبه قطعی تری به خود می‌گیرد.

زین العابدین سرحدی

وکیل سرحدی در یادداشت خود می‌نویسد که چون هنوز ثابت نشده که وکیلی همان کسی است که در روز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ به ژنو رفته، بنابراین اتهاماتی که به سرحدی نسبت داده می‌شود در واقع کافی نیست. به علاوه از نقطه نظر حقوقی روی این نکته تاکید می‌شود که اگر رابطه میان سرحدی و قاسمی نژاد و نیز وجود یک نوع توافق با عاملان (جنایت) به اثبات نرسد، عوامل سازنده معاونت در قتل را به علل و دلایل آن نمی‌توان افزود. بررسی پرونده اطلاعات زیر را به دست می‌دهد:

سرحدی موضوع حضور خود را در بین روزهای ۱۳ و ۱۷ اوت در هتل برنینا و سپس در هتل پویی ژنو رد می‌کند. وی اظهار می‌دارد که برای اولین دفعه و تنها یک بار در روز ۳ سپتامبر ۱۹۹۱ به ژنو رفته تا از آنجا رهسپار شهر برن که سفارت ایران در آن واقع است گردد. وی تا روز دستگیری‌اش در ۲۳ دسامبر ۱۹۹۱ کارمند این سفارتخانه

بوده است. سرحدی ادعا می‌کند که شخص ناشناسی در شرایطی که در پایین به آن اشاره می‌شود از گذرنامه و ویزای مسافرت او استفاده کرده است.

نامبرده که به موجب یک حکم، ماموریت داشت که به مدت ۳ ماه در سفارت ایران در برن کار کند؛ با در دست داشتن گذرنامه‌ای که در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۲ صادر شده بود در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۱ ویزای ورود به سوئیس را درخواست می‌کند. مسافرت سرحدی برای روز ۱۲ اوت پیش‌بینی شده بود. مشارالیه گذرنامه خود را چهار روز پیش از روز حرکت، در مقابل رسید، به ماموران فرودگاه تسلیم می‌کند و در روز پرواز، بعد از بازرسی چمدان‌هایش متوجه می‌شود که گذرنامه‌اش مفقود شده است. وی بلافاصله در همان لحظه از حرکت صرف‌نظر می‌کند. چند روز بعد یک گذرنامه دیگر به نام او صادر می‌گردد. وی بعد از تجدید تقاضا به اخذ یک ویزای جدید موفق می‌شود. نامبرده وقتی که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۹۱ در فرودگاه ژنو از هواپیما پیاده می‌شود، به هنگام کنترل همین مدارک را در دست داشته است. بنابراین سرحدی مدعی است که وی آن کسی نیست که در روز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ با استفاده از نام او به شهر ژنو آمده است و قاسمی‌نژاد را نمی‌شناسد. به آزادی کمکی نکرده، در هتل‌های برن و پویی اقامت نداشته و هیچ گونه ارتباطی هم با کسانی ندارد که در تدارک قتل‌ها سهیم بوده‌اند. در حقیقت انکارات سرحدی با اطلاعات زیر متناقض است.

درباره واقعیت و ماهیت ماموریت وی در سفارت ایران در برن سرحدی که به هنگام دستگیری‌اش، حکم ماموریتی به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۱ در دست داشته که به موجب آن می‌بایست به مدت ۳ ماه به برن برود و نیز در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۱ از سوی وزارت امور خارجه ایران نامه‌ای به اسم او صادر شده که طی آن بعد از اشاره به ماموریت مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۱ وی از بانک ملی تقاضا شده است، مبلغ ۳۸۷۲ دلار به نامبرده پرداخت گردد. بالاخره وی از همین بانک قبض رسیدی به تاریخ ۱۰ اوت ۱۹۹۱ در دست داشت که نشان می‌داد نامبرده مبلغ ۵۰ هزار ریال عوارض خروج از کشور را پرداخته است. به این ترتیب واقعیت تصمیم متخذه درباره اعزام سرحدی به سوئیس و جنبه موثر و سریع اقدامات فوری که در این زمینه به عمل آمده جای هیچ

گونه بحث ندارد. برعکس ماهیت ماموریتی که وی می‌بایست در سفارت ایران در برن انجام دهد، کاملاً مبهم و حتی جنبه تفننی پیدا می‌کند. وی به منظور تصدی شغل بایگانی انتخاب شده و کاری که برایش پیش‌بینی شده بود، این بود که به نامه‌هایی که به دست کنسول باز می‌شد مهر بزند. مزیت استخدام یک کارمند برای چنین ماموریتی، آن هم به مدت سه ماه قابل درک نیست. در این باره هیچ‌گونه توضیح جدی از سوی کارمندان سفارت داده نشده است.

درباره شرایط «عزیمت کاذب» سرحدی در ۱۳ اوت ۱۹۹۱ سرحدی اظهار می‌دارد که گذرنامه اول خود را در تاریخ ۸ اوت در مقابل دریافت قبض رسید، که به هنگام دستگیری‌اش هنوز در دست داشت، به پلیس فرودگاه داده است. ماموران پلیس سوئیس برخلاف این گفته، به طور قاطعانه، شهادت داده‌اند که چنین مدرکی از او به دست نیاورده‌اند. این مدرک حتی به هنگام بازرسی‌های مختلفی که در محل اقامت نامبرده صورت گرفته به دست نیامده است.

مقامات سفارت ایران هرگز مفقودشدن گذرنامه مزبور را تایید نکرده‌اند. این موضوع هرگز و حتی به هنگام تسلیم دومین درخواست ویزا برای سرحدی به اطلاع اداره کنسولگری سوئیس در تهران نرسیده است. اگر عضوی از اعضا وزارت امور خارجه ایران احتمالاً چنین قصدی داشته وی هرگز آن را اقرار ننموده است. اظهار عدم اطلاع از سوی مقامات مربوطه کاملاً عجیب به نظر می‌رسد؛ علی‌الخصوص که اعضا سفارت ایران در برن نیز درباره علت عدم ورود سرحدی به ژنو در تاریخ پیش‌بینی شده، یعنی ۱۳ اوت خود را زیر سوال قرار نداده‌اند. به علاوه نام سرحدی در لیست مسافران هواپیمای ثبت شده است. در نتیجه مقتضیات این عزیمت کاذب صرف‌نظر از اینکه دور از حقیقت به نظر می‌رسد، به هیچ‌وجه به اثبات هم نرسیده است؛ زیرا نه اثری از قبض رسید در دست است و نه دلیلی از مفقودشدن گذرنامه.

حضور سرحدی در ژنو از ۱۳ تا ۱۷ اوت ۱۹۹۱ وکیل سرحدی در یادداشت خود می‌نویسد: این نکته معلوم شده که سرحدی به هنگام

وقوع جریانات در تهران بوده است و نه در ژنو. دلیل این مدعا را می‌توان هم در فیش‌های کنترل حضور شرکت تعاونی خرید سفارت که وی در استخدام آن بود و هم در قبض‌های فروش که به امضای سرحدی رسیده است و نیز در گواهینامه‌های ماموران خرید سفارتخانه‌های مختلف که به نیمه دوم ماه اوت ۱۹۹۱ مربوط می‌شود، به دست آورد. در حقیقت وکیل مزبور به نامه‌ای اشاره می‌کند که در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ از سوی سفارت ایران در پاریس به بازپرس ارسال شده است (مدرک شماره ۲۹۰۷). به این نامه فاقد امضا فتوکپی‌های بدکیفیت فیش‌های کنترل حضور و اسناد مختلف دیگر به منظور نشان دادن حضور سرحدی در تهران در طی مدت مورد نظر، ضمیمه شده که نمی‌توان ارزش سندیت به آن‌ها داد. در رابطه با این مسئله توجه به این نکته حائز اهمیت است که اصل این مدارک، علیرغم مزیتی که وجود آن‌ها در امر دفاع سرحدی دارد، هرگز ارائه نشده است. در عوض از اطلاعات موجود در پرونده نتیجه‌گیری می‌شود که بر خلاف نوشته‌های مختلف وکیل که آن‌ها نیز در پرونده وجود دارد فیش‌های حضور و غیابی که سرحدی به هنگام دستگیری با خود داشته و به صورت دقیق هم تنظیم شده است، فقط مربوط به ماه‌های مارس، آوریل، مه و ژوئن ۱۹۹۱ است (مدرک شماره ۴۴۲۵ تا مدرک شماره ۴۴۲۹) و هیچ گونه فیشی که مربوط به ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۹۹۱ باشد، به دست نیامده است. سرحدی در رابطه با این مطلب مدعی است که مقامات کشور سوئیس که این دو فیش را از نامبرده گرفته‌اند هرگز به وی مسترد نداشته‌اند. با این شرایط معلوم نیست سفارت ایران چگونه توانسته است فتوکپی‌هایی از این فیش‌ها تهیه و به بازپرس ارسال کند (مدرک شماره ۴۴۶۳). در نتیجه شایسته است که ارزش اقدامی که از سوی سفارت ایران به عمل آمده است، زیرسوال قرار گیرد. علی‌الخصوص که هیچ گونه تحقیقی در ایران صورت نپذیرفته است. در واقع تقاضای تشکیل کمیسیون قضایی بین‌المللی که در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۹۱ از مجرای دیپلماتیک به دولت جمهوری اسلامی ایران ابلاغ شد، هرگز به مرحله اجرا در نیامد. به علاوه همین مقامات نسبت به شرکت ماموران پلیس فرانسه در اجرای ماموریت مزبور روی موافقت نشان ندادند. و نیز انجام هیچ گونه بازجویی و یا پرسشی از شرکت هواپیمایی ایران‌ایر به‌ویژه در رابطه با کیفیات اخذ فیش پرواز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ امکان پذیر نبود. فقط لیست مسافران آن پرواز به

دست آمد که نشان می‌داد به نام سرحدی در هواپیما جا رزرو شده بوده است (مدرک شماره ۶۹۸۱). در حقیقت نارسایی و عدم کارآیی ادارات مربوطه در ارائه دلیلی غیر قابل رد درباره حضور سرحدی در تهران، در طول مدت مورد نظر و نیز در رابطه با فقدان گذرنامه وی از جمله مطالبی است که می‌توان علیه نامبرده عنوان کرد.

افزون بر این، جا دارد این نکته خاطر نشان شود که وجود نام سرحدی در روی فیش‌هایی که از هتل‌های «برنینا» و «پویی» به دست آمده، نشان می‌دهد که نامبرده به ترتیب از ۱۳ تا ۱۵ اوت (۲۲ تا ۲۴ مرداد ۱۳۷۰) و از ۱۵ تا ۱۷ اوت ۱۹۹۱ (۲۴ تا ۲۶ مرداد ۱۳۷۰) در این دو هتل اقامت کرده است.

گرچه کارشناسی خط فیش‌های هتل معلوم می‌دارد که آن‌ها با دست سرحدی پر نشده است؛ ولی کارشناس احتمال درج امضاها را با دست سرحدی امری مطابق با حکم عقل می‌داند. در واقع امضاهاى مزبور شباهت زیادی دارد با امضاهایی که سرحدی در پایین درخواست‌های ویزا کرده است. به عقیده کارشناس خط، فیش‌های متعلق به قاسمی‌نژاد و آزادی در هتل روسو و فیش‌های مربوط به سرحدی در هتل‌های برنینا و پویی به دست یک شخص واحد پر شده است.

این نتایج با اطلاعاتی که در طی بازجویی کسب شده، مطابقت دارد و اطلاعات مزبور حکایت از آن می‌کند که یک تبعه ایرانی که هویتش تا کنون مشخص نشده است در هتل روسو دیده شده. وی به اتفاق قاسمی‌نژاد برای یک روز بعد در این هتل اتاقی رزرو کرده مورد استفاده قاسمی‌نژاد و آزادی قرار گرفته است و نیز همین شخص بوده که فیش‌های هتل را برای سرحدی پر کرده است و شخص اخیرالذکر به هنگام ورودش به هتل به امضا آن‌ها پرداخته است. به علاوه یکی از کارکنان هتل «برنینا» بعد از دیدن عکس سرحدی، اظهار کرده است که به نظرش می‌رسد این شخص را قبلاً دیده باشد.

در رابطه با شخصیت سرحدی، ذکر این نکته شایسته به نظر می‌رسد که بنا بر گفته مدیر زندان برن، نامبرده به هنگام بازداشتش در این زندان اغلب به فرانسه تکلم می‌کرد. گرچه خود او این موضوع را انکار می‌کند و بالاخص شماره تلفن استودیویی را در یک رزیدانس واقع در پلاس دیتالی که سفارت ایران در پاریس مرتباً آپارتمان‌هایی را در آن اجاره می‌کند، در اختیار داشت. بالاخره در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۴ در سلول وی

جزوه‌ای به زبان فارسی پیدا شد که در آن به‌ویژه از طرز به‌کاربردن اسلحه سخن رفته بود.

بنابراین، اطلاعات موجود در پرونده، آن تصویری را که از وی شخص بی‌جرزه، گمراه و به کلی ناتوان در رابطه با شرکت - از نزدیک یا دور - در چنین کاری به دست می‌دهد، تایید نمی‌کند. در نتیجه معلوم می‌گردد که در روز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ این خود سرحدی بوده که در ژنو دیده شده است.

درباره نقش سرحدی

از اطلاعات موجود در پرونده چنین به دست می‌آید که سرحدی و قاسمی‌نژاد در تهران بالاتفاق و با تباری هم وسایل ورود خود را به ژنو فراهم ساخته‌اند تا به وکیلی و آزادی کمک کنند. اطلاعات زیر به‌ویژه نشان می‌دهد که بین این دو شخص تباری قبلی در چارچوب گروه جنایتکاران وجود داشته است:

سرحدی در روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۱ از آژانس وزارت امور خارجه در تهران یک بلیط هواپیما به مقصد ژنو می‌گیرد. قاسمی‌نژاد نیز در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۱ بلیط خود را از آژانس مسافرت‌های رسمی «ایران ایر» دریافت می‌کند.

حکم ماموریت سرحدی در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۱ صادر شده است. در حالی که در همان تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۱ درخواست‌های ویزا برای وکیلی و آزادی تسلیم شده است. سرحدی اولین گذرنامه خود را در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۱ دریافت کرده است. فردای آن روز، یعنی در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۱ وکیلی از تهران به وسیله تلفن استودیوی واقع در آونو دیتالی را اجاره کرده تا بعد از ماجرا از آن به عنوان پناهگاه استفاده شود. در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۱، یعنی درست روزی که آزادی و وکیلی به پاریس می‌رسند، ویزای سرحدی هم صادر می‌شود. در درخواستی که سرحدی به منظور ویزا تسلیم کرده، روز پیش‌بینی شده ورود وی به سوئیس درج شده است و آن همان شش اوت ۱۹۹۱ یعنی روز ارتکاب قتل‌ها است.

در حالی که قاسمی‌نژاد با در نظر گرفتن حداکثر تاخیر، در ۹ اوت ۱۹۹۱ به ژنو رسیده، سرحدی نیز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ به این شهر وارد شده و ورود نامبرده به فرودگاه از

روی گذرنامه وی ثبت شده است؛ ولی عکس الصافی بر روی گذرنامه، عکس خود او نبوده بلکه متعلق به کسی است که به وی شباهت دارد و بلیط هواپیمایی نیز که در دست داشته به اسم قاسمی نژاد صادر شده بوده است. در روی فیش هتل پویی که سرحدی در آن اقامت کرده همان آدرسی (شماره ۴۱۶ خیابان نیروی هوایی) به چشم می خورد که در روی فیشی که آزادی (منتها با اسم جعلی حمید رزاق) در هتل روس پر کرده است. بالاخره جا دارد در اینجا به تماس های تلفنی اشاره شود که بین هتل های محل اقامت این اشخاص از یک سو و آپارتمان ادیسوی از سوی دیگر انجام گرفته.

در نتیجه با وجود انکار سرحدی، قراین جلدی در دست است که نشان می دهد نامبرده همان کسی است که در روز ۱۳ اوت ۱۹۹۱ به ژنو وارد شده و در طی اقامت خود در این شهر هم با عوامل وابسته به گروه که در استانبول مستقر بوده اند، در ارتباط بوده است و هم با قاسمی نژاد و آزادی. و اگر وی با این شخص اخیر تماس گرفته به این منظور بوده است که او را از تعقیب ماموران برکنار داشته و وی را در کار متواری گشتن اش یاری دهد. بنابراین، برنامه ورود وی، پیش از ارتکاب قتل ها، در چارچوب تبانی ای که از ماه ژوئن ۱۹۹۱ (دو دهه آخر خرداد و دهه اول تیر ۱۳۷۰) در ایران و ترکیه صورت گرفته، ترتیب داده شده است.

با وجود این، شایسته است این نکته هم یادآوری شود که سرحدی تنها به اتهام جرم معاونت در قتل و نه شرکت در تشکیل گروه جنایتکاران - به فرانسه تسلیم شده است. بنابراین اتهام دوم را درباره او نمی توان وارد دانست. عوامل متشکله معاونت در قتل را می توان تا آن حد در مورد سرحدی عنوان کرد که وی بعد از اینکه عمل جرم ارتکاب یافته مبادرت به کمک کرده و در صدد متواری ساختن عامل اصلی آن برآمده است و اقدامات وی ناشی از توافقی بوده که پیش از انجام عمل جرم، به عمل آمده است ...».

فریدون فرخزاد

(کلن، آلمان، تیرماه ۱۳۷۱ / اوت ۱۹۹۲)



فروغ و فریدون فرخزاد

فریدون فرخزاد معروف‌ترین شومن ایران در روز پنجشنبه، ششم اوت ۱۹۹۲، در سن ۴۷ سالگی به قتل رسید. او از مخالفان سرشناس ج.ا.ا. بود که رهبران نظام، به‌ویژه آیت‌الله خمینی و نیز نظام ولایت فقیه را در برنامه‌هایش شدیداً تمسخر و سرزنش قرار می‌کرد.

او درباره خودش چنین می گوید:

«... من در پانزدهم مهرماه ۱۳۱۷ در چهارراه گمرک تهران متولد شدم. در دبستان رازی و بعد در دبیرستان دارالفنون درس خواندم و سپس به آلمان رفتم. در مونیخ و برلین حقوق سیاسی خواندم. ترم را درباره تاثیر عقاید مارکس بر کلیسا و حکومت آلمان شرقی نوشتم. ... در سال ۱۹۶۲ در مونیخ با آنیا (بوچکوسکی، آلمانی، پ.د.) عروسی کردم. ... در سال ۱۹۶۳ اشعار آلمانی ام از سوی ناشرین بزرگ کتاب آلمان به عنوان بهترین اشعار سال برنده جایزه شد و در کتابی که همه ساله منتشر می شود آثار من در ردیف ده شاعر و نویسنده سال چاپ شد. ... در سال ۱۹۶۶ به رادیو و تلویزیون مونیخ رفتم. ... در تلویزیون مونیخ یک سلسله فیلم رنگی تهیه کردم. در سال ۱۹۶۷ روی موزیک فولکلور ایران، موزیک مدرن ساختم و با این موزیک به فستیوال موزیک اینسبورگ اتریش راه یافتم و جایزه اول را هم گرفتم...»^۱

فرخزاد عضو سازمان درفش کاویانی، به رهبری منوچهر گنجی بود. پس از انتخاب اکبر هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری، از دفتر ریاست جمهوری با برخی از شخصیت ها و افراد سرشناس اپوزیسیون در خارج از کشور، به منظور کشاندن آن ها به ایران، تماس برقرار می شد. در آن زمان از جمله نام آقای «نجاتی» بسیار بر سر زبان ها بود. تماس گیرندگان ابراز می داشتند که شرایط در ج.ا. تغییر کرده است و منتقدان یا مخالفان می توانند بدون هیچ نگرانی به ایران بازگردند، البته با این شرط که دست به فعالیت های سازمان یافته سیاسی نزنند. بعدها روشن شد که هدف اصلی از تماس و گفت و گوها با مخالفان در خارج از کشور قتل یا خنثی کردن آن ها بوده است.

در همین رابطه افرادی از ایران با فریدون فرخزاد تماس می گیرند. فرخزاد برخلاف توصیه ها و مخالفت منوچهر گنجی^۲ رهبر سازمان درفش کاویانی، با آن ها

۱. سایت اینترنتی میرزا آقا عسگری (مانی)، برگرفته از مصاحبه فرخزاد با مجله «سپید و سیاه».

۲. گفت و گوی اختصاصی پرویز دستمالچی با برخی از شخصیت های سیاسی که با آن ها از سوی «نجاتی» تماس برقرار شده بود.

تماس برقرار و گفت‌وگو می‌کند. فرستادگان جمهوری اسلامی به او می‌گویند وضع کاملاً تغییر کرده است و او می‌تواند با خیال راحت به ایران بازگردد و مشکلات مادرش را حل کند. هیچ خطری متوجه او نخواهد بود. آن‌ها از فرخزاد می‌خواهند که تماس‌ها، گفت‌وگوها و مذاکرات را کاملاً پنهان نگه دارد و با کسی در این مورد ابداً سخنی نگوید. پس از مدتی قرار می‌شود برای آخرین بار و به منظور گفت‌وگو درباره جزئیات سفر فرخزاد به ایران، نشستی در خانه او در شهر بن آلمان برگزار شود. در روز ملاقات، فرخزاد از فروشگاه مواد غذایی نزدیک منزلش هندوانه می‌خرد و از فروشنده می‌خواهد که به او هندوانه‌های خوب بدهد؛ زیرا «از ایران میهمان» دارد. بعد از آن دیگر از فرخزاد هیچ اثری دیده یا شنیده نمی‌شود. پلیس در روز ششم اوت ۱۹۹۲، ساعت یازده و نیم شب، جسد او را در آپارتمانش در خیابان ریمن (Riemann) پلاک ۶۱، شهر بن، کشف می‌کند. فرخزاد با ضربات بی‌شماری کارد به قتل رسیده و به هنگام کشف جسد، هنوز یک کارد بلند آشپزخانه در شانه راستش بود. آقای عباس رحمتی در سایت آفتابکاران ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«... چند سال بود که فریدون تلاش می‌کرد مادرش را که بسیار دوستش می‌داشت به آلمان بیاورد تا بتواند، درمان بیماری‌اش را در اروپا پیگیری کند. از آنجا که رژیم می‌دانست فریدون مادرش را خیلی دوست دارد، از این در وارد شد و از آن به عنوان پاشنه آشیل، استفاده کرد و وارد مذاکره با فریدون فرخزاد شد! در واقع چون رژیم ترور فریدون را در سر می‌پروراند، وزارت اطلاعات خود را پشت این موضوع گذاشته بود و نفرت امنیتی خود را طوری تربیت کرده بود که با فرخزاد از درهای مختلف وارد شوند تا بتواند در یکی از این فرصت‌ها وی را ترور کنند. از یک سو قول‌دادن ویزا به مادرش را مطرح کرده بودند و از دیگر سو گفته بودند... آقای رفسنجانی رفروم کرده و می‌توان گفت شما روزی در ایران شو اجرا خواهید کرد (مثلاً برنامه میخک نقره‌ای را) و طوری نشان داده بودند که شادروان فرخزاد باورش شده بود. از طرفی فرخزاد در کنسرت‌ها و شوهایی که برگزار می‌کرد، بیش‌تر از رساله و احکام خمینی که جمع‌آوری کرده بود صحبت می‌کرد و فتواها و مزخرفات

خمینی و آخوندها را به مسخره می‌گرفت؛ مثلاً در کنسرتی که در نوروز ۱۳۶۷ در لندن برگزار شد، خمینی را به خاطر فتوایش سکه یک پول کرده بود و وقتی مردم به آن گفته‌ها می‌خندیدند، می‌گفت این بدبختی یک ملت است؛ ملتی که حافظ و سعدی را داشته حال، آن‌ها را ازش گرفته‌اند و باید به این مزخرفات عمل کند.

آخرین کنسرت‌های فرخزاد در کانادا برگزار می‌شوند. در یکی از کنسرت‌هایش در شهر تورنتو، او خمینی و آخوندها را شدیداً به باد انتقاد می‌گیرد و پرده از قتل برادرش (دکتر فرخزاد) بر می‌دارد، به طوری که همان شب زمانی که فریدون برای استراحت در خانه یکی از دوستانش به سر می‌برد، ناگهان تلفن زنگ می‌زند و بعد صاحب‌خانه فرخزاد را صدا می‌کند که فری با تو کار دارند. بعد از تمام‌شدن صحبت‌های تلفنی، دوستش می‌پرسد فری چرا این قدر عرق کرده‌ای و رنگ و رویت عوض شده است؟ و او در جوابش می‌گوید: این‌ها همیشه مرا تهدید می‌کردند و من هم جدی نمی‌گرفتم؛ ولی این بار تهدیدهایشان جدی‌تر بود. طرف به من می‌گفت یا در همین کانادا تو را می‌کشیم یا در اروپا تو را خواهیم کشت! وقتی در کانادا، موفق به کشتن او نمی‌شوند، ترورش را به بعد موکول می‌کنند. بعد از مدتی که آب‌ها از آسیاب می‌افتد و فریدون هم کمی از آن تهدید فاصله می‌گیرد و یا تقریباً از یاد می‌برد، ماموران و آدم‌کشان به فرخزاد زنگ می‌زنند و می‌گویند، همان‌طور که آقای رفسنجانی قول داده بود نوارهای ویدئویی میخک نقره‌ای شما را پیدا کردیم و حالا این نوارها حاضر است و قصد داریم خودمان حضوراً آن‌ها را تحویل‌تان دهیم. فریدون که مثبت فکر می‌کرد و دلش می‌خواست هر چه زودتر به نوارهایش برسد در جواب به آن‌ها می‌گوید: چه بهتر از این! فراموش نکنیم در آن زمان سفارت رژیم در شهر بن بود و فرخزاد هم در حومه بن زندگی می‌کرد. خلاصه یک جایی را برای ملاقات معین می‌کنند.

بعد از ملاقات اولیه، فریدون که سر از پانمی‌شناخت برای پذیرایی آن‌ها را به خانه‌اش دعوت می‌کند. و شاید هم خود آدم‌کشان طوری تنظیم کرده بودند

که وی را در خانه‌اش ملاقات کنند؛ ولی چیزی که کاملا مشخص است، این بوده که فریدون از توطئه خائنانه آن‌ها بی‌خبر بوده است. فریدون خوشحال، برای گرفتن آلبوم‌های میخک نقره‌ای‌اش آن‌ها را به خانه می‌برد و حتی از سر کوجه برایشان یک هندوانه هم می‌خرد (تحقیقات پلیس) و به‌خانه‌بردن قاتلان همان و جداکردن سر فرخزاد همان! درست همان طوری که سر شاپور بختیار را در فرانسه جدا کردند (هر دو نفر را تقریباً شبیه به هم با چاقو آشپزخانه سر بریدند). در خانه مشخص نیست که قاتلان در ابتدا با او چه رفتاری داشته‌اند؛ ولی گزارش‌های پلیس نشان از بریدن سر و دستان وی دارد. البته همه این‌ها گفتن و نوشتنش ساده است.

دوستی که این ماجرا را تعریف می‌کرد، می‌گفت بنا بود که با فریدون کنسرت و شوی بعدی را تدارک ببینیم؛ به همین خاطر چند روزی قبل از برگزاری کنسرت با او تماس گرفتیم (اولین کنسرت بعد از کانادا بود که قصد داشتیم در اروپا برگزار کنیم)، تلفن خانه‌اش مرتب زنگ اشغال می‌زد و هرگز قطع نشد. به خانه‌اش مراجعه کردیم؛ زنگ زدیم؛ کسی در را باز نکرد. سگی که در آپارتمان فریدون بود مرتب پارس می‌کرد و درب خانه هرگز باز نشد! به همسایه‌هایش مراجعه کردیم همه ابراز بی‌اطلاعی می‌کردند. به اداره پلیس مراجعه کردیم و موضوع را با آن‌ها در میان گذاشتیم و به پلیس گفتیم: این روزها ما یک کنسرت در دست اجرا داریم؛ ولی نمی‌دانیم چرا تلفنش مرتب بوق اشغال می‌زند و این غیر عادی است و در خانه را هم کسی باز نمی‌کند و سگش هم مرتب پارس می‌کند و باز این هم غیر عادی است. پس از مراجعه، پلیس با اینکه وضعیت را کاملا غیر عادی می‌دانست و می‌دید که بوی خون می‌آید و سگ مرتب پارس می‌کند، باز با کمال خونسردی گفت چیزی نیست و ما نمی‌توانیم کاری کنیم، شما بروید ما تحقیق می‌کنیم و نتیجه را به اطلاع‌تان می‌رسانیم. ما هم کاری نمی‌توانستیم بکنیم. با نگرانی و ناراحتی برگشتیم و باز مرتب زنگ زدیم و زنگ زدیم؛ اما فقط بوق اشغال شنیدیم و نگران‌کننده‌تر اینکه از طرف فریدون هم هیچ‌گونه تماس تلفنی گرفته نشد.

فردای روز بعد باز به خانه فری رفتیم. بوی خون همه جا را گرفته بود. مجددا سراغ پلیس رفتیم. پلیس که اوضاع را وخیم می‌دید، خلاصه در آپارتمان را باز کردند و وارد خانه شدند و با جنازه تکه‌تکه شده فریدون مواجه شدند. فریدون غرق در خون بود و سر و دستش را از تنش جدا کرده بودند و از آنجا که خود می‌دانستند از طرف چه کسانی این گونه قتل‌ها صورت می‌گیرد زیاد هم تعجب نکردند. در واقع این قتل هم در ادامه قتل‌های زنجیره‌ای در داخل و خارج کشور مثل آلمان و فرانسه و اتریش و سوئیس بود که هیچ کدام از قاتلین هم دستگیر نمی‌شدند و در صورت دستگیر شدن هم تحویل رژیم داده می‌شدند (مثل قاتلان دکتر کاظم رجوی در سوئیس) ...^۱

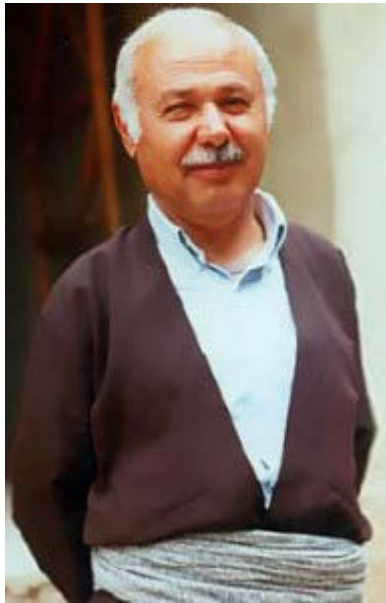
بنا بر گزارش ویژه شهربانی فدرال آلمان (BKA)، منتشر شده در شماره ۹ مجله فوکوس مورخ فوریه ۲۰۰۴، شباهت آشکاری میان قتل فریدون فرخزاد و سایر مخالفان رژیم وجود دارد و این که در کشتن فرخزاد هم مانند ترور بختیار از کارد آشپزخانه استفاده شده است.^۲

۱. برگرفته از سایت آفتابکاران به نشانی www.aftabkaran.com.

۲. مجله فوکوس (Focus)، شماره ۹، فوریه ۲۰۰۴.

صادق شرفکندی و یاران

(برلین، آلمان، ۱۷ شهریورماه ۱۳۷۱ / سپتامبر ۱۹۹۲)



صادق شرفکندی، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران

شب ترور

هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران دکتر صادق شرفکندی، دبیر کل حزب، فتاح عبدلی، نماینده حزب در اروپا، و همایون اردلان، نماینده حزب در آلمان، از ۱۴ تا ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ میهمان کنگره جهانی احزاب سوسیالیست و سوسیال-موکرات در برلین بودند. بنا بر خواست شرفکندی قرار می‌شود هیئت نمایندگی با برخی از افراد اپوزیسیون ایران در برلین نشست مشترکی داشته باشد. هدف از نشست آشنایی متقابل و نیز گفت‌ووشنود درباره مسائل ایران، کردستان و همچنین وضع اپوزیسیون در خارج از کشور بود. نوری دهکردی وظیفه سازماندهی این نشست را به عهده می‌گیرد. اما از آنجا که او تمام مدت همراه هیئت نمایندگی در کنگره بود و نیز کار ترجمه را (عمدتاً) او انجام می‌داد، از صاحب رستوران «میکونوس»، عزیز غفاری، خواهش می‌کند وظیفه اطلاع به دیگران را به عهده گیرد. نوری دهکردی از فعالان چپ مستقل ایران، ساکن برلین، نیز از دوستان بسیار نزدیک عبدالرحمان قاسملو و همچنین صادق شرفکندی بود. من (پرویز دستمالچی) چهارشنبه عصر ۱۶ سپتامبر ۹۲ پس از کار، به خانه آمدم و روی پیام‌گیر تلفن پیامی از آقای عزیز غفاری وجود داشت که نشست مشترک با هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران (ح.د.ک.ا.) جمعه شب، ساعت هفت و نیم، در رستوران او (میکونوس) خواهد بود. همان شب (چهارشنبه) به رستوران او رفتم و او شخصاً تاریخ نشست را دوباره تکرار کرد و اظهار داشت که پیام از سوی نوری دهکردی است.



دکتر صادق شرفکندی (کاک سعید، وسط) و نوری دهکردی (نفر دوم از راست) در کنگره جهانی احزاب سوسیالیست و سوسیال-دموکرات، یک روز پیش از ترور، شانزده سپتامبر ۱۹۹۲

پنجشنبه ۱۷ سپتامبر حدود ساعت ده دقیقه به هشت شب در خانه بودم که تلفن زنگ زد؛ نوری دهکردی بود. پس از تعارفات اظهار داشت آن‌ها در رستوران هستند و کسی از دعوت‌شدگان در آنجا نیست؛ زیرا او (دهکردی) به عزیز غفاری گفته است پنجشنبه شب و عزیز همه را برای جمعه شب دعوت کرده است و از من خواست به آنجا بروم و او در این فاصله با بقیه نیز تماس خواهد گرفت. به او گفتم من برنامه‌ام را برای فردا شب (جمعه) تنظیم کرده‌ام و سپس به دلیل خستگی از رفتن عذرخواهی کردم. او اصرار کرد حتما بروم؛ چون «خیلی بد خواهد شد» و من رفتم. زمانی که به آنجا رسیدم به غیر از هیئت نمایندگی و نوری دهکردی کس دیگری در آنجا نبود. آن‌ها در سالن پشت رستوران نشسته و مشغول گفت‌وگو بودند.

من در کنار فتاح عبدلی و در سمت راست او نشستم. در سمت چپ او همایون اردلان نشسته بود. شرفکندی و دهکردی در آن طرف میز، روبه‌روی اردلان و عبدلی، نشسته بودند و عزیز غفاری (صاحب رستوران) در رفت‌وآمد و مشغول پذیرایی بود.

او در آن شب آشپز نداشت. هیچ میهمانی هم در رستوران نبود، به غیر از یک مشتری همیشگی، پتر (Peter)، که سر جای همیشگی اش روبه‌روی در ورودی نشسته بود. پس از من مسعود میرا شد آمد و در کنار من، سمت راست، نشست. او از دعوت شدگان برای جمعه شب بود که در آن شب اتفاقی به آنجا آمده بود. پس از او مهدی ابراهیم‌زاده آمد که از دعوت شدگان برای جمعه بود و نوری آن شب با او نیز تلفنی تماس گرفته و از او (مانند من) خواسته بود به رستوران بیاید. او سمت چپ نوری و روبه‌روی من نشست. پس از او شخصی به نام اسفندیار صادق‌زاده به رستوران آمد که من او را نمی‌شناختم و اصولاً به نشست دعوت نبود، اتفاقی آمده بود. بنا بر پرسش عزیز غفاری از نوری و شرفکندی و با موافقت آن‌ها بر سر میز ما آمد و روبه‌روی مسعود میرا شد، یعنی سمت چپ مهدی ابراهیم‌زاده نشست.

به هنگام ورود من، به رستوران ابتدا گفتم و گو بر سر این بود که زمان نشست را چه کسی اشتباه گفته است. شرفکندی می‌گفت امکان ندارد ما جمعه شب گفته باشیم؛ زیرا جمعه صبح زود پرواز برگشت داریم. نوری می‌گفت من گفتم پنجشنبه شب، یعنی شب جمعه و عزیز غفاری معتقد بود نوری گفته است جمعه شب. در هر صورت نتیجه‌ای حاصل نشد و موضوع همچنان ناروشن ماند. سپس از ترورهای رژیم در لندن، وین و پاریس گفتم و گو شد. شرفکندی می‌گفت اگر آن‌ها بخواهند کسی را ترور کنند، خواهند کرد؛ زیرا ما در برابر یک حکومت با تمام امکانات قرار داریم. او تعریف کرد که روزی در کردستان، روی کوه‌ها، با چند تن از پیشمرگان کرد نشسته بود و سخن از مرگ و زندگی شد. یکی از پیشمرگان از جای خود برمی‌خیزد و از روی بوته‌ای کوچک به آن سو می‌پرد و سپس رو به شرفکندی می‌گوید: «کاک سعید فاصله مرگ و زندگی همین است.» و در آن شب متأسفانه این اتفاق افتاد.

شام حدود ساعت ده و نیم روی میز چیده شد. ساعت حدود ده دقیقه به یازده شب بود و ما مشغول صرف شام و گفت‌وگو. گفت‌وگوها بر سر مسائل ایران و کردستان بود. من صورتم به طرف شرفکندی و مشغول گفت‌وگو با او بودم که مسعود میرا شد (سمت راست من) شروع به سخن و گفت‌وگوی ما را قطع کرد. من به سوی او برگشتم که بینم چه می‌گوید. در این هنگام از درگاهی میان دو سالن، فردی وارد شد و پشت

میررشد و تقریباً میان من و او ایستاد. من چون نشسته بودم و نگاهم به صورت میررشد بود، ابتدا تنها پاهای او را دیدم و فکر کردم شاید یکی از دعوت‌شدگان است که تازه وارد شده است و بعد نگاهم آهسته به بالا رفت تا ببینم چه کسی آمده است.



رستوران میکونوس، پس از ترور و پس از ورود تیم پزشکی و پلیس و جابه‌جایی اجساد. از راست به چپ: صادق شرفکندی (۱۲ گلوله، ۴ تیر خلاص)، همایون اردلان (۴ گلوله، یک تیر خلاص)، فتاح عبدلی (۴ گلوله، یک تیر مستقیم به قلب)

در لحظه‌ای که نگاه من به سوی صورت تازه‌وارد به طرف بالا می‌رفت تا ببینم چه کسی آمده است، در برابر چشمان من، از فاصله شاید یک و جیبی صورتم، مسلسلی بالا آمد و شروع به تیراندازی کرد و من سه پوکه اول را که از مسلسل بیرون پریدند، دیدم. در آن زمان به نظرم آمد به روی مسلسل یک دستمال انداخته‌اند و از زیر آن شلیک می‌کنند. بعداً (تحقیقات پلیس) مشخص شد تیراندازی از درون یک ساک ورزشی انجام گرفته است. در همین لحظه نگاه من به صورت مسلسل‌چی افتاد که تا زیر چشمش پوشیده بود. در آن لحظه فکر کردم صورتش را با یک دستمال پوشانده؛ اما بعداً (تحقیقات پلیس) معلوم شد یقه پلیورش را تا زیر چشم و زیر گوش‌هایش بالا کشیده است. من به گونه غریزی خود را از روی صندلی به پشت سر پرت کردم و با صورت و به روی شکم به

زیر میز پشت سر افتادم.

چند ثانیه بعد فتاح عبدلی (که سمت چپ من نشسته بود) در فاصله حدود دو وجبی، صورت به صورت من، در زیر همان میزی افتاد که من افتاده بودم. او که تنها چند لحظه دیرتر از من خود را به پشت سر و زیر میز پرت کرده بود؛ چند گلوله (بعد مشخص شد چهار گلوله) و از جمله یک گلوله به قلبش اصابت کرده و دهانش پر از خون بود و دیگر نفس نمی کشید. من، صورت در صورت او، به روی شکم در زیر میز افتاده بودم و تکان نمی خوردم.



فتاح عبدلی: چهار گلوله، یکی مستقیم به قلب

دو رگبار مسلسل شلیک شد و سپس لحظه‌ای سکوت. من، بدون آنکه تکان بخورم در لحظه سکوت میان دو رگبار، تنها برای آنکه بدانم چه کار باید بکنم؛ آیا می توانم برخیزم یا نه؟ از همان جا نگاهم را به سویی انداختم که مسلسل چی ایستاده بود تا ببینم آیا او رفته است یا نه. در این حالت دستی را دیدم که با کلت و آستینی مشکی (بدون آنکه صورت ضارب را ببینم) به سوی محلی که شرفکندی نشسته بود تک تیر و تیر خلاص

می‌زد. تیر خلاص‌زن، پس از شرفکندی، چند گامی جلوتر رفت و دوباره صدای یک تک‌تیر (بعدا فهمیدم به سوی اردلان رفته است، در آن لحظه نمی‌دانستم به چه کسی تیر خلاص می‌زند). شنیدم در این لحظه جرقه‌ای از مغز من گذشت که اینها به تک‌تک ما تیر خلاص می‌زنند. او اکنون به سراغ عبدلی در کنار من خواهد آمد (که با اصابت گلوله به قلبش فوت کرده بود) و پس از شلیک یک تیر خلاص به او، گلوله‌ای نیز به خود من خواهد زد، که چنین نشد.

لحظه‌ای گذشت و من صدای مهدی (مجتبی) ابراهیم‌زاده را شنیدم که نام برخی از ما را بلند صدا می‌کرد و نام مرا؛ از جایم برخاستم و به سوی تلفن دویدم تا به پلیس اطلاع دهم که تنها مشتری دائمی و آلمانی رستوران، پتر، گفت او تلفن زده است. تلفن را برداشتم به مهران براتی (از دعوت‌شدگان برای روز جمعه) زنگ زد و گفتم «در اینجا همه را به گلوله بسته‌اند، کی زنده و کی مرده است؟ نمی‌دانم. به همه اطلاع بده.» گوشی را گذاشتم و به اتاق عقبی برگشتم.



همایون اردلان: چهار گلوله، یک تیر خلاص به سر

فتاح عبدلی و همایون اردلان، هر دو به قتل رسیده و نقش بر زمین بودند. صادق شرفکندی نیز در جا فوت کرده؛ اما هنوز روی صندلی‌اش بود. نوری دهکردی نیز

همچنان روی صندلی بود. او که به روی میز خم شده بود چانه‌اش به یک لیوان آب‌جو تکیه داشت و خرخر می‌کرد. تمام صورت و سینه‌اش و نیز لیوان آب‌جو پر از خون بود. رفتن به طرف او که کمکش کنم، خواستم صورتش را در دست‌هایم بگیرم؛ اما فوراً دست‌هایم را کنار کشیدم، نمی‌دانستم چه باید بکنم. نگران بودم که هر حرکتی موجب مرگش شود. به صادق شرفکندی (تحقیقات بعدی) دوازده گلوله زده بودند که عمدتاً به ناحیه سر، گلو، روده، ریه، جگر و کلیه اصابت کرده بود. او در جا فوت می‌کند. به اردلان از مسلسل سه گلوله، یکی به سینه، یکی به قسمت پایین شکم و یکی به زانوی راست او اصابت کرده بود. اردلان با وجود این جراحات، اگر سریع مورد مداوا قرار می‌گرفت شانس برای زنده ماندن داشت (اطلاعات بعدی)؛ اما تیر خلاصی که به سرش زدند باعث مرگ فوری او می‌شود. به عبدلی که در کنار و سمت چپ من و از همه نزدیک‌تر به تیرانداز نشسته بود، چهار گلوله مسلسل، از فاصله‌ی بسیار نزدیک، اصابت کرده بود. گلوله‌ای که به قلب او نشست موجب مرگ فوری او در همان محل ترور شد. به دهکردی هفت گلوله اصابت کرد؛ اما او در جا فوت نکرد. او را به بیمارستان منتقل کردند که در ساعت پنج دقیقه پس از نیمه شب بر اثر خون‌ریزی‌های داخلی فوت کرد. به عزیز غفاری، صاحب رستوران، دو گلوله اصابت کرده بود؛ یکی به پا و دیگری به شکم که مداوا شد. او اکنون میان آلمان و ایران در رفت‌وآمد است.

ضاربان

هفته روز پس از ترور در ۴ اکتبر ۱۹۹۲ عباس رایبل (تیرخلاص‌زن) و یوسف امین (نگهبان در ورودی رستوران به هنگام ترور)، در شهر راینه (Rheine) در ایالت وست فالن (Westfalen آلمان) در خانه برادر امین دستگیر می‌شوند. امین دو روز مقاومت می‌کند و سپس تمام ماجرا را برای دادستانی تعریف می‌کند. بر اساس اعترافات او خانه‌های تیمی کشف و نیز سایر اعضای تیم - کاظم دارابی کازرونی (مامور وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. و سازمانده ترور)، محمد ادریس (تیرخلاص‌زن، حزب‌الله لبنان)

و عطاالله ایاد - دستگیر می‌شوند. هویت و مسئولیت دستگیرشدگان چنین بود:

کاظم دارابی مسئول برنامه‌ریزی ترور در برلین بود. او برای تیم ترور «خانه‌های امن» و نیز پول و سایر لوازم مورد نیاز را تهیه می‌کند. خودش هنگام ترور برای مسافرت به شهرهای هامبورگ (Hamburg) و برمن (Bremen) می‌رود تا رد گم کند. دارابی عضو سازمان اطلاعات و امنیت ایران و عضو سپاه پاسداران است. افسر رابط او ابتدا حسن جوادی - کارمند سفارت ایران در بن - و پس از اخراج جوادی از آلمان (۱۹۸۹) مرتضی غلامی بود. دارابی با سرکنسول ایران در برلین، آقای محمود امانی فرانی، نیز در ارتباط بوده است. امانی فرانی کارمند عالی‌رتبه و اوآک بود. یکی از وظایف دارابی در برلین جمع‌آوری اخبار و اطلاعات درباره افراد اپوزیسیون برای شخص سرکنسول بوده است. دارابی در زمان دستگیری به همراه فرهاد دیانت ثابت گیلانی و بهمن برنجیان، عضو هیئت رئیسه «اتحادیه دانشجویان مسلمان در اروپا»، واحد برلین، بود. این اتحادیه یکی از تشکیلات حزب‌الله ایران در اروپا و یکی از مراکز فعالیت اوآک و سپاه پاسداران است. فرهاد دیانت ثابت گیلانی و بهمن برنجیان نیز هر دو عضو اوآک هستند. دارابی پس از آزادی از زندان به ایران می‌رود و در فرودگاه مورد استقبال مقامات رسمی ج.ا.ا. قرار می‌گیرد.



کاظم دارابی کازرونی، مامور وزارت اطلاعات ج.ا.ا، سازمان‌دهنده چهار فقره قتل، محکومیت ابد، استقبال رسمی به هنگام ورود به ایران

علاوه بر دارایی چهار لبنانی نیز دستگیر می‌شوند: یوسف امین (نگهبان در ورودی) و عباس رایل (تیرخلاص‌زن) که هر دو عضو حزب‌الله لبنان هستند و در سال‌های ۱۹۸۵ - ۸۶ در اطراف شهر رشت در یکی از اردوگاه‌های آموزشی سپاه پاسداران دوره‌های کار با اسلحه، کار با مواد منفجره، ترور و غواصی دیده‌اند. محمد اتریس، عضو حزب‌الله لبنان، مامور تهیه اوراق جعلی برای فرار رایل و امین می‌شود. عطاالله ایاد، عضو سازمان شیعه امل، ماموریت داشت نقشه ترور را تهیه کند. او و طرح عملیاتی‌اش در آخرین لحظه توسط عبدالرحمان بنی‌هاشمی (سرتیم ترور، مسلسل‌چی) کنار گذاشته می‌شوند، چرا؟ مشخص نشد. عده‌ای دیگر موفق به فرار می‌شوند که برای آن‌ها حکم دستگیری صادر می‌شود.

فراریان

عبدالرحمان بنی‌هاشمی مسلسل‌چی، فرمانده عملیات و کادر حرفه‌ای ترور وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. است که موفق می‌شود پس از انجام ترور فوراً به ایران فرار کند. او از سوی علی فلاحیان مامور اجرای عملیات ترور می‌شود. بنی‌هاشمی زیر نظر مستقیم «کمیته عملیات ویژه» (در وزارت اطلاعات و امنیت) کار می‌کند و عضو هیچ تشکیلاتی نیست. او همکاران تیمش را خودش انتخاب می‌کند. بنی‌هاشمی پیش از ترور با ماموران ساکن برلین تماس برقرار می‌کند. طرح نهایی ترور توسط او کامل و تصویب می‌شود. تیمی که به سرپرستی بنی‌هاشمی از ایران می‌آید، از واحدهای عملیات ویژه برای خارج از کشور است. برای ترور در خارج از کشور، شعبه ویژه‌ای در وزارت اطلاعات و امنیت کشور وجود دارد. بنا بر اطلاعات سازمان امنیت آلمان به دادگاه: «... تیم ترور در اوایل سپتامبر به برلین می‌آید. تیم، پیش از انجام عملیات توسط یکی از جاسوسان و اوآک، که در رابطه‌ای مستقیم با رهبران ح.د.ک.ا. بوده است، از اجتماع هیئت نمایندگی در رستوران میکونوس مطلع و مطمئن می‌شود...». بنا بر همین گزارش این جاسوس به هنگام ترور در رستوران حضور داشته است. تیم ضربت پس از انجام ترور، بنا بر یک برنامه دقیق و از پیش آماده‌شده آلمان را ترک می‌کند و به ایران می‌رود.

فردی به نام محمد، با ملیت ایرانی، اسلحه‌های ارتکاب جرم را شب قبل از

ترور به خانه تیمی می آورد.

ابوجعفر، معروف به حیدر و از اعضای حزب الله لبنان و ساکن شهر اوزنابروک (Osnabrück) در آلمان، راننده اتومبیل فرار است که پس از ترور به لبنان و از آنجا به ایران می رود و سپس در سپاه پاسداران مشغول کار می شود.

علی صبرا، لبنانی و عضو حزب الله، یک هفته پیش از ترور، ماشین عملیات با مشخصات BMW پلاک B-AR۵۵۰۳ را خریده است. صبرا بعداً در لبنان و در مرکز حزب الله مشغول به کار می شود.

یک ایرانی، راننده یک مرسدس بنز مدل ۱۹۰ است که یک ساعت پیش از ترور با بنی هاشمی در خیابان نزدیک میکونوس ملاقات می کند.

دستگیرشدگان در برابر دادگاه قرار داده می شوند و پس از یک بررسی قضایی که بیش از سه سال و نیم طول کشید محکوم می شوند. در دهم آوریل ۱۹۹۷ رأی دادگاه صادر می شود:

- کاظم دارابی کازرونی، حبس ابد؛
- عباس رایل، حبس ابد؛
- یوسف امین، یازده سال زندان؛
- محمد اتریس، پنج سال و سه ماه زندان؛
- عطااله ایاد، پس از حدود چهار سال زندان، آزاد.

آمران

به هنگام بررسی پرونده قضایی ترور برلین، از آنجا که عاملان یا ضاربان هیچ گونه آشنایی شخصی با مقتولان نداشتند، همواره این پرسش مطرح بود که آمران یا دستوردهندگان این ترور چه کسانی بوده اند؟ بنا بر اعترافات و شهادت مقام ارشد امنیتی ج.ا.ا. ابوالقاسم مصباحی (شاهد C) در حضور دادستانی پرونده و نیز در برابر دادگاه درباره آمران از جمله چنین آمده است:

... تا زمانی که آیت الله خمینی زنده بود، تصمیم درباره قتل دگراندیشان در درون یا بیرون بدون استثنا از سوی او گرفته می شد. پس از فوت آیت الله خمینی و پس از

آنکه علی خامنه‌ای در سال ۱۹۸۹ رهبر نظام شد، تحت ریاست و نظارت او شورایی به نام «شورای امور ویژه» تاسیس شد که برفراز حکومت و تمام نهادهای آن بود. ... وظیفه شورای امور ویژه اتخاذ تصمیم در تمام امور مهمی بود که خارج از محدوده وظایف نهادهای قانونی و رسمی حکومت انجام می‌گرفت و در رابطه با آن‌ها رعایت جنبه‌های قضایی-دینی لازم بود. ... تصمیمات اتخاذشده در شورای امور ویژه تعیین وظیفه و تکلیف برای دولت، مجلس و تمام نهادی رسمی حکومت بود و آن‌ها موظف به اجرای تصمیمات آن بودند. زمانی که شورای امور ویژه درباره یک قتل تصمیم می‌گرفت، تصمیم باید بدون استثنا به تایید مقام رهبری می‌رسید و بدون دستور او هیچ کس اجازه اقدام نداشت. اعضای ثابت شورای امور ویژه که درباره قتل مخالفان و دگراندیشان تصمیم می‌گرفتند (در آن زمان)، عبارت بودند از:

- رهبر مذهبی نظام (آیت‌الله خامنه‌ای)
- رئیس جمهور (اکبر هاشمی رفسنجانی)
- وزیر امور خارجه (علی اکبر ولایتی)
- وزیر اطلاعات و امنیت (علی فلاحیان)
- اولین وزیر و اوواک، ری شهری، که در آن زمان مسئول دستگاه اطلاعاتی رهبر و از افراد محرم او بود (و هنوز هست) که برای دفتر رهبر فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی انجام می‌دهد.
- فرمانده سپاه پاسداران وقت، محسن رضایی
- رئیس نیروهای انتظامی وقت، سپهبد رضا سیف‌اللهی
- و آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان، به عنوان مسئول امور دینی-مذهبی.

حکم چهارصدبرگی دادگاه برلین بالاترین و ارشدترین مقامات ج.ا.ا. را رسماً به عنوان آمران ترور برلین و مخالفان برون مرز محکوم می‌کند:

«... قتل دکتر قاسملو و دو تن از یارانش در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ در شهر وین و همچنین قتلی که در این دادگاه بررسی شد، از نتایج و پیامدهای عملی

سیاست‌های ج.ا.ا. است. رابطه میان قتل وین و برلین بسیار روشن و آشکار است. ... اسناد و مدارک غیرقابل انکار ارائه شده به این دادگاه، شکل و نوع اتخاذ تصمیم رأس رهبری سیاسی ایران و همچنین ساختار و مسئولیت‌های این تصمیم‌گیری‌ها را که با هدف نابودی مخالفان رژیم در خارج از کشور انجام می‌گیرند به گونه‌ای بسیار روشن و آشکار نشان می‌دهند. ... اتخاذ تصمیم برای نابودی دگراندیشان و مخالفان رژیم در اختیار نهادی به نام شورای امور ویژه است که نهادی غیرقانونی است و به دستور رهبر مذهبی نظام تشکیل شده است. ... اعضای این شورا عبارتند از رئیس جمهور، وزیر اطلاعات و امنیت، وزیر امور خارجه، رؤسای نیروهای نظامی و انتظامی ... و همچنین رهبر مذهبی نظام. ... دلیل و انگیزه ترور برلین صرفاً سیاسی و مربوط به حفظ قدرت سیاسی است. ... این قتل صرفاً با انگیزه سیاسی و با هدف نابودی مخالفان رژیم انجام گرفته است. هدف اصلی رژیم ایران نابودی مخالفان فعال نظام در خارج از کشور است ...»^۱

تدارک ترور توسط دارابی

دارابی به عنوان یک خادم داوطلب منافع ایران و به عنوان یک پیرو معتقد سیاست‌های انقلاب اسلامی با انگیزه‌های بسیار بالا علاقه‌مند به انجام ماموریتی می‌شود که به او محول شد. علاقه جمهوری اسلامی در رابطه با تحکیم قدرتش، از راه از میان بردن مخالفان سیاسی، مورد توجه او نیز بود. او در این رابطه نه نیازمند حکمی بود و نه حکمی وجود داشت. یعنی او هیچ التزامی به انجام این ترور نداشته است. دارابی (بنا بر ماموریتش) شروع به تشکیل یک گروه کرد. او در این رابطه (از جمله) متهمان امین و رایلی و نیز علی صبرا را (که تحت پیگرد است) جلب کرد. آن‌ها همگی از اعضای حزب‌الله لبنان بودند و آشنایی نزدیک آن‌ها با دارابی بر اساس همین عضویت در حزب‌الله بوده است.

۱. از متن حکم دادگاه.

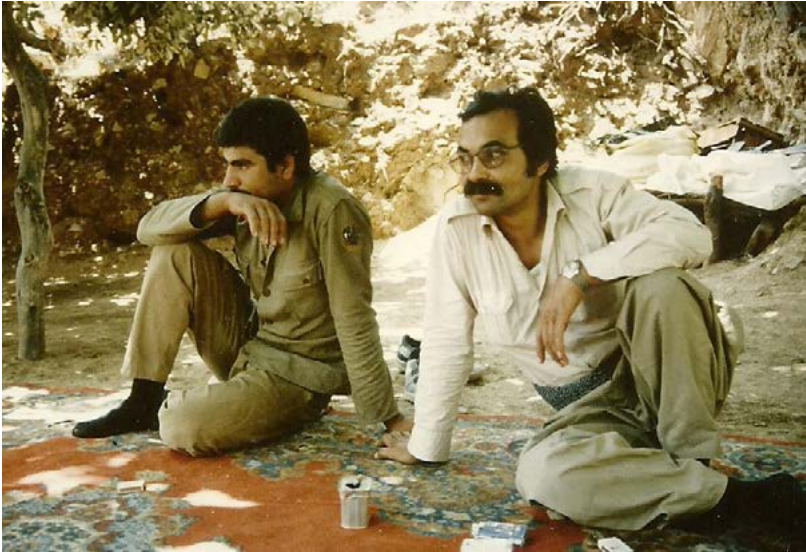
امین و رایبل آموزش‌های ایدئولوژیک و نظامی خود را از جمله در ایران، در رشت و در یک اردوگاه آموزشی سپاه پاسداران گذرانده‌اند. سپاه پاسداران یکی از گروه‌های نظامی مطیع و خادم رژیم بنیادگرای ایران است. آن‌ها در مسجد امام جعفر صادق که دارایی در آنجا به عنوان سازمانده دارای نقش مهمی است، با دارایی آشنا می‌شوند. رابطه آن‌ها در طول زمان شدت و عمق بیش‌تری می‌گیرد؛ به عنوان مثال این رابطه باعث شد که دارایی برای متهم امین کارهای موقت پیدا کند. او به امین و رایبل در فروشگاه خود، در خیابان وزر (Weser) کار داد و اعتمادش به رایبل آن‌قدر زیاد بود که به او اجازه می‌داد در خانه‌اش در خیابان (Detmolder) دتمولدر، پلاک ۶۴/ب به تنهایی سکونت کند. امین هم با اجازه دارایی به هنگام اقامتش در برلین در همین خانه زندگی می‌کرد. دارایی پس از اسباب‌کشی به خانه خیابان ویلهم، شماره ۳۸ خانه سابق‌اش را همچنان نگه داشت و برخی اوقات از آن برای پذیرایی از میهمانان و نیز برخی اوقات به برای نگاهداری و مراقبت از دختر فلج‌اش استفاده می‌کرده است.

علت همکاری متهمان امین و رایبل در این جرم، عمدتاً بر اساس التزام و تعهد به دارایی نبوده است؛ آن‌ها به عنوان اعضای حزب‌الله که دارای همان ایدئولوژی حکومت ایران است، برای همان اهداف فعالیت می‌کنند و از پیروان و موافقان رژیم بنیادگرای ج.ا. هستند و قصد دارند از راه نابودی رهبران سیاسی اپوزیسیون ایران به تحکیم قدرت سیاسی حکومتگران ایران کمک کنند. حتی امین هم که بر خلاف رایبل (و بنا بر دلایل خانوادگی) ابتدا نمی‌خواست است در این ترور شرکت کند و خود را کنار می‌کشید، سرانجام (بنا بر انگیزه سیاسی یاد شده) تصمیم به همکاری می‌گیرد. هیچ‌گونه حکم یا دستوری که او یا رایبل را مجبور کرده باشد در این ترور شرکت کنند، وجود ندارد.

متهم اتریس توسط امین و رایبل به گروه می‌پیوندد. او با امین در مسجد و با رایبل در رستوران روزاریو (Rosario) متعلق به شاهد علیان (Alian) آشنا می‌شود. اتریس که مرتب به رستوران عربی حبیبی رفت‌وآمد می‌کرد. آن دو را اغلب در آنجا می‌دید. او با متهم ایاد نیز، که از آشنایان امین بود، در آنجا آشنا می‌شود. دوستی آن‌ها هنگامی عمیق‌تر می‌شود که اتریس به متهم امین، در رابطه با مسائل مربوط به مشکلات خارجی‌ان کمک و از او به عنوان میهمان در نزد خود پذیرایی کرد. اتریس (اوت ۱۹۹۲)

همراه رایبل با اتومبیل به شهر اوزنابروک (Osnabruck) نزد طارق شایله (Tarik Sheile) یکی از فعالان حزب‌الله طرفدار ج.ا.ا. و از آنجا به نزد متهم امین در شهر «راینه» می‌روند. از سوی دیگر اتریس و امین برای دیدار متهم ایاد به خانه او رفته‌اند. برخلاف امین و رایبل، اتریس و ایاد از اعضای حزب‌الله نیستند. اما این امر مانع از آن نشد که دارایی آن دو را وارد گروه نکند؛ چون اتریس با امین و رایبل دوست بود و ایاد هم دارای تجربه جنگی لازم و به عنوان عضوی از اعضای بزرگ خانواده از نزدیکان دارایی به شمار می‌آمد. زیرا ایاد، برادرزاده شاهد ادنان ایاد، یعنی برادرزاده باجناق و شریک تجاری دارایی است. انگیزه‌هایی که موجب شدند اتریس و ایاد در این ترور شرکت کنند، کاملاً روشن نشد؛ اما عمل آن‌ها بر اساس یک حکم یا دستور یا شرایطی مشابه یک دستور، نبوده است.

دارایی از همان ابتدای جلب امین و رایبل جزئیات اساسی ترور را با آن‌ها در میان می‌گذارد. ایاد نیز در دیرترین زمان، در ژوئیه ۱۹۹۲ از این امر مطلع می‌شود. ایاد در دیداری مشترک با امین، رایبل و شاهد جراده که از شهر فرتسهایم (Phorzheim) برای دیدار آن‌ها به برلین آمده بود، در رستوران حبیبی اظهار می‌دارد که با کردها مسئله به وجود خواهد آمد؛ مسئله‌ای که می‌تواند موجب مراجعت او به لبنان گردد. جراده به او پیشنهاد می‌کند برلین را ترک کند و به شهر دیگری در آلمان برود. ایاد این پیشنهاد را با این تذکر که «این مسئله بسیار بزرگ است» رد می‌کند. دلیل نگرانی ایاد نه آگاهی‌اش از موضوع ترور، بلکه آمادگی او برای شرکت در آن بوده است. ایاد در طراحی نقشه تا آنجا که مربوط به اجرای بی‌واسطه آن در محل ترور بود، شرکت داشت. این طرح تا آن میزان تکمیل شده بود که ایاد می‌دانست کدام فرد را برای ترور به داخل خواهد فرستاد، چه کسی باید به عنوان نگهبان جلوی در رستوران بایستد و چه کسی باید رانندگی ماشین فرار را به عهده بگیرد.



نوری دهکردی در کردستان، عکس: آلبوم خانوادگی

در اواخر اوت ۱۹۹۲ امین، اتریس، رایل و ایاد یعنی افراد گروهی که دارایی برای تدارک و اجرای ترور در نظر گرفته بود، با هم به میهمانی‌ای که به افتخار روحانی شیعه موسی صدر (یکی از پایه‌گذاران اولین سازمان شیعیان لبنان) برگزار می‌شد، به شهر باد هومبورگ (Bad Homburg) می‌روند. آن‌ها همراه مجدی شاهرور (Majdi Chahrour) یکی از دوستان نزدیک رایل و اتریس بودند. اتریس راننده اتومبیل بود و می‌خواست در این فرصت پیش آمده مهارت و توانایی خود در رانندگی را به دیگران نشان دهد. اتریس در دیرترین زمان، از تروری که باید علیه جان کردهای مخالف (حکومت ایران) انجام گیرد، مطلع می‌شود. او همچنین می‌دانسته است که چنین تروری با در نظر گرفتن مراقبت‌های امنیتی قابل انتظار، فقط می‌تواند در صورت یک حمله غافلگیرکننده موفقیت‌آمیز انجام پذیرد. او نیز همچون امین، ایاد و رایل، آماده بود در این سوء قصد شرکت کند. تقسیم وظایف حداقل تا آن اندازه برنامه‌ریزی شده بود که امین به عنوان تیرانداز با کلت و اتریس به عنوان راننده اتومبیل فرار مورد گفت‌وگو بودند ...

دارایی در گام بعدی تدارک ترور، در ۲۵ اوت ۱۹۹۲ یک تلفن دستی می‌خرد. این خرید نه در رابطه با کارهای تجاری او بلکه بیش تر بدین منظور بود که پس از سوء قصد بتواند یک امکان تماس دائمی بدون شنود (کنترل) با شرکت کنندگان در قتل را داشته و برای آن‌ها نیز هر زمان قبال دسترس باشد. این امر ضروری بود؛ زیرا دارایی مسئول تدارکات عملیات در محل بود و باید به وضع اعضای گروه رسیدگی می‌کرد. اما خودش تصمیم داشت که به هنگام انجام ترور از برلین خارج شود تا برای عدم حضورش به هنگام ترور در شهر و محل ترور دلایل کافی داشته باشد.

محل ترور

به عنوان محل ترور «حتی پیش از این زمان» رستوران میکونوس که توسط طیب غفاری اداره می‌شد، مورد توجه قرار داشت. افراد اپوزیسیون ایرانی و کرد جلسات خود را در آنجا برگزار می‌کردند. این امر حتی اگر برای دست‌اندرکاران این جرم (از همان ابتدا) توسط شناسایی‌های مقدماتی روشن نبود، (دیرترین زمان) بر اساس اطلاعاتی که ماموران اطلاعاتی (رژیم) - یعنی ارشاد و کمالی - از یکی از خائنان میان کردها کسب کرده بودند، برای آن‌ها مسجل شده بود. به این دلیل (در هر صورت) طرح مقدماتی عملیات نیز بر اساس رستوران میکونوس ریخته شده بود. نشانه درست بودن ارزیابی آن‌ها هنگامی بیش تر و قوی تر شد که اول سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس جلسه‌ای از افراد اپوزیسیون به منظور تدارک بعدی یک نشست مشترک با دکتر شرفکنندی برگزار شد. در این جلسه از جمله افراد زیر شرکت داشتند: شاهدان دستمالچی و جعفری و سایر نمایندگان گروه‌های اپوزیسیون و صاحب رستوران طیب غفاری. در این نشست دهکردی آمدن شرفکنندی را اعلام می‌کند. بنابراین گفت‌وگوها در این نشست، تنها در رابطه با موضوع مربوط به اتحاد و همکاری اپوزیسیون علیه رژیم ایران نبوده است؛ بلکه به موضوع تدابیر امنیتی برای آمدن دکتر شرفکنندی نیز کشیده شد. گفت‌وگوها با این نتیجه پایان یافتند که اتخاذ تصمیم درباره تدابیر امنیتی به عهده خود دکتر شرفکنندی

گذاشته شود.



برلین، آرامگاه سوسیالیست‌ها، مزار دهکردی، آلوم خانوادگی

ورود تیم ضربت

«تیم ضربت» در حوالی هفتم سپتامبر ۱۹۹۲ با ماموریت از سوی فلاحیان از ایران به برلین می‌آید. فرماندهی تیم با رهبر تیم، عبدالرحمان بنی‌هاشمی، بود. او در حین عملیات «شریف» نامیده می‌شد و شرکت‌کنندگان در عملیات او را تنها به این نام می‌شناختند. شریف برای واواک در لبنان فعالیت می‌کرد و در آنجا یک دوره آموزشی عالی چریکی را گذرانده بود. او برای انجام این ترور فرد بسیار مناسبی بود؛ زیرا اروپای غربی را خوب می‌شناخت و در دهم اوت ۱۹۸۷ نیز در شهر ژنو سوء قصد موفقیت‌آمیزی را نسبت به

جان خلبان ایرانی، احمد مرادی طالبی، انجام داده بود. طالبی، که افسر نیروی هوایی ایران بود، با هوایمی اف ۱۴ خود به عراق پناهنده می‌شود و از آنجا به سوئیس می‌رود و تقاضای پناهندگی می‌کند. طالبی در ساعت نه شب دوشنبه دهم اوت ۱۹۸۷ در خیابان پلاتنامور شماره ۴۱ ژنو، در مقابل چشمان همسرش با سه گلوله به قتل می‌رسد.

یک ایرانی دیگر به نام محمد نیز عضو تیم بوده است. تصمیم‌گیری درباره اینکه کدام یک از تدابیر، طرح و برنامه‌های تدارک دیده شده به اجرا در آیند یا نه و یا اینکه تدابیر دیگری ضروری هستند یا خیر و نیز اجرای نهایی عملیات، همگی از اختیارات رهبر تیم بود. «ابو شریف» (عبدالرحمان بنی‌هاشمی) به منظور انجام وظایف محوله با دارایی تماس برقرار می‌کند.

نقش دارایی با ورود تیم ضربت ارسالی از ایران پایان نمی‌یابد؛ بلکه به او وظایف دیگری محول می‌شود که انجام آن‌ها آشنایی و ارتباطات ویژه‌ای را در برلین و آلمان طلب می‌کرد. در این رابطه، به‌ویژه تدابیر لجستیکی اهمیت داشتند که برای انجام عملیات لازم و ضروری بودند. مانند تهیه خانه مخفی، تهیه اسلحه، تهیه عکس‌های کسانی که باید ترور می‌شدند و نیز یک خودرو برای فرار. تقسیم کار میان نیروهای محلی و تیم ضربت میان لجستیکی و اجرای طرح بخشی از کل طرح عملیات بود. این تقسیم کار دارای هدف‌های گوناگون بود. از یک سو نیروهای محلی می‌بایست برنامه‌ریزی و سایر امور مربوط به تدارکات را آنچنان به پیش ببرند که برای تیم ضربت بهترین و مناسب‌ترین شرایط (برای اجرای موفقیت‌آمیز ترور) تضمین شود و آن‌ها را از نظر پرسنلی و مادی پشتیبانی کنند. از سوی دیگر این تقسیم کار ظاهرشدن تیم ضربت در بیرون به منظور تهیه لوازم مورد نیاز برای عملیات یا تهیه خانه در محل را، غیرضروری می‌کرد. همچنین چنین تقسیم کاری مانع از هرگونه تماس با نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور و در منطقه عملیات می‌شد. نمایندگی‌هایی که به عنوان ایستگاه‌های اطلاعاتی مسئول تهیه ابزارهای لازم برای عملیات، به‌ویژه تهیه اسلحه برای تیم ضربت بودند. به علاوه تیم ضربت می‌بایست بلافاصله پس از عملیات آلمان را ترک کند تا خارج از دسترسی پلیس و تحقیق قرار گیرد. رئیس نیروهای محلی مسئول انجام وظایف مربوط به پس از اجرای عملیات بود. به این دلیل وظایف محول شده به دارایی، همراه با وظایف محول شده به تیم

ضربت با هم مشترکاً یک مجموعه را تشکیل می‌دادند. بخش‌های گوناگون این تقسیم وظایف مشروط و مکمل یکدیگر بودند. موفقیت عملیات در گرو هماهنگی کامل میان آن‌ها بود. به این ترتیب دارابی در تمام ماجرا دخیل بوده و وظیفه داشته است پس از عملیات همچنان به کارهای جاسوسی خود ادامه بدهد.

پیامد انتقال فرماندهی و رهبری به شریف از جمله در این بود که از آنجا که ایاد و اتریس هیچ کدام عضو حزب‌الله نبودند، از شرکت مستقیم در عملیات کنار گذاشته شدند. دارابی دوست خود فضل‌الله حیدر (که به او فرج یا ابو جعفر نیز می‌گویند) را که از کادرهای حزب‌الله و تحت پیگرد است، از شهر زاربروکن (Saarbrücken) برای راندگی خودروی فرار انتخاب کرد. شریف بقیه جزئیات طرح و برنامه را می‌پذیرد.

«... در مورد زمان ورود تیم ضربت (که بر اساس شهادت آقای گروه‌گرد والد و بر اساس اطلاعات مطمئن سازمان امنیت داخلی کل آلمان است) حتی آقای مصباحی هم چیزی نمی‌دانست. اما او درباره مشخصات رهبر تیم که متهم امین او را تحت نام شریف می‌شناسد، چنین می‌گوید: هنگامی که او (مصباحی) هنوز برای دستگاه امنیت ایران کار می‌کرد، مطالبی درباره بنی‌هاشمی می‌شنید. (بنا بر این اطلاعات) بنی‌هاشمی رهبر یک تیم عملیاتی برای فعالیت‌های خارج از کشور است. او در دهم اوت ۱۹۸۷ در ژنو ترور خلبان طالبی (که با یک هواپیمای جنگنده فانتوم از ایران فرار کرده بود و در ژنو سکونت داشت) را رهبری کرده است. مصباحی هرچند نام این قربانی و تاریخ دقیق این ترور را به خاطر نمی‌آورد؛ اما پس از آنکه کمیسر عالی امور جنایی شوایکرد (Schweikert) لیستی از ترور افراد اپوزیسیون ایرانی در خارج را به او نشان داد، او تاریخ و نام قربانی را به یاد آورد. مصباحی توضیح داد که چگونه بنی‌هاشمی (پس از یک دیدار اتفاقی میان آن‌ها در تهران) برای او تعریف کرده است که «مسئله کردها در آلمان» تحت نام رمز «فریاد بزرگ علوی» انجام گرفته است و اضافه کرد که فلاحیان با این رمز به او اجازه انجام عملیات را داده است. (بنی‌هاشمی همچنین به مصباحی گفته است) که او رهبر تیم بوده و در آنجا یک پاکت دریافت کرده است؛ اما درباره محتوای پاکت چیزی نگفته است. برای مصباحی روشن است که محتوای آن پاکت عکس‌های قربانیان بوده‌اند. بنی‌هاشمی همچنین اظهار داشته است که او (بنی‌هاشمی) پس از مراجعت به ایران به

عنوان پاداش یک مرسدس ۲۳۰ دریافت می‌کند. مصباحی پس از این گفت‌وگو خود شاهد بوده است که بنی‌هاشمی با یک چنین اتومبیلی از محل دور می‌شود. مصباحی (بعدها) همچنین مطلع می‌شود که بنی‌هاشمی (به عنوان پاداشت) در تجارت‌های بسیار پرسود واردات و صادرات سهیم شده است. مصباحی در توضیح اینکه چرا بنی‌هاشمی حاضر به بیان چنین اطلاعات حساسی به او بوده است، می‌گوید که در این دیدار دو دوست مشترک از همکاران بخش دستگاه امنیت نیز حضور داشتند که یکی از آن‌ها از همکاران عالی‌رتبه و اوآک بوده است. به علاوه تمام افراد حاضر در این دیدار همگی افرادی مورد اعتماد و قابل اطمینان بوده‌اند.

دادگاه اطلاعات شاهد مصباحی را می‌پذیرد. دادگاه اعتماد به این گفته‌ها و اطلاعات را منتج از نوع بیان و رفتار شاهد و نیز منتج از این واقعیت می‌داند که مصباحی علاوه بر اطلاعات بالا، درباره فرار بنی‌هاشمی (از آلمان به ایران) اطلاعات ویژه و دقیقی در اختیار دادگاه گذاشته است. او بدون اطلاع از اظهارات آقای گرونه والد (مبنی بر اینکه تیم ضربت پس از انجام عملیات در برلین، مطابق با یک برنامه فرار دقیق و ازپیش آماده‌شده، آلمان را ترک کرده است) در شهادت خود گفت که بنی‌هاشمی از راه هوایی و بدون هیچ مانعی تا استانبول می‌رود. اما در آنجا برای او مشکلاتی به وجود می‌آید که بنی‌هاشمی را به شدت عصبانی کرده‌اند. مصباحی از چندوچون این مشکلات اطلاعی نداشت. به این دلیل بنی‌هاشمی نتوانست با پرواز بعدی به ایران برود. او مجبور می‌شود با اتومبیل از (استانبول) به آنکارا برود و از آنجا به تهران پرواز کند. این بیانات دارای آنچنان نکات واقعی هستند که می‌توان آن‌ها را بدون تردید به عنوان توصیف بنی‌هاشمی به حساب آورد ...»^۱

۱. متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹، ص ۳۳۱.

تغییر مکان امین

امین که با همسرش در نزد برادرش در شهر راینه زندگی می‌کرد، پس از مراجعت از جشن موسی صدر در اوایل سپتامبر ۱۹۹۲ در برلین اقامت می‌گزیند. یعنی در جایی که گروه متشکل شده توسط دارایی جمع شدند و در انتظار ورود تیم ضربت بودند. امین از دهم سپتامبر ۱۹۹۲ به راینه مراجعت می‌کند. اینکه او به چه دلیل این کار را انجام داده است، معلوم نشد. احتمال دارد امین می‌خواسته است پیش از انجام عملیات یک بار دیگر همسرش را (که در آن زمان باردار بود) ببیند. در هر صورت مراجعت او به راینه به هیچ وجه دلیلی بر آمادگی او برای کناره‌گیری از شرکت در عملیات ترور نبوده است. تدارکات در یازدهم سپتامبر ۱۹۹۲ وارد آخرین مرحله خود می‌شود. بدین منظور از امین خواسته شد دوباره به برلین برگردد. رایل به او در شهر راینه تلفن می‌کند و می‌گوید به برلین بیاید. سپس دارایی صحبت را ادامه می‌دهد تا اهمیت آمدن او را تایید و تاکید کند؛ زیرا دارایی برای امین نه تنها یک شخص مورد احترام بود بلکه امین خود را مدیون خوبی‌ها و محبت‌های او می‌دانسته است. امین این خواست را برآورده می‌کند و با راه آهن به برلین می‌آید. او پس از ورود به برلین به خانه خیابان دتمولدر پلاک ۶۴/ب می‌رود؛ خانه‌ای که دارایی به منظور اقامت موقت افراد تیم در اختیار آن‌ها گذاشته بود. شریف و حیدر هم در آنجا بودند.

انتقال به خانه زنفتن برگ رینگ

دارایی در رابطه با ادامه تدارک عملیات در ۱۱/۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ کلید خانه‌ای را در زنفتن برگ رینگ (Senfetenberger Ring) تحویل می‌گیرد. مستاجر این خانه شاهد اشتیاقی است. خانه در منطقه مرکیشس فیرتل (Märkisches Viertel) در یک مجتمع ساختمانی با بیش از ۲۰۰ واحد مسکونی قرار دارد و به این دلیل برای امور مخفی و پنهانی بسیار مناسب است. اشتیاقی یک دانشجوی ایرانی است که در ۲۸ اوت ۱۹۹۲

برای مدتی به ایران می‌رود. او پیش از سفر از آشنایی‌اش، شاهد بهرام برنجیان، خواهش می‌کند تا گهگاهی به خانه او سری بزند و مراقب خانه باشد. دارابی که با اشتیاقی آشنا بود از این امر آگاه می‌شود و از آنجا که در جستجوی یک خانه مخفی مناسب برای شرکت‌کنندگان در عملیات ترور بود، به بهرام برنجیان مراجعه می‌کند و موفق می‌شود کلید خانه را از او بگیرد. بدین وسیله برای دارابی این امکان به وجود می‌آید که افراد تیم را در خانه خیابان زنفتن برگر رینگ اسکان دهد و خانه خودش را (خیابان دتمولدر) از جریانات بعدی دور نگه دارد.

پس از آنکه در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ در همان خانه خیابان دتمولدر ملاقاتی میان امین، رایل، شریف و حیدر انجام می‌گیرد؛ دارابی و محمد نیز در همان روز به آنجا می‌روند. از آنجا که خانه مخفی خیابان زنفتن برگر رینگ در اختیار آن‌ها قرار داشت، زمان آن فرا رسیده بود که خانه خیابان دتمولدر تخلیه شود. دارابی به رایل ماموریت می‌دهد خانه را پاکسازی کند و تمام وسایل را همراه ببرد. از گفته‌های دارابی (در برابر شریف و رایل در آن خانه) می‌توان چنین نتیجه گرفت که او حدس می‌زده است خانه پس از ترور بازرسی شود. به علاوه دارابی اظهار داشته بود که او به شهر کلن (Köln) یا هامبورگ خواهد رفت. اگر ماموران تحقیق به سراغ او بیایند، خواهد گفت که او اصولاً در برلین نبوده است.

پس از آنکه خانه کاملاً پاکسازی می‌شود (به غیر از اینکه فراموش شده بود اثر انگشت شصت دست چپ رایل را از روی قسمت داخلی یک در شیشه‌ای کمد اتاق پاک کنند) اعضای گروه به خانه خیابان زنفتن برگر رینگ نقل مکان می‌کنند. دارابی خود، امین و شریف را با اتومبیلش به خانه جدید می‌برد. او پیش از آنکه خانه را ترک کند از شریف می‌خواهد تا پس از اتمام کار به او تلفن بزند. بنا بر دلایلی ناروشن، دارابی یک بار دیگر تلفنی با خانه خیابان زنفتن برگر رینگ تماس می‌گیرد. شریف از دارابی می‌خواهد دیگر به آنجا تلفن نکند و به او می‌گوید که خودش (شریف) هر زمان لازم باشد، با او تماس خواهد گرفت.

دارابی عصر روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ به همراه همسر و فرزندان با خودروی شخصی‌اش به هامبورگ می‌رود. او پاسی از نیمه‌شب گذشته وارد هتل ساووی

(Savoy) می‌شود. پس از آن در همان‌جا در غرب آلمان می‌ماند. او در روز اجرای عملیات ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ همچنان که برنامه‌ریزی کرده بود در برلین نبود.

خرید خودرو و عملیات

علی صبرا یکی از دوستان نزدیک دارابی، امین و رایل در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۲ با پول نقدی که از دارابی به همین منظور گرفته بود، در یک بازار اتومبیل دست دوم، در منطقه ودینگ (Weding) شهر برلین، از شاهد انری (Oneri) خودروی فرار را به قیمت ۳۱۲۰ مارک خریداری می‌کند. یک ب.ام.و. (BMW) دست دوم، مدل سری ۷ با پلاک B-AR-۵۵۰۳. علی صبرا با ارائه یک پاسپورت جعلی، خود را محمد اصلان (Mohammed Aslan) معرفی می‌کند. حیدر و رایل (دیرترین زمان) در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ این خودرو را تحویل می‌گیرند.

تعیین تیراندازان

طرح شریف دو تیرانداز را پیش‌بینی می‌کند؛ یکی می‌بایست به مسلسل و دیگری به کلت مسلح باشد. وظیفه فرد مسلح به کلت این بود که با شلیک تیر خلاص به قربانیانی که می‌بایست حتماً نابود می‌شدند از زنده ماندن (احتمالی) آن‌ها پیش‌گیری کند. امین به عنوان یکی از تیراندازان در نظر گرفته شده بود. هنگامی که شریف با امین در این مورد صحبت می‌کند، متوجه عدم تمایل او به چنین نقشی می‌شود. امین با در نظر گرفتن موقعیت خانواده‌اش و نیز با در نظر گرفتن اینکه فرزندش به زودی به دنیا می‌آید، حاضر به پذیرش این وظیفه (زدن تیر خلاص) نبود. شریف تلاش می‌کند نظر او را تغییر دهد که ناموفق می‌ماند. امین همچنان بر سر تصمیم خود می‌ماند و به این دلیل رایل او را متهم به بزدلی و ترسویی می‌کند؛ اما امین آمادگی خود را برای همکاری با گروه کاملاً پس

نمی‌گیرد. او ماموریت می‌یابد به هنگام اجرای عملیات در برابر در ورودی رستوران میکونوس نگرهبانی دهد تا با ایجاد امنیت لازم به انجام (موفقیت آمیز) سوء قصد کمک کرده باشد.

تهیه پاسپورت فرار توسط محمد اتریس

نقش برجسته و مهم رایبل به عنوان تیر خلاص زن با کلت موجب می‌شد که راه‌های فرار او پیش از عملیات دقیقاً بررسی شده و تدارکات لازم انجام شود. بنابراین اتریس مامور می‌شود برای رایبل پاسپورت تهیه کند. اتریس به دلیل میزان آگاهی‌اش از موضوع دارای تصویری کامل از ماجرا بود و می‌توانست نتایج لازم را بگیرد. او می‌دانست که موضوع بر سر سوء قصد به جان کردهای مخالف (حکومت ایران) است. بر اساس صحبت‌هایی که قبلاً شده بودند، می‌دانست که هدف از تهیه پاسپورت افزایش آمادگی رایبل برای انجام عملیات و دادن اهمیتی ویژه به نقش او در آن بود. اتریس می‌دانست که در این عملیات انسان‌هایی کشته خواهند شد. اینکه او حتماً خواهان این قتل‌ها بوده است یا نه، ناروشن است؛ اما او پذیرای چنین امری شد و نقشی را که از او برای انجام این عمل انتظار می‌رفت به عهده گرفت. بنابراین اتریس قول می‌دهد برای رایبل یک پاسپورت تهیه کند. او (اتریس) پاسپورت برادرش شاوکی اتریس را (Chauki Atris) - که مانند او همراه پدر و مادرش در یک خانه زندگی می‌کرد - (دیرترین زمان)، در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۲ می‌دزدد تا به قول خود وفا کرده باشد.

ورود هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران به برلین روز یکشنبه ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۲ نوری دهکردی به همسرش، شهره بدیعی، می‌گوید میهمانان برای فردا شب خواهند آمد. دهکردی و همسرش در برلین تحصیل کرده‌اند و پس از انقلاب اسلامی به ایران مراجعت می‌کنند. آن‌ها به همراه دخترشان سارا دهکردی (در ۱۹۸۳/۸۴) مجبور به فرار از ایران شده و به آلمان فدرال پناهنده سیاسی می‌شوند.

دهکردی در یک خانه پناهندگان، وابسته به صلیب سرخ، به عنوان مددکار اجتماعی کار می کرد و همچنان گذشته فعال سیاسی بود. او در جلسات علنی و همچنین در تلویزیون، علیه رژیم ایران و سیاست آن‌ها نسبت به کردها موضع گیری می کرد.

دکتر شرفکندی از دهکردی خواسته بود که او نیز در کنگره جهانی (از ۱۵ تا ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲) شرکت کند. دهکردی فرد مورد اطمینان دکتر قاسملو بود و با وجود آنکه نه کرد و نه عضو حزب دموکرات کردستان ایران بود، برای اهداف حزب مبارزه می کرد. امید او این بود که جریانات گوناگون اپوزیسیون علیه رژیم ایران متحد شوند تا سرانجام رژیم در برابر تلاش‌های دموکراتیک مجبور به گشایش (فضای سیاسی کشور) بشود. او در این ارزیابی سیاسی با دکتر شرفکندی هم نظر بود.

در شب ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲ شاهد عبدالله عزت پور، یکی از قدیمی ترین اعضای حزب دموکرات کردستان ایران و مسئول کنونی حزب در آلمان، شاهد طیب غفاری و اکبالی (Akballi) عضو حزب دموکرات کردستان ایران در خانه دهکردی بوده‌اند. فتاح عبدلی که از پاریس می آمد و همچنین همایون اردلان از ماینس (Mainz) به آن‌ها می پیوندند. در کنار گفت و گوهای سیاسی، دهکردی و میهمانان او درباره جلسه پیشینی شده‌ای که قرار بود پس از پایان کار کنگره جهانی سوسیالیست‌ها، میان هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان و نمایندگان محلی گروه‌های اپوزیسیون در برلین برگزار شود، صحبت کردند. قرار شد در این جلسه درباره وضع سیاسی در ایران گفت و گو و یک سیاست مشترک مقاومت در برابر رژیم ایران اتخاذ شود. در این گفت و گو مشخص می شود که قرار روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ (جمعه) انجام شدنی نیست؛ زیرا هیئت نمایندگی باید جمعه صبح (۱۸ سپتامبر) به پاریس پرواز کند. در ساعت ۹:۳۰ شب عزت پور، عبدلی، اردلان و طیب غفاری به فرودگاه می روند تا دکتر شرفکندی را که از کپنهاگ (Kopenhagen) می آمد، بیاورند و به هتل برسانند. دهکردی برای انجام یک مصاحبه تلویزیونی به محل دیگری می رود.

دعوت به جلسه

درباره برگزاری نشست مشترک میان هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران و سایر نمایندگان اپوزیسیون در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ حدود ساعت ۷ شب در رستوران میکونوس (دیرترین زمان) در شب ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۲ تصمیم گرفته شده است. چهارشنبه شب ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ حدود ساعت ۱ بعد از نیمه شب، دهکردی به صاحب رستوران، شاهد طیب غفاری، اطلاع و ماموریت می دهد که تدارکات لازم را انجام دهد و حدود ۱۰ تا ۱۵ نفر میهمان را که او نام می برد، دعوت کند. طیب غفاری درخواست او را انجام می دهد؛ اما میهمانان را نه برای ۱۷ سپتامبر، بلکه برای (جمعه) شب ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ دعوت می کند.

آخرین تدارکات عملیات

در حین این حوادث، شریف، رایل و حیدر در خانه خیابان زنفتن برگر رینگ پلاک ۷ در رفت و آمد دائمی هستند. علت آن ادامه تدارک امور مربوط به عملیات بود. رایل و حیدر (بنا بر دستور شریف) در ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ حدود ساعت ۹ صبح، خانه خیابان زنفتن برگر رینگ را ترک می کنند تا اسلحه ها را بیاورند. آن ها چند ساعت بعد مراجعت می کنند. اسلحه ها در اتومبیل ب.ام.و. BMW/B-AR5503 بودند. این خودرو توسط علی صبرا خریداری شده بود و رایل و حیدر آن را به آنجا برده بودند. حیدر، بنا به دستور شریف، اسلحه ها را که در درون یک کارتن مقوایی بسته بندی شده بودند، از (خودرو) به خانه می آورد و آن ها را باز می کند. اسلحه ها عبارت بودند از:

یک مسلسل مارک IMI (صنایع نظامی اسرائیل / Israel Military Industries) مدل یوزی (UZI) کالیبر ۹ میلی متری لوگر. مسلسل از هم باز و در سه قطعه بوده است. از این نوع مسلسل در بسیاری از ارتش های جهان استفاده می شود، منشا آن مشخص نشد. یک خشاب با ۳۲ فشنگ (ویژه این مسلسل) نیز وجود داشت. یک

کلت خود کار کارخانه لاما (Lama) مدل «X-A» کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متر، براونینگ (Browning)، به همراه یک خشاب با ۸ فشنگ. این کلت از طرف شرکت تولید کننده اسپانیایی آن در سال ۱۹۷۲ تحویل ارتش شاهنشاهی ایران شده است. همراه با اسلحه‌ها، دو صداخفه‌کن نیز وجود داشتند. صداخفه‌کن، هرچند از تولیدات کارخانه‌های رسمی نیستند؛ اما مشابه آن‌ها هستند.

در روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ اعضای تیم ساکن خانه زنفتن برگ رینگ، توسط فرد خائنی که تاکنون شناسایی نشده است، مطلع می‌شوند که ملاقات دکتر شرفکندی با اعضای اپوزیسیون سرانجام در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس انجام خواهد گرفت. بنا بر دستور شریف و تحت رهبری او، گروه ساعت ۸:۳۰ شب (همان روز ۱۶ سپتامبر) آزمایشی به سوی میکونوس می‌رود. هدف از این امر آشناسدن اعضای تیم عملیات با ویژگی‌های راه و محل سوء قصد بوده است. شریف به رایبل و حیدر دستور می‌دهد به محل بروند و خودش به همراه امین با اتوبوس و راه‌آهن زیرزمینی به میدان پراگ (Prager Platz)، یعنی جایی که رستوران میکونوس در نزدیکی آن قرار داشت، می‌روند. در آنجا (اندکی بعد) محمد و نیز فرد ناشناس دیگری در یک مرسدس ۱۹۰ ظاهر می‌شوند. فرد ناشناس بعداً نیز در عملیات دخالت داشته است. گروه پس از بررسی شرایط محل و راه‌های حرکت از هم جدا می‌شوند. رایبل، حیدر و نیز شریف و امین از راه‌های جداگانه به خانه زنفتن برگ رینگ برمی‌گردند. آن‌ها شب ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ را در آنجا می‌گذرانند.

شناسایی قربانیان

در رابطه با اطلاعاتی عام و کلی در مورد نوع و شیوه تدارکات عملیات تروریستی و شناسایی قربانیان می‌توان به گزارش (بدون تاریخ) گروه کار ایران در اداره کل امنیت داخلی آلمان که در بخش تحت مسئولیت آقای گروه والد تهیه شده است، رجوع کرد. در آنجا از جمله چنین آمده است:

«... شناسایی‌های ضروری در رابطه با خصوصیات زندگی یک شخص مورد نظر (که معمولاً از کادرهای رهبری هستند) به منظور تدارک یک سوء قصد در مرحله نهایی آن توسط یک تیم عملیاتی که بدین منظور (به محل) مسافرت می‌کند، انجام می‌گیرد. پس از این مرحله تیم ضربت وارد عملیات می‌شود ...»

این گزارش سازمان امنیت داخلی کل آلمان توسط گزارش رسمی آقای گروه‌گردان دادگاه (مورخه ۲۲ آوریل ۱۹۹۳) به گونه زیر تکمیل می‌شود؛ (در آنجا آمده است) که افراد وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت ایران (پیش از ترور) در برلین بوده‌اند و محل اجرای عملیات را شناسایی کرده‌اند. اطلاعاتی را که شاهد مصباحی در ارتباط با جزئیات این پرونده در اختیار ما گذاشت بر وسعت اطلاعات ما در این زمینه بسیار افزود. بر اساس این اطلاعات، مصباحی توسط آشنایانش هادوی مقدم و نیز توسط عضوی از یک شرکت استتاری (که در این ماجرا دخالت داشته است) اطلاع می‌یابد که مقدم با پوشش یک تاجر، اولین شناسایی‌های لازم را انجام داده است. او در همین رابطه منابع‌اش را فعال می‌کند و همچنین نتیجه کار و پیشنهادات خود را در اختیار فلاحیان می‌گذارد. مصباحی از گفت‌وگوهایی که با ارشاد در سال ۱۹۹۴ داشته است، در می‌یابد پیش از آنکه تیم ضربت به آلمان بیاید، ارشاد و کمالی به عنوان اعضای تیم عملیات تحقیق (در اواخر ژوئن و اوایل ژوئیه ۱۹۹۲) به منظور اجرای آخرین تحقیقات و شناسایی‌ها به آلمان آمده‌اند. بنا بر اظهارات مصباحی، تماس ارشاد و کمالی با منبع ساکن محل از طریق نام رمزی که مقدم با منبع در محل قرار گذاشته و به اطلاع او اواک رسانده بود، ممکن شده است ...»^۱

۱. متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹، ص ۳۳۰.

نام رمز: فریاد بزرگ علوی

«... درباره نام رمزی که عملیات تحت آن انجام گرفته است، سازمان امنیت داخلی کل آلمان نیز به آن اشاراتی دارد. در گزارش یاد شده گروه کار ایران از این نام رمز تحت نام بزرگ علوی یاد شده است. مصباحی که بنا بر شهادتش از این نام رمز توسط خود بنی‌هاشمی مطلع شده است (یعنی توسط کسی که بنا بر شرایط توصیف شده از همه مطلع تر است)، در این باره می‌گوید که درست آن «فریاد بزرگ علوی» (خواست رهبر شیعیان) است. مصباحی با تکیه بر تجربیات خود به وجود یک نام رمز آگاهی داشت. بنا بر تجربه او نام رمز وسیله‌ای برای تماس با واواک است تا اینکه اجازه نهایی برای انجام ترور (پیش از اجرا) صادر شود. مصباحی خودش (همچنان که در برابر دادستانی اظهار داشته است) در رابطه با طرح ترورهای خرسندی (۱۹۸۷/۸۸) نام رمز را از محمد هاشمی (نام مستعار موسوی‌زاده) که در آن زمان معاون وزیر واواک، یعنی معاون ری شهری بود، تلفنی کسب کرده است. مصباحی بعداً مانع از انجام این ترور می‌شود.

منطق اظهارات مصباحی، مبنی بر اینکه اجرای یک قتل در خارج از کشور می‌بایست وابسته به اجازه ویژه نهایی (نام رمز) باشد، برای ما کاملاً روشن است؛ زیرا بدین وسیله می‌بایست مطمئن شد که شرایط جدیدی که در کوتاه‌مدت می‌تواند به وجود آیند در نظر گرفته شده است. شرایطی که می‌توانند در آخرین دقیق منجر به لغو عملیات شوند. بنا بر اظهارات مصباحی، برای چنین منظوری همیشه پیش از شروع عملیات یک خط تلفن ویژه برقرار می‌شود. این خط تلفن پس از انجام عملیات دوباره برچیده می‌شود. این اظهارات مصباحی (از جمله) در تطابق با بیانات شاهد بنی‌صدر است. او نیز این تدابیر و اقدامات ذکر شده در بالا را (بر اساس اطلاعات منبع دیگری) تایید می‌کند ...»^۱

اجرای عملیات

در صبح هفدهم سپتامبر ۱۹۹۲ حیدر و رایبل یک ساک ورزشی سیاه-سبزرنگ که روی آن عبارت "Sportino" نوشته شده بود تهیه می‌کنند تا بتوانند به هنگام اجرای عملیات اسلحه‌ها را بدون جلب توجه در آن حمل کنند. آن‌ها سپس به همراه شریف، خانه را ترک می‌کنند. رایبل و حیدر حدود ساعت ۴ بعد از ظهر به خانه برمی‌گردند. شریف حدود ساعت ۷:۳۰ شب به خانه می‌آید و به حاضران دستور می‌دهد نماز بخوانند. آن‌ها پس از آن منتظر علامت رمز تلفنی‌ای که با محمد قرار گذاشته بودند، می‌شوند. آن‌ها در این موقع (دیرترین زمان) عکس کسانی را که می‌بایست به قتل برسانند در اختیار داشتند. شریف و رایبل پس از آنکه رایبل مامور تیر خلاص می‌شود، به رویت عکس‌ها پرداختند. هنگامی که دکتر شرفکندی، دهکردی، اردلان و عبدلی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ بین ساعت ۷:۳۰ تا ۷:۴۵ شب به رستوران میکونوس وارد می‌شوند و به قسمت اتاق عقبی رستوران (محل برگزاری جلسه) رفتند، به غیر از خودشان هیچ کس در آنجا نبود. میان آن‌ها بحثی در می‌گیرد که اشتباه رخ داده در تاریخ دعوت، گناه کیست؟ در هر صورت این امر روشن نشد. دهکردی و صاحب رستوران طبیب غفاری با عجله تلاش کردند تلفنی به برخی از دعوت‌شدگان اطلاع دهند که به آنجا بروند که موفق به تماس با اکثر دعوت‌شدگان نمی‌شوند و عده‌ای هم به دلیل شغلی (دکتر فراحتی) یا کسالت (روستا) نتوانستند به آنجا بروند. کسانی که بر اساس این تلفن‌ها توانستند به آنجا بروند عبارتند از: شاهد دستمالچی، عضو سابق شورای مرکزی و دبیر تشکیلات جمهوری خواهان ملی ایران و به عنوان آخرین نفر مهدی ابراهیم‌زاده اصفهانی، عضو شورای مرکزی فدائیان خلق - اکثریت که حدود ساعت ده شب به آنجا می‌رود. شاهد مسعود میراشد، که او هم عضو فدائیان خلق - اکثریت است و برای روز ۱۸ سپتامبر دعوت شده بود و شاهد اسفندیار صادق‌زاده، که عضو هیچ گروهی نیست و به جلسه دعوت نشده بود، اتفاقی به رستوران می‌آیند. این دو نفر اغلب اوقات به این رستوران می‌آمدند. صادق‌زاده به صاحب رستوران، طبیب غفاری، در آماده کردن غذا و سپس سرو آن کمک می‌کرد. او پس از کسب اجازه از سایرین سر میز گروه می‌نشیند و به گفت‌وگوها گوش می‌دهد.

شاهد پتر بوهم (Bohm) که مشتری دائمی رستوران است، حدود ساعت ۱۰ شب وارد رستوران می‌شود و در اتاق جلویی، روبه‌روی در ورودی (با نگاه به آن جهت) به پشت یک میز می‌نشیند. یک زوج جوان (که دخالتی در این امر ندارند) اندکی پس از آن، رستوران را ترک می‌کنند. از آنجا که در آن شب، مانند برخی اوقات، خانمی دانشجو به نام ولچانسکایا (Voltschanskaya) به عنوان گارسون در کارهای رستوران کمک می‌کرد، طیب غفاری فرصت یافت تا در کنار دکتر شرفکندی و سایر مهمانان بنشیند و در گفت‌وگوها شرکت کند.

در خانه خیابان زنفتن برگر رینگ، حدود ساعت ۹ شب، تلفن یک بار زنگ می‌زند. این علامت رمز (میان شریف) و محمد بود که اکنون در نزدیکی رستوران حضور داشت و به این معنا بود که قربانیان اکنون در رستوران هستند و عملیات می‌تواند شروع شود. شریف بلافاصله پس از تلفن دستور حرکت می‌دهد. او به رایل و حیدر دستور می‌دهد با اتومبیل به محل بروند و آن‌ها با اتومبیل ب.ام.و.ای که توسط صبرا خریداری شده بود به محل سوء قصد می‌روند. شریف به امین می‌گوید به همراه او برود. شریف و امین با یک تاکسی تا میدان کورت شوماخر (Kurt-Schumacher-Platz) می‌روند. در آنجا از تاکسی پیاده و وارد ایستگاه راه آهن زیرزمینی می‌شوند و دوباره آنجا را ترک می‌کنند و در ایستگاه تاکسی که در آن نزدیکی وجود داشت، سوار یک تاکسی دیگر می‌شوند و با آن به طرف ایستگاه راه آهن زیرزمینی خیابان برلینر (Berliner) می‌روند. آن‌ها برای رد گم کردن، در آنجا دوباره وارد ایستگاه راه آهن زیرزمینی می‌شوند و از در دیگر آن بیرون می‌آیند و پیاده از راهی که فاصله زیادی تا محل عملیات داشت به خیابان گایسبرگ (Geisberg) می‌روند. در آنجا محمد را می‌بینند. شریف از آن‌ها دور می‌شود تا موقعیت سایر اعضای گروه را بررسی کند. در این فاصله، امین و محمد همچنان به پیاده روی ادامه می‌دهند. آن‌ها هنگامی که شریف در حال گفت‌وگو با راننده بنز ۱۹۰ بود، به او می‌رسند. شریف از درون اتومبیل فرار که در نزدیکی خیابان پرینس رگنت (Prinz Rigent) پارک شده بود، ساک ورزشی‌ای را که مسلسل در درون آن بود، بیرون می‌آورد. اینکه رایل، در این زمان، کلت را با خودش حمل می‌کرده است یا بعد به او داده می‌شود، ناروشن ماند. شریف، امین و

رایل با هم از راه خیابان پراگ (Prag) به سوی رستوران میکونوس می‌روند. حیدر و محمد در اتومبیل فرار در خیابان پرینس رگنت، منتظر می‌مانند. شریف، چند متر مانده به رستوران، می‌گوید اول او وارد رستوران می‌شود و رایل باید به دنبال او برود. امین باید در برابر در ورودی بایستد و مراقب باشد تا کسی وارد رستوران نشود.



نوری دهکردی، بیست و دو سالگی، عکس: آلبوم خانوادگی

شریف و رایل، حدود ساعت ۲۲:۵۰ شب وارد رستوران می‌شوند و امین در راز پشت سر آن‌ها می‌بندد. شریف (که جلو حرکت می‌کرد) و رایل از محل (بر اساس عکس‌هایی که در اختیار داشتند) و نیز از افراد چنان اطلاع دقیق داشتند که توانستند بدون تاخیر و در زمانی بسیار اندک و بدون آنکه در مورد قربانیان اشتباهی رخ دهد، عملیات ترور را انجام دهند.

مسلسل یوزی در ساک ورزشی و در دست شریف بود و رایل کلت را در اختیار داشت. آن‌ها هر دو اسلحه‌ها را چنان پنهان نگه داشته بودند که شاهد «بوهم» (که روبه‌روی در ورودی نشسته بود) متوجه آن‌ها نشد. شریف و رایل پس از ورود به رستوران به سمت چپ اتاق رستوران (که کسی در آنجا نبود) می‌روند و از آنجا به

قسمت اتاق پذیرایی عقب رستوران، یعنی جایی که دکتر شرفکندی و بقیه میهمانان میرا شد، دستمالچی، عبدلی، اردلان و در سر میز طبیب غفاری و در آن طرف میز دکتر شرفکندی، دهکردی، ابراهیم‌زاده اصفهانی و صادق‌زاده، نشسته بودند.

حاضران در آن لحظه در حال صرف شام و مشغول گفت‌وگو بودند و احساس خطری نمی‌کردند. آن‌ها متوجه نزدیک شدن ضاربان نشدند. شریف یقه پلیور خود را به روی صورت، تا زیر چشم‌ها، بالا کشیده بود. رایل یک کلاه بافتنی بر سر کشیده بود تا شناخته نشود. پیش از آنکه دکتر شرفکندی یا یکی از حاضران متوجه خطر بشوند و بتوانند عکس‌العملی از خود نشان دهند، شریف که به پشت دستمالچی آمده بود، به فارسی فریاد می‌کشید «مادر قحبه‌ها» و بلافاصله، همزمان با این فریاد به روی حاضران شلیک می‌کند. او با مسلسل از درون ساک ورزشی (که آن را با هر دو دست گرفته بود) به سوی دکتر شرفکندی، دهکردی، عبدلی و اردلان شلیک می‌کند. در زمانی اندک ۲۶ گلوله شلیک می‌شود که از یک سوی به جانب دکتر شرفکندی و دهکردی و از سوی دیگر به جانب عبدلی و اردلان نشانه رفته بودند و همگی اصابت می‌کنند. آن‌ها آشکارا قصد کشتن طبیب غفاری را (که بر سر میز میان شرفکندی و اردلان نشسته بود) نداشتند؛ اما او مورد اصابت دو گلوله قرار می‌گیرد. یکی به پای راستش اصابت می‌کند و دیگری یکی از کلیه‌هایش را از میان می‌برد که بعداً آن را (با عمل جراحی) برداشتند. به این دلیل، دادگاه با تایید دادستانی (بنا بر اصل ۱۵۴-آبند ۲ قوانین جنایی) عمل نمود و از گشایش پرونده قضایی در این مورد چشم‌پوشی کرد. رایل با کلت به اردلان و دکتر شرفکندی ۴ تیر خلاص می‌زند. او به اردلان که بر اساس نوع جراحاتش می‌توانست در آن زمان هنوز زنده بوده باشد، یک تیر به پشت سرش و به دکتر شرفکندی دو گلوله یکی به سر و دیگری به گلویش می‌زند. شریف، پیش یا بعد از تیرهای خلاص، از فاصله‌ای کم‌تر از ۵ سانتی‌متر، دوباره به شکم شرفکندی شلیک می‌کند.

به دکتر شرفکندی ۱۲ گلوله، عمدتاً به ناحیه سر، گلو، روده، ریه، کبد و کلیه اصابت کرده‌اند. او در جا فوت می‌کند. به اردلان از مسلسل سه گلوله، یکی به سینه، یکی به قسمت پایین شکم و یکی به زانوی راست او اصابت کرده بود او با وجود این، در صورت مداوای سریع پزشکی، می‌توانست احتمالاً زنده بماند؛ اما تیر خلاص رایل به

او فوراً موجب مرگش شد. به عبدلی که از همه نزدیک‌تر به تیرانداز نشسته بود، چهار گلوله مسلسل، از فاصله‌ای بسیار نزدیک، اصابت کرده است. گلوله‌ای که به قلبش فرو رفت، موجب مرگ سریع او در همان محل ترور شد. به دهکردی ۷ گلوله اصابت کرده است؛ اما در جا کشته نشد. او را به کلینیک Steglitz بردند. او در آنجا در ساعت پنج دقیقه بعد از نیمه شب به دلیل خون‌ریزی‌های داخلی و بیرونی، فوت کرد. فوت او به‌ویژه در اثر گلوله‌هایی بود که به قفسه سینه‌اش اصابت کرده بودند.

پس از ترور

پس از عملیات، شریف با ساک ورزشی و رایبل که هنوز کلت در دستش بود، با عجله فرار می‌کنند. آن‌ها در برابر رستوران به امین که چند قدمی از در رستوران فاصله گرفته بود، می‌رسند. هر سه به سوی اتومبیل فرار (که در خیابان پرینس رگنت ایستاده بود) می‌روند. حیدر و محمد در خودرو در انتظار آن‌ها بودند. شریف در جلو و امین و رایبل در عقب در کنار محمد می‌نشینند. حیدر که راننده اتومبیل بود، به هنگام حرکت از سر بی‌توجهی، نزدیک بود به یک دوچرخه‌سوار زن بزند. امین در حین حرکت بخشی از لباس‌هایی را که روی هم بر تن کرده بود، در می‌آورد؛ یعنی پیراهن و کتش را. تا از این راه شناسایی‌اش مشکل شود و آن‌ها را در یک کیسه پلاستیکی می‌گذارد. به علاوه او به دستور شریف کلت را که رایبل زیر صندلی کنار راننده گذاشته بود، برای اینکه اثری به جای نگذارد، با کلاه بافتنی رایبل و یک کلاه پشمی دیگر بر می‌دارد و درون ساک ورزشی می‌گذارد. شریف و رایبل در میان راه در ایستگاه راه آهن زیرزمینی بوندس پلاتس (Bundesplatz) نبش خیابان دتمولدر/ بوندس پلاتس پیاده می‌شوند. قرار آن‌ها بر این بود همدیگر را دوباره در خانه خیابان زنفتن برگر رینگ ببینند. امین و محمد در خیابان Konstanzer نبش هوهن سولرندام (Hohenzollerndamm) پیاده می‌شوند. از سرنوشت بعدی محمد اطلاعی در دست نیست. امین نمی‌خواست به خانه زنفتن برگر رینگ برگردد. او به سوی راه آهن زیرزمینی کنستانسر می‌رود

و در میان راه کیسه پلاستیکی حاوی لباس‌ها را گوشه پیاده‌رو می‌گذارد و بعد سوار راه آهن زیرزمینی، مسیر شهرداری نویکلن (RathausNeuköln) می‌شود تا شب را نزد آشنایش دائینی (Dhaini) در خیابان کارل مارکس، پلاک ۱۶۰ سپری کند. یعنی در محل سکونتی که او رسماً در آنجا، نزد پلیس، ثبت بود. هنگامی که امین به آنجا می‌رسد، دائینی او را نمی‌پذیرد؛ اما به امین اجازه می‌دهد تا بقیه لباس‌هایش را نیز در آورد و در آنجا بگذارد. پس از آن امین به نزد دوستش محمد عبدالله می‌رود و شب را در آنجا می‌خوابد.

حیدر اتومبیل فرار را در خیابان سیسرو (Cicerostrasse) پلاک ۳۴ پارک می‌کند و ساک ورزشی حاوی اسلحه و چند تکه لباس را در زیر یک خودرو که در برابر قطعه زمین شماره ۳۳ (در خیابان سیسرو قرار داشت) می‌گذارد. ساک ورزشی با تمام محتویاتش در ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۲ از سوی شاهد وانک (Wank) یکی از کارمندان فروشگاه اتومبیل برولینا (Berolina) پیدا می‌شود. در ۵ اکتبر ۱۹۹۲ اثر کف دست راست متهم رایبل به روی خاذن خشاب کلت کشف شد. اتومبیل فرار، چون راه ورودی به نمایشگاه اتومبیل برولینا را سد کرده بود (بدون آنکه حدس زده شود این اتومبیل چه ارتباطی با ترور دارد) توسط پلیس از آن محل به خیابان شوارتس باخ بروکه (Schwarzbachbrücke) منتقل می‌شود. اتومبیل ابتدا در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۹۲ بر اساس اظهارات امین کشف می‌شود. پلیس در درون اتومبیل از جمله یک پوکه گلوله ۹ میلی‌متری که از مسلسل شلیک شده بود و یک کیسه پلاستیکی که اثر انگشت سبابه دست چپ امین به روی آن بود را پیدا می‌کند.

دستگیری‌ها و تدارکات فرار

شریف (فرمانده تیم ضربت) پس از عملیات، با هواپیما از راه ترکیه به ایران برمی‌گردد. او پس از مراجعت به ایران، برای انجام موفقیت‌آمیز ترور یک مرسدس بنز ۲۳۰ پاداش می‌گیرد و او را در تجارت‌های بسیار سودآور سهمیم می‌کنند.

محمد نیز که دارای پاسپورت ایرانی و همچنین بلیط پرواز بود با هواپیما از آلمان خارج می‌شود. رایل (تیرخلاص‌زن) ابتدا چند روزی را در برلین در مکانی که مشخص نشد، سپری می‌کند. امین (نگهبان در ورودی) در ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ ابتدا با قطار به شهر هانوور (Hannover) نزد دوستش و در روز بعد به شهر راینه (Rheine) در غرب آلمان) نزد برادرش می‌رود و حیدر (راننده ماشین عملیات) به اوزنابروک (Osnabrück) بر می‌گردد.

دارابی که وظیفه رسیدگی به کارهای افراد تیم در آلمان به عهده او بود، قصد داشت در روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ به دیدن حیدر برود تا از او درباره روند دقیق عملیات کسب اطلاع کند. دارابی تلاش می‌کند آمدن خود را از راه تلفن دستی به حیدر اطلاع دهد؛ اما از آنجا که حیدر در دسترس نبوده است، دارابی نزد شاهد فنایشه (Faneiche) که دوست مشترک آنها بود و در نزدیکی اوزنابروک زندگی می‌کرد، می‌رود و شب را آنجا می‌خوابد. دارابی صبح روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۲ خانه فنایشه را به هدف دیدار حیدر ترک می‌کند. اینکه این دیدار انجام می‌گیرد یا نه، ناروشن ماند. حیدر در ۲۰ و ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۲، در شهر راینه، به ملاقات امین می‌رود. او به امین ۲۰۰۰ مارک می‌دهد و می‌گوید پول را دارابی داده است و دستور دارابی را به او می‌گوید که با این پول از آلمان فرار کند.



عبدارحمان بنی هاشمی، سوئد، طرح ترور یکی از دیپلمات‌های عربستان سعودی، دستگیری توسط پلیس، فرستادن به ایران، ۱۹۹۱

امین در آن زمان هنوز آماده ترک آلمان نبود. در این میان، دارابی از اوزنابروک به برلین بر می‌گردد و در ساعات شب ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۲ به آنجا می‌رسد. دارابی در ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۲ با حیدر تلفنی صحبت می‌کند. از محتوای این تلفن اطلاعی در دست نیست. یک روز پس از آن حیدر به شهر رایته می‌رود. در این میان رایل نیز از برلین به آنجا رفته بود. یعنی از آنجا که این نگرانی به وجود آمده بود که احتمالاً اثر دست رایل به روی کلت باقی مانده باشد؛ بنا بر توصیه و خواست دارابی، رایل تصمیم می‌گیرد با استفاده از پاسپورتی که اتریس برای او تهیه کرده بود، خاک آلمان را ترک کند. رایل در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ به همراه اتریس و شاهد هوسام شاهرور (Hussam Chahrour) با اتومبیل به شهر رایته می‌رود و موقتاً در آنجا اقامت می‌کند. رایل تصمیم داشت از راه آمستردام به لبنان برگردد. بدین منظور اتریس و هوسام شاهرور به آمستردام می‌روند تا از ساعات و روزهای پرواز کسب اطلاع کنند. نتیجه تحقیقات آن‌ها به روی یک

کارت ویزیت و یک تکه کاغذ، یادداشت شده بود. رایل خودش از شاهد حسین کنج (Hussein Kanj) درباره امکانات عبور بدون کنترل مرزی از آلمان به هلند کسب اطلاع می‌کند. رایل در نزد امین در راینه در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ با حیدر ملاقات می‌کند. آن‌ها با هم گفت‌وگو می‌کنند و پس از آن حیدر راینه را ترک می‌کند. پس از آن رایل مصرماً از امین می‌خواهد که او نیز فوراً فرار کند. امین سرانجام موافقت می‌کند؛ اما او برای فرار احتیاج به پاسپورتی داشت که عکس او را به آن چسبانده باشند. در این مورد نیز اتریس که در برلین بود به آن‌ها کمک می‌کند. اتریس در ۲ اکتبر ۱۹۹۲ شاهد شاشو (Chaachou) را از برلین به راینه می‌برد. شاشو پاسپورت خودش را که برای امین در نظر گرفته بود به همراه داشت. امین به همراهی رایل در یک مغازه عکاسی، عکس پاسپورتی می‌گیرد. پاسپورت شاشو کی اتریس که عکس رایل را به آن زده بودند، در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۲ آماده بود. پاسپورت شاشو که برای فرار امین در نظر گرفته شده بود، هنوز آماده نبود و پیش‌جعل‌کننده اسناد بود که امین و رایل در تاریخ ۱۴ اکتبر حدود ده دقیقه از نیمه‌شب گذشته در خانه برادر امین در شهر راینه در خیابان Heriburg پلاک ۱۷ دستگیر می‌شوند.

حیدر در ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۲ از فرودگاه شونه فلد (Schönefeld) در برلین به لبنان می‌رود. دارابی که نگران حیدر بود، چند بار به شاهد فنایشه تلفن می‌کند و از او می‌پرسد آیا حیدر هنوز در آلمان است یا از آلمان رفته است. هنگامی که فنایشه به دارابی در آخرین تلفن اطمینان می‌دهد که حیدر به همراه خانواده‌اش به لبنان رفته‌اند، دارابی آرام می‌شود. همسر حیدر بعدها از یک هتل در تهران با همسر شاهد موسی حسن (Maussa Hassen) تلفنی تماس گرفته است.

دارابی پس از فرار موفقیت‌آمیز حیدر در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۲ از هامبورگ با یک بلیط یک‌سره به تهران پرواز می‌کند تا در آنجا گزارش دهد و نیز در یک میهمانی عروسی به تاریخ یکم اکتبر ۱۹۹۲ شرکت کند. از آنجا که حوادث پس از ترور، برگشت دوباره او را به آلمان ممکن نشان می‌داد، دارابی از تهران یک بلیط رفت و برگشت برای هامبورگ سفارش می‌دهد و از سر احتیاط تاریخ برگشت را باز می‌گذارد. او که هنوز از دستگیری امین و رایل بی‌اطلاع بود، در چهارم اکتبر ۱۹۹۲ به برلین برمی‌گردد و پس از

اطلاع از دستگیری‌ها در ۵ اکتبر ۱۹۹۲ به علی صبرا که همراه ایاد هنوز در برلین زندگی می‌کردند، تلفن می‌کند. او سپس تصمیم می‌گیرد در ۸ یا ۹ اکتبر به ایران برگردد. اما پیش از آنکه بتواند مقصود خود را عملی کند در ۸ اکتبر ۱۹۹۲ در خانه‌اش در خیابان ویلهلم (Wilhelm) پلاک ۲۸ دستگیر می‌شود.

علی صبرا پس از آنکه از طریق رسانه‌های گروهی از دستگیری امین و رایبل مطلع می‌شود و عکس‌های آن‌ها را می‌بیند و با دارایی صحبت می‌کند، مضطرب می‌شود و می‌ترسد که او را نیز پیدا کنند؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد خاک آلمان را ترک کند. او در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۲ بدون خانواده‌اش از راه فرودگاه شونه فلد در برلین، پس از پس گرفتن درخواست پناهندگی‌اش، از راه صوفیه به لبنان می‌رود. او در آنجا نگهبان قرارگاه اصلی رهبر روحانی شیعه در لبنان، شیخ فضل الله، می‌شود.

ایاد هم پس از دستگیری امین و رایبل، صلاح را در این می‌بیند که آلمان را فوراً ترک کند؛ اما او برای این کار نیازمند یک پاسپورت و پول بود. بنابراین چندین بار به شاهد مهری (Mehri) در شهر اشتوتگارت (Stuttgart) تلفن می‌کند و از او می‌خواهد که پاسپورتش را در اختیار ایاد بگذارد تا با تعویض عکس آن آلمان را ترک کند. ایاد همچنین از مهری تقاضای پول می‌کند. پس از آنکه مهری درخواست او را رد می‌کند، ایاد تلفنی با شاهد محمد جراده (Mohamad Jarade) در فورتهسهایم (Phorzheim) تماس می‌گیرد و می‌گوید آخر هفته (۱۰ و ۱۱ اکتبر ۱۹۹۲) به دیدن او خواهد رفت؛ اما به آنجا نمی‌رود. ایاد در ۲۵ اکتبر ۱۹۹۲ دوباره به جراده تلفن می‌کند. او دخالتش در ترور را برای جراده توضیح می‌دهد و از او تقاضای ۲۰۰۰ مارک برای تهیه بلیط هواپیما می‌کند. در اوایل نوامبر ۱۹۹۲ در شهر هایلبرون (Heilbronn) ملاقاتی میان ایاد، جراده و شاهد چهاده (Chehade) که نماینده سازمان امل در آلمان و سایر کشورهای اروپایی و نیز رئیس اتحادیه «همبستگی لبنان» است، انجام می‌گیرد. ایاد در حضور چهاده شرکت خود در برنامه‌ریزی عملیات و نیز افراد شرکت‌کننده را (تا آنجایی که او از آن‌ها مطلع بود) توضیح می‌دهد و دوباره درخواست پول می‌کند که درخواست او دوباره رد می‌شود. ایاد در ۹ دسامبر ۱۹۹۲ در یک خانه پناهندگی که او و خانواده‌اش

در آنجا زندگی می کردند، دستگیر می شود. اتریس در ۱۷ اکتبر ۱۹۹۲ دستگیر شده بود!

۱ . گزارش اداره آگاهی فدرال آلمان (BKA)، وضعیت امر، ۱۲/۱۱/۹۲؛ گزارش اداره آگاهی فدرال آلمان (BKA)، وضعیت امر، ۱۳/۱۱/۹۲؛ گزارش سازمان امنیت داخلی کل آلمان (BfV) به دادستان دکتر کورت، ۲۲/۴/۹۳؛ کیفرخواست دادستانی، ۱۷/۵/۹۳؛ گزارش محرمانه گروه کار ایران در سازمان امنیت داخلی کل آلمان، ۲۹/۶/۹۳؛ گزارش سازمان امنیت داخلی کل آلمان (BKA) به دادستانی کل آلمان به دادستان ارشد آقای برونو پوست، ۱۹/۱۲/۹۵؛ حکم دستگیری علی فلاحیان از سوی دادستانی کل آلمان، ۱۴/۳/۹۶ متن حکم ۳۹۵ برگی دادگاه «میکونوس».

BUNDESAMT FÜR VERFASSUNGSSCHUTZ

ca.: AGI 21-247-S-350 070 - 220/95

50445 KÖLN, dec 19. Dezember 1995

Postfach 10 05 53 Telefax (0221) 796365
Fernruf (0221) 792-3149 Telex 8882211

An den
Generalbundesanwalt beim
Bundesgerichtshof
z. Hd. Herrn Oberstaatsanwalt JOST
Postfach 2720

76014 Karlsruhe

گزارش اداره کل حراست از قانون اساسی آلمان
یهدادستانی کل آلمان درباره دخالت واواک در ترور برلین

Betr.: Strafsache gegen AMIN und andere wegen Verdachts des Mordes u.a. (sog. "Mykonos"-Verfahren)

hier: Ergänzung der Behördenauskünfte
1) vom 22.04.1993
Az.: V C 11-247-S-350 070-146/93,
S. 6 Ziffer 1.5
2) und vom 21.04.1995
Az.: AGI 21-247-S-350 070-98/95

Bezug: Gespräch am 29.11.1995

In Ergänzung der oben genannten Behördenauskünfte ist das Bundesamt für Verfassungsschutz nunmehr aufgrund einer erst Ende November dieses Jahres gerichtsverwertbar erlangten zuverlässigen Erkenntnis, die von derselben Quelle wie die Behördenerklärung zu 2) stammt, in der Lage, folgendes mitzuteilen:

"Ein Arbeitsbereich des Direktorats für Auslandsoperationen des iranischen Ministerium für Information und Sicherheit (Wesarat-e Etala'at Wa Amnijat) war direkt in den Mordanschlag auf Kurdenführer am 17. September 1992 in Berlin verwickelt. Dieser Bereich, der für Mordanschläge verantwortlich ist und als die Einheit für Sonderoperationen (Amalijat-e Wige) bekannt ist, ist seit langem auf Mitglieder der Demokratischen Partei Kurdistans-Iran (DPK-I) angesetzt. Ein aus diesem Bereich stammendes Team war beispielsweise direkt für die Ermordung des DPK-I-Führers Abdol Rahman GHASSEM-LOU verantwortlich.

Das iranische Ministerium für Information und Sicherheit sandte Anfang September vor dem Mordanschlag ein Team von Teheran nach Berlin. Das Team stimmte sich direkt

اداره کل حراست از قانون اساسی آلمان

شماره پرونده: ۲۲۰/۹۵-۲۵۰۰۷-اس-۲۴۴۷-۲۱ ی گ آ
AGI 21-247-S-350 070-220/95

به :

دادستانی کل آلمان/دادکستری کل آلمان

به دست داستان ارشد آقای یوست (Jost) برسد

صندوق پستی ۲۲۲۰

کالسرورحه (Karlsruhe) کد پستی ۷۶۰۱۴

۱۹ دسامبر ۱۹۹۵

صندوق پستی ۱۰۰۵۵۳

کلن (Köln) ۵۰۴۴۵

تلفن: ۳۱۴۹-۷۹۲ (۰۲۲۱)

تلفن: ۷۹۸۳۶۵ (۰۲۲۱)

تلفن: ۸۸۸۲۲۱۱

موضوع: دعوی جنایی برخلافه امنیت و دیگران، مطمئن به قتل و غیره (پرونده معروف به میکوس)

در اینجا: تکمیل اطلاعات این اداره

۱- مورخ ۲۲/۰۴/۹۳/شماره پرونده: ۱۴۶/۹۳-۳۵۰۰۷-اس-۲۴۴۷-۱۱ ت و (CV)

صفحه ۶، بند ۵-

۲- و گزارش مورخ ۲۱/۰۴/۱۹۹۵-شماره پرونده ۹۸/۹۵-۳۵۰۰۷-اس-۲۴۴۷-۲۱ ی گ آ

در رابطه با: گفتگوی مورخ ۱۹۹۵/۱۱/۲۹

در تکمیل اطلاعات بالا، اداره کل حراست از قانون اساسی اکنون براساس اطلاعات بدست آمده در نوامبر این

سال، که قابل استفاده برای دادگاه میباشد، از همان منبع اطلاعاتی گزارشی دوم (مورخ ۲۱/۴/۱۹۹۵، م) میتواند

مطالب زیر را باطلاع برساند:

" یک تیم از واحد ویژه عملیات خارج از کشور وزارت اطلاعات و امنیت ایران مستقیماً در قتل رهبران کرد

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ دخالت داشته است. این شعبه که مسئول ترورها است، به عنوان واحد عملیات

ویژه معروف میباشد. از منتهای طولانی وظیفه مراقبت از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران را به عهده

دارد. به عنوان مثال، یک تیم از این واحد مستقیماً مسئول قتل رهبر کردها عبدالرحمان قاسم

میباشد.

وزارت اطلاعات و امنیت ایران در اوائل سپتامبر، پیش از واقعه ترور، یک تیم از تهران به برلین میفرستد.

تیم مستقیماً با جاسوس مقیم برلین تماس برقرار میکند و به کسب و جمع آوری اطلاعات میپردازد، و سرانجام

برنامه نهائی ترور را تعیین و تصویب میکند.

تیم، پیش از انجام این ترور، از طریق یکی از منابع (جاسوسان م) وزارت اطلاعات و امنیت ایران، که در

تماس مستقیم (Direkt. Kontak) با رهبران کردها بوده است، از اجتناب اعضای حزب دمکرات کردستان ایران،

مطلع و مطمئن میشود. این منبع، بر اساس اطلاعات ما، به هنگام عملیات ترور در رستوران حضور داشته

است. تیم (ترور م)، پس از عملیات، طبق یک برنامه دقیق فرار آماده، برلین را بطرف ایران ترک میکند.

از طرف

(گروهبان والد)

عاملان ترور و برخی از جزئیات

کاظم دارابی

کاظم دارابی متولد ۲۲ مارس ۱۹۵۹ در شهر کازرون ایران است و تبعیت ایرانی دارد. پدرش بازرگان و مادرش خانه دار است. دارابی دوره ابتدایی و متوسطه را به پایان رسانده و دارای دیپلم است. دارابی که از پیروان انقلاب اسلامی بنیادگرای است، پس از انقلاب اسلامی، در اواخر سال ۱۹۷۹ یا در تاریخ یکم آوریل ۱۹۸۰ با هدف تحصیل به آلمان می‌آید و در برلین به کلاس زبان می‌رود. او، پس از یک دوره شش ماه کارآموزی (از سپتامبر ۱۹۸۰ تا مارس ۱۹۸۱) به منظور کسب مدرک لازم برای تحصیل در مدارس عالی و دانشگاه‌های آلمان در شهر هاگن (Hagen) درس می‌خواند و در این مدت در همان اطراف نیز سکونت می‌کند.



عاملان ترور، از راست به چپ: کاظم دارابی، عضو وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا.ا، عباس رایلی تیر خلاص‌زن، یوسف امین نگهبان در ورودی، فرد چهارم ناشناس در کارگاه اتو کشی دارابی و ایاد.

دارابی از ۲۱ ژوئیه تا ۱۴ اکتبر ۱۹۸۲ بر اساس حکم دادگاه (مبنی بر اخراجش از آلمان) در زندان ویژه اخراجیان به سر می‌برد؛ اما ایران به نفع دارابی و با موفقیت در این امر دخالت می‌کند و سرانجام موفق می‌شود از اخراج او از آلمان جلوگیری کند. دارابی در اوایل ۱۹۸۳ به منظور شروع تحصیل در رشته مهندسی ساختمان، به برلین می‌آید و برای ترم زمستانی سال ۱۹۸۳/۸۴ در مدرسه عالی فنی برلین، ثبت نام می‌کند. او در اواخر سال ۱۹۸۵ با خواهر شریک بعدی‌اش (ادنان ایاد) ازدواج می‌کند. دارابی صاحب سه فرزند، دو دختر (هشت و شش ساله) و یک پسر (۵ ساله) است. دختر بزرگ او فلیچ است. دارابی از سال ۱۹۸۲ در «انجمن اسلامی دانشجویان- برلین غربی» (VIS) که از پیروان رژیم ایران است، فعالیت دارد. او از سال ۱۹۸۴ عضو هیئت رئیسه این انجمن است. او همچنین در تشکیلات سراسری این انجمن در اروپا «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا» (UISA) در سمت رهبری فعال بوده است. او در مسجد امام جعفر صادق دارای نقش مهمی بود؛ اما موفقیت تحصیلی دارابی بسیار اندک است. به گونه‌ای که دانشگاه او را به دلیل شرکت نامرتب در کلاس و رد شدن در امتحانات میان دوره‌ای در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۷ از مدرسه عالی اخراج می‌کند. دارابی علیه این تصمیم به دادگاه شکایت می‌کند و موفق شده و دوباره در ترم تابستانی ۱۹۸۸ وارد مدرسه عالی می‌شود. او در اکتبر ۱۹۸۸ یک فروشگاه مواد غذایی به مبلغ ۸۵ هزار مارک در خیابان وِزِر (Weser) در منطقه نویکلن (Neuköln) برلین، خریداری می‌کند. برای ما (دادگاه) معلوم و مشخص نیست که او این مبلغ را از کجا آورده است. از آنجا که دارابی در آن زمان اجازه کسب مستقل نداشت، این مغازه را با کمک (شاهد) آیادمیر (Ayademir) به عنوان مدیر فروشگاه، می‌گرداند. پس از آنکه این فروشگاه مواد غذایی در اواسط ۱۹۸۹ در اثر آتش‌سوزی از میان رفت، شاهد ادنان ایاد در سال ۱۹۹۰ فروشگاه را از دارابی می‌خرد. اما دارابی همچنان در آنجا کار می‌کرد تا اینکه ایاد آن را در اواخر ۱۹۹۰ فروخت. دارابی از اول ژانویه ۱۹۹۱ سهام‌دار غیررسمی شرکت اتوکشی ادنان ایاد و از سال ۱۹۹۲ سهام‌دار رسمی آن می‌شود. او ماهانه ۷۰۰۰ مارک حقوق می‌گرفت. دارابی در ۱۹ ژانویه ۱۹۹۱ اجازه اقامت رسمی می‌گیرد و در ۲۹ مه ۱۹۹۱ به او پروانه کسب مستقل داده می‌شود. او تحت نام شرکت «دارابی و ایاد»

کالاهای گوناگون، از پسته تا لباس، در ایران خریداری می‌کرد و در برلین و سایر نقاط می‌فروخت. اینکه او تا چه اندازه به امور تحصیلی‌اش نیز می‌پرداخت ناروشن است. او تحصیلات خود را به پایان نرساند. دارابی در ۸ اکتبر ۱۹۹۲ موقتا بازداشت و بنا بر حکم قاضی تحقیق دادگستری کل آلمان از ۹ اکتبر ۱۹۹۲ در بازداشت دائمی به سر می‌برد. دارابی دارای سوء سابقه نیست.

اقامت دارابی در آلمان

اداره پلیس بنا بر حکم اخراج مورخ اول ژوئن ۱۹۸۲ (در آن زمان) دارابی را فرا می‌خواند تا خاک آلمان را ترک کند. در همین رابطه عده دیگری از ایرانیان نیز از آلمان اخراج شدند. سفارت ایران در بن در این موضوع دخالت می‌کند و با اعمال نفوذ در بالاترین سطوح (وزارت امور خارجه آلمان و دفتر نخست‌وزیری ایالت راینلند-فالتز در Rheinland-Pfalz) موفق می‌شود از اخراج بخشی از ایرانیان جلوگیری کند و قرار می‌شود هر کدام از آن‌ها متناسب با وضعیت شخصی و تحصیلی‌شان تا پایان تحصیلات در آلمان بمانند. یکی از این افراد دارابی بود. اینکه سفارت ایران در بن به نفع دارابی دخالت می‌کند و برای او اجازه اقامت موقت و مشروط می‌گیرد، به این دلیل قابل توجه است؛ زیرا برای اخراج دارابی هیچ مانع حقوقی‌ای وجود نداشت. دارابی در آن زمان هم مجرد بود و هم تحصیلاتش را هنوز شروع نکرده بود. او دوران آمادگی کالج را می‌گذراند. این موضوع در حکم اخراج او نیز مورد تایید قرار گرفته است.



Botschaft der Islamischen
Republik Iran - Bonn

Eing. 10. SEP. 1987	20
Tab. Nr.	IRN
Anl.	Bsp.

23 / 240-1 / 2094

VERBALNOTE

Die Botschaft der Islamischen Republik Iran beehrt sich, dem Auswärtigen Amt unter Bezugnahme auf seine Verbalnote 514-516.20 vom 26.06.1987, betreffend die Umwandlung der Duldung in eine Aufenthaltserlaubnis für iranische Studenten, folgendes höflichst mitzuteilen:

Die Botschaft erlaubt sich, das Auswärtige Amt ergänzend auf folgende Schwierigkeiten, mit denen die betreffenden Studenten konfrontiert sind, aufmerksam zu machen:

1- Die Studenten [REDACTED] aus Hamburg, Kazem Darabi aus Berlin und [REDACTED] aus Braunschweig haben aufgrund der Duldung keine Visa erhalten, während der Ferien auf dem Landwege nach Iran zu reisen.

2- Die Duldungs-Inhaber müssen von den zuständigen Ausländerbehörden eine Wiedereinreise-Zusicherung bekommen, falls sie ins Ausland reisen oder ihre [REDACTED] n wollen.

Die Studenten [REDACTED] aus Göttingen und [REDACTED] die beantragte Genehmigung erhalten. Der [REDACTED] eine 30tägige [REDACTED] haben nicht erwaltungs [REDACTED]

نامه رسمی سفارت ایران در مین در دفاع از کاظم دارابی برای جلوگیری از اخراج او پس از حوادث شهر ماینس از طرف پلیس آلمان

3- Die Duldung in die Bundesrepublik Deutschland bei der Einreise in die Bundesrepublik Deutschland menschenerniedrigendes Verhalten der G [REDACTED] tagen. Meistens müssen sie bei-seite fahren und [REDACTED] undenlange Befragung der Beamten er-duiden; betroffen hiervon waren bisher die Studenten [REDACTED]

سفارت ایران در شهر بن (Bonn) با اقامت دارایی در آلمان اهداف ویژه‌ای را دنبال می‌کرد. سفارت ایران در نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۶ و نامه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۸۷ تلاش می‌کند برای دارایی و سایر دانشجویان ایرانی که برای آن‌ها اجازه اقامت موقت و مشروط دریافت شده بود، اجازه اقامت رسمی و دائمی بگیرد. دلیل این امر از نظر دادگاه آمادگی دارایی برای خدمت در جهت اهداف جمهوری اسلامی بوده است. دارایی از مومنان و پیروان انقلاب اسلامی ایران است. او عضو «سپاه پاسداران» بود. بنا بر اظهارات شاهد پروفیسور دکتر اشتاین باخ، سپاه پاسداران یک واحد ویژه بنا شده بر اصول انقلاب اسلامی ایران است و وظیفه آن «مقدم بر هر چیز» دفاع از اهداف اسلامی انقلاب در برابر مخالفان در درون و صدور انقلاب اسلامی به بیرون و پشتیبانی از مبارزات مسلمانان جهان و مبارزه علیه ضد انقلاب است. مبارزات سپاه پاسداران نه صرفاً ایدئولوژیک بلکه با اعمال قهر و خشونت همراه است. شاهد حسینی، عضو هیئت رهبری حزب دموکرات کردستان ایران، می‌گوید اولین حمله سپاه پاسداران به کردستان ایران در آگوست ۱۹۷۹ موجب کشته شدن هزاران نفر شد. اظهارات آقای گرونه والد (Grunewald) کارمند سازمان امنیت داخلی کل آلمان (BfV) مؤید وابستگی دارایی به سپاه پاسداران است. اطلاعات آقای گرونه والد از منبعی است که سال‌ها اخبار قابل اطمینان به او گزارش می‌کند و دادگاه این اطلاعات را می‌پذیرد. زیرا صحت آن‌ها در موارد دیگر نیز تایید شده است.

شاهد ابوالقاسم مصباحی بر اساس ارتباطش با سرویس اطلاعاتی ایران دارای اطلاعاتی وسیع در رابطه با امور داخلی ایران است. او می‌گوید ایران «اندکی پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹» افراد سپاه پاسداران را به منظور کمک و پشتیبانی از پیروان اندک رهبر انقلاب خمینی با اهدافی ویژه به آلمان فرستاد. اینکه دارایی در اواخر سال ۱۹۷۹ یا اول آوریل ۱۹۸۰ یعنی در همان محدوده زمانی یادشده به آلمان می‌آید، در این تصویر می‌گنجد. همچنان‌که از نامه وزارت آموزش و پرورش ایالت برلین به دارایی (مورخ ۱۴ اگوست ۱۹۸۰) منتج می‌شود، مدرک تحصیلی او در تطابق با کلاس دهم دبیرستان در آلمان بوده است. به این دلیل او از اول سپتامبر ۱۹۸۱ در کالج مدرسه عالی فنی شهر هاگن (Hagen)، آلمان به منظور کسب مدرک لازم برای تحصیل در

یک مدرسه عالی فنی ثبت نام می‌کند. برگ درخواست دارایی برای پذیرش کالج و نیز گواهینامه‌های مربوط به ثبت نام او در دوره زمستانی ۸۲- ۱۹۸۱ و دوره تابستانی سال ۱۹۸۲ مبین این امر هستند. تسلط دارایی به زبان آلمانی بسیار اندک است. او از هنگام ورودش به آلمان در مدرسه زبان هارتناک (Hartnack-Schule) از دوم آوریل ۱۹۸۰ تمام روز در کلاس «آلمانی برای خارجی‌ان» مشغول فراگیری زبان آلمانی بوده است. دادگاه از مجموعه این واقعیات چنین نتیجه می‌گیرد که برای اقامت دارایی در آلمان دلایل مربوط به جاسوسی مقدم بوده‌اند، همچنان که فعالیت‌های او نیز نشانگر و مبین این امر هستند.

وزارت آموزش پرورش
کمیسیون تحقیقات
فرمانده استخبارات نمایی جمهوری اسلامی
فرمانده استخبارات سازمان اطلاعات و امنیت ملی
شماره ثبت: ۶۸۰ تاریخ: ۱۳۵۹
۱۳۵۹

دارابی و «هفته سبز» (GrüneWoche)

دارابی در ژانویه ۱۹۹۱ به عنوان ثبت نام کننده و مسئول غرفه ایران در نمایشگاه سالانه محصولات کشاورزی و دامپروری معروف به «هفته سبز» در شهر برلین، خود را به سازمان نمایشگاه‌ها معرفی و برای ایران تبلیغ می‌کند. بنا بر اظهارات (شاهد) خانم واتس (Watz)، کارمند بخش امور اداری نمایشگاه‌ها، دارابی که علاقه‌مند به شرکت در این نمایشگاه بود و کالت‌نامه لازم از سوی کنسولگری ایران را (همچنان که ادنان ایاد نیز این موضوع را تایید می‌کند) بدون بررسی و کنترل و بسیار سریع تهیه کرد. این و کالت‌نامه که از نظر خانم واتس به گونه‌ای غیر عادی وسیع بوده است، به دارابی اختیارات تام و اجازه می‌داد از نام و پرچم ایران استفاده کند. چنین و کالت‌نامه‌هایی معمولاً به اداره امور نمایشگاه اطمینان می‌دهند که شرکت معرفی شده، شرکتی معتبر است و تمام بررسی‌های اداری لازم و ضروری در این زمینه‌ها انجام گرفته‌اند؛ اما هیچ یک از این دو مورد شامل دارابی نشده است. دارابی حتی اجازه و جواز برای کسب مستقل را نیز نداشته است. خانم وکیل دارابی در ۲۹ مه ۱۹۹۱ نزد پلیس برای او درخواست لغو چنین محدودیتی را می‌دهد. به این دلیل (شاهد) خانم واتس به درستی اظهار می‌دارد که صدور چنین و کالت‌نامه‌ای برای دارابی از سوی سرکنسولگری ایران، بسیار غیر عادی و غیر قابل فهم است. در این رابطه از یک شرکت معتبر یا نهادی نیز ابدا نمی‌توان سخن گفت. دارابی از اواخر سال ۱۹۸۸ و اوایل ۱۹۸۹ مشترکاً همراه با شاهد آیدمیر، یعنی با رئیس رسمی اتحادیه مسجد امام جعفر صادق، یک فروشگاه کوچک مواد غذایی را در خیابان وِزِر (Weser) در منطقه نویکلن (Neuköln) برلین اداره می‌کرد. این فروشگاه چند ماه بعد دچار آتش‌سوزی می‌شود و به کلی می‌سوزد و همچنان که آقای آیدمیر اظهار می‌دارد که این فروشگاه در اواخر سال ۱۹۹۰ پس از واگذاری به شاهد ادنان ایاد فروخته می‌شود. بنابراین در زمان برگزاری «هفته سبز»، دارابی اعترافات یوسف امین در پروسه تحقیقات، مبنی بر اینکه او در نوامبر ۱۹۹۱ از دارابی یک کارت شناسایی نمایشگاه برای «هفته سبز» دریافت داشته است که در رابطه با همین مسائل مربوط به تعیین وضعیت شرکت در «هفته سبز» قرار دارد. در اینجا مسئله مربوط می‌شود به «هفته سبز» سال ۱۹۹۲

که در اول ژانویه ۱۹۹۲ برگزار شده است؛ زیرا بنا بر شهادت خانم واتس و بر اساس روند کار آنها، کارت‌های شناسایی نمایشگاه در پایان سال ماقبل شروع نمایشگاه در اختیار صاحبان غرفه‌ها قرار داده می‌شود.


Trau 645621

**Application Form
International Green Week
Berlin 1991**

Application deadline 20.8.90	Customer number 1
Name/Applicant of invoice Herr Kazem Darabi	Telephone 853 93 06 Telefax 693 88 29
Address 1 Berlin 31, Dettmolder Straße 6A	
My/our Berlin representatives Generalkonsulat der Islamischen Republik Iran	Telephone 471 0276
Address 1071 Berlin, Stavanger Straße 23	
Exhibitor if not the same Export-Import Ayad	Telephone 182 908 4060 Telefax 182 908 4060
Address 1071 Berlin, Stavanger Straße 23	
Responsible official Herr Kazem Darabi	Telephone 182 908 4060 Telefax 182 908 4060
Type of business <input type="checkbox"/> Manufacturer <input type="checkbox"/> Trading company <input type="checkbox"/> Manual and skilled trades <input type="checkbox"/> Services <input type="checkbox"/> Other	
Do you wish to participate on behalf of the following <input type="checkbox"/> Yes <input type="checkbox"/> No	
I hereby declare that I am participating with my own personal means	
I hereby declare that the goods shown in the exhibition are of my own production and that I am the sole manufacturer of the goods shown in the exhibition	
General food, fruits	
Important: I declare that I am free of all other obligations in the exhibition area of the 1st floor and that the goods shown in the exhibition are of my own production and that I am the sole manufacturer of the goods shown in the exhibition	
Maximum 12 m ² Required area: 30 = 50 m² Product group: 1	
I hereby declare that I am participating in the exhibition with my own personal means and that I am the sole manufacturer of the goods shown in the exhibition	
Berlin, 22.1.1991 Place and date: _____ Signature: _____ Name of the exhibitor: _____	
For non-registered firms who is the proprietor? Do not complete this section	
10 x 4 m = 40 m ² 7.5 m ² 2 3 4 160 m ² 10	

AMK Berlin
Ausstellungs-Messe-Kongress-GmbH

Messezentrum 22
D-1000 Berlin 10
Telephone: (030) 30 38-0
Durchwahl: 30 38 20 28 / 20 27
Fax 030/30 38-23 25
Tx 1 82 908 4060 d
Tr 308 711 amko d



**International Green Week
Berlin 1991**
January 25-February 3

Halle 226	Stand-Nr. 17
Zwischenbescheid	
Standbestätigung	
23 1191	

برگ درخواست برای غرفه با مهر و امضای سرکنسولگری ج.ا.ا. در برلین



Generalkonsulat der Islamischen
Republik Iran
Berlin

An die
Ausstellungs-Messe-Kongreß-GmbH
AMK Berlin
Postfach 191740
Messedamm 22
1000 Berlin 19

Berlin, den 21. Januar 1991

Sehr geehrte Damen und Herren!

Das Generalkonsulat der Islamischen Republik Iran in Berlin bestätigt hiermit, daß Herr Kazem Darabi bevollmächtigt ist, alle in Zusammenhang mit der Teilnahme der Islamischen Republik Iran an der Grünen Woche Berlin vom 25.1. - 3.2. 1991 stehenden organisatorischen Fragen zu klären.

Mit freundlichen Grüßen

M. Amal Farid
Konsul
جمهوری اسلامی ایران
BERLIN

× × × ×
× نامه رسمی سرکنسولگری جمهوری
× اسلامی ایران به دفتر اداره کل برگزاری
× نمایشگاهها در برلین در رابطه با برگزاری
× هفته سبز (نمایشگاه محصولات کشاورزی)
× و اینکه کاظم دارابی از طرف آن نمایندگی
× مأموریت دارد کلیه امور مربوط به شرکت
× جمهوری اسلامی ایران در آن نمایشگاه
× را برنامه ریزی و سازماندهی کند.
× × × ×

معاملات املاک برای سرکنسولگری ج.ا.ا. در برلین

سرکنسولگری ایران در برلین ابتدا در بخش غربی شهر قرار داشت و در سال ۱۹۸۷ بنا بر اظهارات رئیس پیشین اداره امنیت ایالت برلین (LFV) شاهد آنوسک به دلیل فعالیت‌های جاسوسی از سوی متفقین تعطیل شد. سرکنسولگری بعداً در سفارت ایران در برلین شرقی مستقر شد. سرکنسولگری در اوایل ۱۹۹۰ به دارایی ماموریت می‌دهد برای آن‌ها یک ساختمان ویلایی خوب به عنوان محل جدید کنسولگری جستجو کند. دارایی با بنگاه معاملات ملکی ارباس (Erbas) تماس می‌گیرد و این بنگاه نیز ویلاهایی را به دارایی عرضه می‌کند. دارایی مذاکرات و معاملات را نه به نام خودش بلکه به نام کنسولگری انجام می‌دهد و همواره با رفتارشان نشان می‌داد که ماموریت او از سوی سرکنسولگری جمهوری اسلامی است. همچنان که آقای ارباس بیان می‌کند، رفتار دارایی حاکی از آن بود که او افراد مهمی را (در آنجا) می‌شناسد. یکی از خانه‌های ویلایی عرضه شده توسط آقای ارباس در بخش داهلم برلین (Dahlem) در خیابان پودبیلسکی آله (Podbielskiallee) قرار دارد و محل سرکنسولگری ایران (اکنون در همان خیابان پودبیلسکی آله) شماره ۶۷ است.

ساختمان مسجد

دارایی در برلین در هماهنگی با سرکنسولگری ایران در جستجوی قطعه‌ای زمین برای ساختمان یک مسجد بوده است. در یک گفت‌وگوی تلفنی در ۲۴ آگوست ۱۹۹۱ میان دارایی و سرکنسول ایران در برلین آقای امانی فرانی که توسط اداره کل امنیت داخلی آلمان (BfV) در ارتباط با تدابیر دیگری علیه دارایی و بر اساس اصل ۱۰ قانون اساسی، مورد شنون قرار گرفته است، کنسول از کاظم می‌پرسد که آیا زمین را برای مسجد پیدا کرده است یا خیر. دارایی در پاسخ می‌گوید او به دنبال قطعه زمینی به مساحت هزار متر مربع بوده و چند بنگاه معاملات ملکی را مامور این کار کرده است. دادگاه در مورد هویت طرفین گفت‌وگوکننده هیچ تردیدی ندارد؛ زیرا آقای گرونه والد (کارمند

BFV) اظهار داشت که یک کارشناس با تجربه و متخصص شناخت صدا به او اطمینان داده است که او (کارشناس) صدای هر دو نفر را از مکالمات تلفنی بسیار زیاد دیگری می‌شناسد و می‌تواند فوراً هویت آن‌ها را مشخص کند. دو روز بعد در ۲۶ آوریل ۱۹۹۱ دارایی با شاهد ارباس (معاملات املاک) تلفنی صحبت می‌کند که این صحبت نیز شنود و ضبط شده است. در این گفت‌وگو دارایی از ارباس درباره یک قطعه زمین برای ساخت یک مسجد پرسش می‌کند و اظهار می‌دارد پول لازم برای این منظور از فروش مسجد فرانکفورت تامین خواهد شد. ارباس که در بازجویی اولیه‌اش انکار می‌کرد با دارایی در رابطه با قطعه زمینی برای ساخت یک مسجد گفت‌وگویی انجام داده باشد، سرانجام محتوای این گفت‌وگوها را تایید کرد و به این ترتیب صحت محتوای گفت‌وگوی تلفنی این دو، که توسط ارزیاب اداره کل امنیت آلمان انجام گرفته بود، تایید شد.

سازماندهی اجتماعات

بنا بر گزارش اداره امنیت داخلی ایالت برلین، دارایی در ۸ ژوئن ۱۹۹۰ و به مناسبت اولین سالروز فوت خمینی یک جلسه بزرگ در خیابان اشتروم (Strom) در منطقه تیرگارتن (Tiergarten) برلین با کمک و همکاری حزب‌الله برگزار می‌کند. این امر در تطابق با اظهارات ایاد در جلسه بازپرسی او است که گفت: دارایی رئیس حزب‌الله در برلین است و این امر را هر کسی در اینجا می‌داند.

در چهار عکسی که در این یادبود گرفته شده‌اند (و در پشت دو قطعه از آن‌ها با دست خط یادداشت شده است که این عکس‌ها به مناسبت یادبود سالروز فوت خمینی هستند) در ترکیب‌های متفاوت از جمله دارایی، امین، رایل و نیز شاهدان عبدالله، حسن و حیدر همدانی دیده می‌شوند. این عکس‌ها در یک کیف دستی متعلق به رایل در شهر راینه کشف و ضبط شده‌اند.

شاهد وهابی اظهار داشته است که دارایی به عنوان رئیس و مسئول مسجد امام جعفر صادق، به مناسبت برگزاری روز عزاداری عاشورای سال ۱۹۹۱ در خیابان اشتروم

در منطقه تیرگارتن، سالنی با ظرفیت ۶۰۰ نفر اجاره کرد و وهابی را مامور تهیه غذا برای تمام شرکت کنندگان کرد. مخارج غذا و نوشابه نیز توسط دارابی پرداخت شده است. وهابی در برابر این پرسش که دارابی این پول را از کجا می آورده است، اظهار داشت در این مورد چیزی نمی داند. این امر در تطابق زمانی و محتوایی با گفت و گویی است که دارابی در ۹ سپتامبر ۱۹۹۱ با کنسول امانی فرانی انجام داده و توسط اداره امنیت ایالت برلین (در رابطه با تدابیری علیه دارابی) مورد شنود قرار گرفته است. دارابی در این گفت و گوی تلفنی می گوید که مسئله مربوط به سالن حل شد و اینکه او این موضوع را به میرخانی نیز اطلاع داده و میرخانی در آن زمان سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در برلین بوده است. این تلفن نشان می دهد که دارابی با خود سرکنسول نیز در ارتباط بوده است ...

فعالیت های دانشجویی دارابی

دارابی هم در انجمن «دانشجویان مسلمان در برلین غربی» (VIS) و هم در تشکیلات سراسری این انجمن ها «اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان در اروپا» (UISA) که حدود ۳۰ کانون دانشجویی را در بر می گیرد، دارای موقعیت رهبری بوده است. این اتحادیه (UISA) و انجمن های عضو در اروپا (VIS) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۷۹ توسط ج.ا. ایران تبدیل به یک سازمان تبلیغاتی برای رژیم شدند تا نوع حکومت مذهبی ایران را در سراسر دنیا گسترش دهند. شاهدان روزی طلب، ثابت، عاملی، بهمن برنجیان و زواره که خود از اعضای (VIS) هستند، این امر را تایید می کنند و اظهار می دارند فعالیت های سازمان شامل انجام تظاهرات با اهداف و انگیزه های سیاسی و مذهبی و اعمال نفوذ مذهبی از راه پخش کتاب، روزنامه و اعلامیه است. اما UISA و انجمن های عضو آن (VIS) فقط در خدمت این اهداف نیستند؛ بلکه بنا بر اطلاعات سازمان امنیت داخلی کل آلمان (شاهد گروه والد) و نیز گزارشات اداره امنیت ایالت برلین (شاهد آنوسک) و نیز اطلاعات و اظهارات شاهد مصباحی (شاهد C)

جمع‌آوری اطلاعات، جاسوسی، شناسایی مخالفان و اقدام علیه افراد اپوزیسیون ایران نیز از جمله وظایف این انجمن‌ها بوده است. به این دلیل UISA و اعضای کانون‌هایش با گروه‌های اسلامی - رادیکال و به‌ویژه حزب‌الله و با مراکز رسمی ایران (مانند سفارت، سرکنسولگری) دارای روابط و همکاری‌های بسیار نزدیکی هستند.

واقعیات نشان می‌دهند که UISA یک منبع ذخیره پرسنلی برای سازمان امنیت ایران و برای فعالیت‌های جاسوسی و تبلیغاتی‌اش است. شاهد مصباحی اظهارات تکمیل‌کننده‌ای در این مورد در اختیار دادگاه گذاشته است. او در رابطه با UISA دارای اطلاعات ویژه‌ای است؛ اطلاعاتی که نتیجه تجربیات شخصی خود او هستند. مصباحی از سال ۱۹۷۹ به عنوان دانشجو در پاریس، سپس به عنوان رئیس بخش سرویس جاسوسی ایران در سفارت ج.ا.ا. در فرانسه و پس از اخراجش از فرانسه (سال ۱۹۸۴ به دلیل فعالیت اطلاعاتی - امنیتی) تا سال ۱۹۸۵ به عنوان مسئول هماهنگی ایستگاه‌های اطلاعاتی رژیم در اروپای غربی بوده است. موقعیتی که اصولاً از وظایف کنسولگری‌ها است. بنا بر اظهارات مصباحی تا سال ۱۹۸۳ هر کس خودش تصمیم می‌گرفت که آیا می‌خواهد برای ایران فعالیت اطلاعاتی - امنیتی بکند یا خیر. UISA از سال ۱۹۸۴ در اختیار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (که تحت تسلط سپاه پاسداران است) قرار گرفت. این اتحادیه از آن زمان به بعد، برای اداره اطلاعات و امنیت سپاه پاسداران کار می‌کند و کادرهای رهبری‌اش از سوی رهبر انقلاب (آیت‌الله خمینی) تعیین می‌شدند. با تشکیل و پایه‌گذاری واواک، UISA بخشی از دستگاه اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی شد و از آن زمان به بعد کادرهای رهبری‌اش توسط واواک تعیین و نصب می‌شوند؛ اما برای رعایت ظاهر امر، این رهبری (به اصطلاح) از سوی اعضای آن انتخاب می‌شوند.

دارایی از سال ۱۹۸۲ عضو VIS و دارای روابط دوستانه‌ای با سفارت ایران بوده است. رابطه دوستانه‌ای که شاهد ثقفی (Saghafi) تلاش کرد با بیان اینکه تمام اعضای UISA دارای چنین رابطه‌ای بوده‌اند، آن را عادی جلوه دهد. دارایی در برلین فعالیت‌های مهمی انجام می‌داد؛ جلسات را تدارک می‌دید و سخنران دعوت می‌کرد. دارایی از ۵ ژوئیه ۱۹۸۴ عضو هیئت رئیسه VIS می‌شود (اعترافات بهمن برنجیان، زواره و نیز برگ ثبت و معرفی VIS در نزد پلیس برلین) و سپس به عنوان رئیس UISA در

اروپا، مسئول روابط عمومی، برنامه‌ریزی و نیز برگزاری جلسات و تظاهرات بوده است (اعترافات بهمن برنجیان). او تا زمان بازداشت در ۸ اکتبر ۱۹۹۲ برای VIS فعالیت می‌کرده است. VIS در سال ۱۹۹۴ پس از آنکه دیگر کسی حاضر به پذیرش مسئولیت ریاست و رهبری‌اش نشد، منحل شد (تظاهرات آنوسک، اداره امنیت داخلی ایالت برلین و زواره عضو هیئت رئیسه مرکز توحید اسلامی - برلین).

شاهد مصباحی، اطلاعات سازمان امنیت داخلی کل آلمان و نیز اطلاعات اداره امنیت ایالت برلین درباره UISA و انجمن‌های عضویش را تایید می‌کند. مصباحی در مقام پیشین‌اش به عنوان هماهنگ‌کننده فعالیت‌های اطلاعاتی - امنیتی ج.ا.ا. در اروپا از جمله مسئول سازمان‌ها و تشکیلات اسلامی نیز بوده است. او به این دلیل، چندین بار به سرکنسولگری ایران در هامبورگ می‌رود. کنسولگری ج.ا.ا. در هامبورگ در آن زمان، توسط آقای فرهادنیا، عضو سرویس جاسوسی ایران، اداره می‌شد. فرهادنیا، علاوه بر انجام وظایفی که معمولاً یک سرکنسول انجام می‌دهد با گروه‌های بنیادگرایی چون حزب‌الله تماس داشت و اطلاعات مربوط به امور جاسوسی را جمع‌آوری می‌کرد. مصباحی در این رابطه اظهار داشته است که در حین (حداقل) سه گفت‌وگو میان او و سرکنسول ج.ا.ا. در هامبورگ، دارایی بدون اجازه وارد اتاق شده و آهسته در گوشی با فرهادنیا صحبت کرده است. این حقایق همگی مؤید رابطه بسیار نزدیک کاظم دارابی با مقامات سیاسی - امنیتی ج.ا.ا. است.

سمت رهبری در مرکز توحید اسلامی

دارابی در سال ۱۹۸۹ فرد دوم هیئت رئیسه «مرکز توحید اسلامی» در خیابان رایشن‌برگر (Reichenberger) شماره ۱۲۵ در منطقه کرویتسبرگ (Kreuzberg) برلین بوده است. فرد اول هیئت رئیسه، شاهد زواره است. مرکز توحید اسلامی در سال ۱۹۸۷ پایه‌گذاری شد. بنا بر اساسنامه مرکز، وظیفه مرکز توحید اسلامی نه تنها انجام فرائض دینی بلکه (از جمله) تماس و همکاری با اتحادیه‌های اسلامی برلین نیز است، تا از این

راه انجام فرائض دینی بهتر انجام گیرد و برای یک آینده مشترک کار شود. مرکز توحید اسلامی از انجمن‌های اسلامی جدیدالتأسیس پشتیبانی می‌کند؛ همکاری با آن‌ها را گسترش می‌دهد و برای انجام امور مسلمانان (در برلین) نمازخانه، مدرسه، مراکز آموزشی و مسجد ایجاد می‌کند و نیز مراکزی برای تجمع با دگراندیشان به وجود می‌آورد. اما این امور تمام فعالیت‌های مرکز توحید اسلامی نیست. این مرکز نیز (مانند مرکز اسلامی هامبورگ) از یک سو در خدمت گسترش افکار اسلامی بنیادگرایانه به مفهوم تأسیس یک «حکومت الهی» تام‌گرا است و از سوی دیگر به جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی می‌پردازد. علاوه بر دارایی، سایر فعالان مرکز توحید اسلامی نیز برای رسیدن به این اهداف، وابسته به VIS بودند. مرکز توحید اسلامی حدود سال ۱۹۹۰ به فعالیت‌هایش پایان داد؛ زیرا مسجد امام جعفر صادق در خیابان کلنی (Kolonie)، در منطقه وِ دینگ برلین، که محل رفت و آمد شیعیان بنیادگرا است، همین وظایف را به عهده گرفته است. واقعیاتی که در بالا بیان شدند، از یک سو نتیجه بررسی اسناد مربوط به ثبت اتحادیه‌ها (در دادگستری امور اداری منطقه شارلوتنبورگ) است و از سوی دیگر بر اساس اظهارات شاهدان گروندوالد (مامور سازمان امنیت داخلی کل آلمان، پ.د.) و آنوسک (مامور سازمان امنیت داخلی ایالت برلین، پ.د.) درباره شروع و پایان کار مرکز توحید اسلامی و همچنین براساس اطلاعات کارشناسانه شاهد پروفیسور دکتر اشتاین باخ و نیز اظهارات شاهدان بهمن برنجیان و مصباحی است ...

جمع‌بندی

واقعیات بالا مبین آنند که دارایی یک فعال مهم و مؤمن برای جمهوری اسلامی در تمام زمینه‌ها بوده است. او استقامت و پایداری سیاسی-ایدئولوژی خود، آمادگی، ایثار، توانایی در سازماندهی و نیز مورد اطمینان بودن خویش را بیش از ۱۲ سال به اثبات رسانده بود. او دارای رابطه‌ای بسیار نزدیک با نمایندگی‌های رسمی ایران و دارای نفوذ بسیار در آنجا بود و برای آن‌ها آماده انجام فعالیت‌های اطلاعاتی-امنیتی (جاسوسی، پ.د.)

بوده است. توانایی و آمادگی دارایی در انجام وظایف سخت و پیچیده و در صورت لزوم اعمال قهر و خشونت از خصوصیات ویژه او هستند. دارایی، براساس شغلش به عنوان کاسب، دارای این امکان بود که بدون ایجاد سوءظن به کارهای جاسوسی بپردازد و در پی تعطیلی سرکنسولگری ج.ا. در بخش غربی برلین، فعالیت‌های جاسوسی آن‌ها را به عهده بگیرد و انجام دهد. او تحت بهانه و استتار انجام امور مذهبی با بنیادگرایان لبنانی‌الاصل نشست و برخاست می‌کرد و از این راه میزان مورد اعتماد بودن و نظر آن‌ها را در مورد حکومت ایران بررسی می‌کرده است. این خصوصیات به دارایی آنچنان کیفیتی دادند که او توانست قتل نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران را «از نظر پرسنی و لجستیکی» آنچنان تدارک ببیند که این ترور بتواند (با کمک و پشتیبانی نیروهایی از درون ایران) با حداکثر شانس موفقیت و حداقل خطر کشف شدن، انجام شود.

انگیزه ارتکاب جرم

انگیزه اصلی و تعیین‌کننده دارایی برای پذیرش و انجام این ماموریت را می‌توان به گونه‌ای قابل اطمینان از فعالیت‌های او برای حکومت ایران و از رفتار و شخصیت او در این ارتباط نتیجه‌گیری کرد. رفتار و شخصیتی که ویژگی‌های آن در بالا به اختصار بیان شدند. بر اساس آن‌ها برای دادگاه جای هیچ‌گونه شک و شبه‌ای وجود ندارد که دارایی این ماموریت را از سوی ج.ا. پذیرفته و آن را انجام داده است؛ زیرا او به عنوان خادم حاضر به خدمت رژیم ایران به دنبال همان علایق و اهداف مربوط به حفظ قدرت سیاسی قدرتمداران ایران بوده و می‌خواسته است رهبران کرد مخالف را نابود سازد. دارایی برای این کار نیازمند دستور و حکم نبود. بررسی مدارک و اسناد جرم وجود چنین دستوری به شخص او را نشان نمی‌دهند. دارایی صرفاً همکار غیراستخدامی و اوآک بود. دارایی هر چند که قبلاً عضو سپاه پاسداران بوده است؛ اما حدود یک سال پس از شروع انقلاب اسلامی به آلمان می‌آید و ساکن اینجا می‌شود. او در اینجا در کنار فعالیت‌هایش برای ج.ا. به تحصیل و تجارت نیز مشغول می‌شود. به این موضوع نیز باید توجه شود که

وظیفه برنامه‌ریزی و اجرای این ترور به عهده سپاه پاسداران نبوده، بلکه واواک بوده است.

اجرای ماموریت

دادگاه بر اساس نتایج اثبات جرم که در اینجا بررسی شد، بر این اعتقاد است که او ماموریت تدارک ترور را در رابطه با امور پرسنلی و لجستیکی دریافت داشته و آن را انجام داده است. دادگاه در این رابطه از اطلاعات شاهد معروف به (شاهد B) استفاده نکرد؛ زیرا نسبت به اعتبار آن‌ها شک و تردید وجود داشت.

دارایی رئیس نیروهای محلی در برلین بود. از این نیرو پس از کنار گذاشتن ایاد، متهمان امین و رایل و نیز متهم فراری حیدر مستقیماً در انجام جرم شرکت داشته‌اند. علی صبرا اتومبیل فرار را خریداری کرده است و متهم اتریس از راه تهیه و تدارک یک پاسپورت برای رایل وظیفه خود را در رابطه با این جرم انجام داده‌اند.

تیم تحت رهبری شریف پس از ورود به برلین و پیش از آنکه شناسایی و تحقیقات دیگری انجام دهد و طرح نهایی ترور را به تصویب برساند، با دارایی تمام امور را بررسی و هماهنگ می‌کند. چنین هماهنگی با دارایی، بر اساس برنامه عمل، الزامی و ضروری بوده است. رهبر تیم باید می‌دانست که کدام یک از امور تدارکاتی در محل انجام گرفته‌اند تا خود بتواند تصمیم بگیرد که سرانجام چه کسی باید در ترور شرکت کند و چه تدابیر دیگری باید اتخاذ شوند. گزارش رسمی سازمان امنیت داخلی کل آلمان به دادگاه (مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵) نیز در برگیرنده این اطلاع است که تیم ضربت با جاسوس مقیم برلین (که نام او ذکر نمی‌شود) امور را هماهنگ کرده است. این اطلاعات سازمان امنیت داخلی کل آلمان از یک منبع اطلاعاتی مورد اعتماد است که سال‌ها همکار سرویس اطلاعاتی دولت آلمان بوده است. این منبع شاهد مصباحی نیست. شاهد گروه والد در یک گفت‌وگوی مفصل و دقیق با افسر راهنمای منبع و نیز با بررسی پرونده او در ۵ فوریه ۱۹۹۶ نسبت به صحت و درستی گزارش‌های او شخصاً متقاعد شده است.



ابوالقاسم مصباحی، شاهد C: تمام ترورها با اجازه خمینی بود و اکنون با اجازه رهبر مذهبی نظام است. عکس: آلوم شخصی

مصباحی همچنین نمی‌دانسته است (امری که عادی است) که آیا نیروهای محلی در آلمان در ارتکاب جرم شرکت داشته‌اند یا خیر. با وجود این، اطلاعات شاهد مصباحی دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا او روش‌ها و شیوه‌های مرسوم تصمیم‌گیری و اجرای چنین ترورهایی را شرح داد. توضیحات و تشریحات او درباره روش‌ها و شیوه‌های ترور به ما امکان داد تا بتوانیم آن‌ها را با روش‌های به کار رفته در میکونوس مقایسه کنیم. این مقایسه، این نتیجه را به دست می‌دهد که ترور میکونوس نیز مانند نمونه‌های دیگر انجام شده است. شاهد مصباحی بیان داشت در چنین ترورهایی سرکنسولگری‌های ایران و نیز نیروهای محلی و تیم ضربت (که از ایران می‌آید) هر یک دارای وظیفه و نقشی جداگانه و ویژه هستند. او اظهار می‌دارد (بنا بر اطلاعات او) در سال ۱۹۹۲ علاوه بر پایگاه مرکزی سرویس جاسوسی ج.ا.ا. در سفارت ایران در شهر بن، کنسولگری ایران در فرانکفورت (که سرکنسول آن عضو و اوآک است) نیز یکی از پایگاه‌های جاسوسی ایران بوده است. رؤسای این پایگاه‌های جاسوسی با «شورای عملیات ویژه» (که همان «واحد عملیات ویژه» است که در گزارش سازمان امنیت داخلی آلمان مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵ از آن یاد

شده است) و اوایک در ارتباط است. اما آن‌ها از هرگونه تماس مستقیم با «تیم ضربت» پرهیز می‌کنند. وظیفه این پایگاه‌ها تدارک امکانات عملیات در محل و آماده کردن امور لجستیکی است. سرکنسولگری‌ها به منظور پرهیز از هرگونه ارتباط با تیم ضربت و به منظور استتار، قاعدتا از یک فرد مورد اطمینان در بیرون کنسولگری (که همکار دستگاه اطلاعاتی در محل است) استفاده می‌کنند. وظیفه همکار (واواک) در محل، تدارک ترور و پشتیبانی از تیم ضربت است تا تیم برای تهیه مسکن یا تهیه اسلحه یا اتومبیل و... مجبور به تماس با بیرون (نماینده‌گی جمهوری اسلامی) نشود. به این ترتیب تیم ضربت نه در هتل، بلکه در خانه‌های شخصی اقامت می‌کند.

بنا بر اظهارات مصباحی در عملیات خارج از کشور عمدتا از وابستگان حزب‌الله استفاده می‌شود. این امر در تطابق با اظهارات شاهدان محمد جراده و جهاده (Chehade) نیز است. آن‌ها از این امر شکایت داشتند که ایران برای انجام چنین عملیاتی همواره از لبنانی‌ها استفاده می‌کند. البته جهاده بعدا در جلسه دادگاه بیهوده تلاش کرد تا اظهارات کاملاً روشنش را (که در حضور کمیسر عالی جنایی، آقای شمانکه، Schmanke، انجام داده بود) تغییر دهد و بگوید که منظور او این بوده است که هموطنان او در این نوع عملیات شرکت نمی‌کنند؛ اما بعدا به ناحق مورد سوءظن قرار می‌گیرند. مصباحی اضافه می‌کند که پس از ورود تیم ضربت به محل عملیات حق تصمیم‌گیری درباره سایر تدابیر لازم با رهبر تیم است. مصباحی می‌گوید خودش از بنی‌هاشمی شنیده است که او (بنی‌هاشمی) پس از انجام عملیات «همچنان که برای اعضای تیم ضربت امری رایج و مرسوم است» با هواپیما به ایران مراجعت کرده است.



عبدالرحمان بنی‌هاشمی، مسلسل‌چی، قتل چهار نفر در برلین، پاداش در تهران: مرسدس بنز آخرین مدل و سهم‌شدن در شرکت‌های پوششی واواک

اظهارات شاهد مصباحی قابل اطمینان هستند. اطلاعات او درباره شیوه و روش‌های رایج تدارک ترور بر اساس فعالیت‌های اطلاعاتی-امنیتی خود او و نقشش در ارتباط با طرح ترورهادی خرسندی است. اطلاعات او در تطابق و هماهنگی با اظهارات امین در رابطه با نقش شریف و دارابی و نیز در تطابق با اعترافات امین است که گفته بود، محمد (که او نیز در عملیات شرکت داشت) به او یک بلیت هواپیما نشان داده است. شاهد مصباحی همواره و به گونه‌ای آشکار و روشن، میان واقعیت‌ها و نتیجه‌گیری‌های منطقی خودش (از پروسه عادی حادثه) فرق می‌گذاشت. او حتی میزان اطمینان به هر یک از واقعیت‌ها و اطلاعات بیان شده را درجه و طبقه‌بندی می‌کرد. این واقعیت که او دچار وسوسه نشد تا مطالب نادرست در اختیار دادگاه بگذارد؛ هرچند می‌دانست چنان مطالبی برای دادگاه بسیار مهم هستند، درجه اعتقاد به شاهد و اطمینان به اظهاراتش را افزایش می‌دهد. اعترافات افراد و گروه‌هایی که در این ترور شرکت داشته‌اند و نیز رفتار آن‌ها مبین این واقعیت است که هیچ سند بلاواسطه‌ای که اثبات کند دارابی دارای حکم مأموریت

شخصی برای این ترور بوده است، وجود ندارد. حتی امین نیز که مستقیماً در ترور شرکت داشته است، از تمام امور اطلاع نداشت. به این دلیل (به عنوان مثال) امین هم اطلاعات دقیق تری از محل تهیه اسلحه‌های جرم یا اتومبیل فرار نداشت. اما دادگاه بر اساس مجموعه اسناد و مدارک و نیز فعالیت‌های اثبات‌شده دارایی در ارتباط با این جرم، اطمینان دارد که دارایی مسئول تدارک این قتل بوده است.

متن فارسی نامه سازمان اطلاعات و امنیت آلمان به دادگاه

از: اداره کل حراست از قانون اساسی آلمان

۱۹ دسامبر ۱۹۹۵

شماره پرونده: ۲۲۰/۹۵-۳۵۰۰۷۰-S-۲۴۷-۲۱/AGI

صندوق پستی ۱۰۰۵۵۳، کلن (Köln)، کد پستی ۵۰۴۴۵

تلفن: ۷۹۲۳۱۴۹-۰۲۲۱

فاکس: ۷۹۸۳۳۶۵-۰۲۲۱

تلکس: ۸۸۸۲۲۱۱-۰۲۲۱

به: دادستانی کل آلمان/ دادگستری کل آلمان

برسد به دست دادستان ارشد آقای یوست (Jost) برسد

صندوق پستی ۲۷۲۰

کارلسروهه (Karlsruhe) کد پستی ۷۶۰۱۴

موضوع: دعوی جنایی علیه امین و دیگران مظنون به قتل و غیره (پرونده معروف به میکونوس). در اینجا: تکمیل اطلاعات این اداره

۱- گزارش مورخ ۹۳/۴/۲۲/ شماره پرونده: ۹۳/۱۴۶-۳۵۰۰۷۰-اس-۱۱/۲۴۷ ن و

(CV) برگ ۶، بند ۱-۵

۲- گزارش ۱۹۹۵/۴/۲۱- شماره پرونده ۹۵/۹۸-۳۵۰۰۷۰-اس-۲۴۷-۲۱ گ آ

در رابطه با: گفت‌وگوی مورخ ۱۹۹۵/۱۱/۲۹

و در تکمیل اطلاعات بالا، اداره حراست از قانون اساسی آلمان اکنون بر اساس اطلاعات به دست آمده در نوامبر این سال که قابل استفاده برای دادگاه است، از همان منبع اطلاعاتی گزارش دوم (۹۵/۴/۲۱، م) مطالب زیر را به اطلاع می‌رساند:

«یک تیم از واحد ویژه عملیات خارج از کشور وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا. ایران مستقیماً در قتل رهبران کرد در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ دخالت داشته است. این شعبه که مسئول ترورها است و به عنوان واحد عملیات ویژه معروف است، از مدت‌های طولانی وظیفه مراقبت از اعضای حزب دموکرات کردستان ایران را به عهده دارد. به عنوان مثال یک تیم از همین واحد مستقیماً مسئول قتل رهبر کردها عبدالرحمان قاسملو است. وزارت اطلاعات و امنیت ج.ا. در اوایل سپتامبر، پیش از واقعه ترور، یک تیم از تهران به برلین می‌فرستد. تیم مستقیماً با جاسوس مقیم برلین تماس برقرار می‌کند و به کسب و جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد و سرانجام برنامه نهایی ترور را تعیین و تصویب می‌کند. تیم، پیش از انجام ترور، توسط یکی از منابع (جاسوسان، پ.د.) وزارت اطلاعات و امنیت ایران که در تماس مستقیم با رهبران کردها بوده است، از اجتماع اعضای حزب دموکرات کردستان ایران مطلع و مطمئن می‌شود. این منبع بر اساس اطلاعات ما به هنگام انجام ترور در رستوران حضور داشته است. تیم (ترور، پ.د.) پس از عملیات، طبق یک برنامه دقیق فرار آماده، برلین را به سوی ایران ترک می‌کند.»

از طرف
(گروه والد)

تدارک فرار

بنا بر اظهارات شاهدان کیدروفسکی (Kiedrowski) و ادنان ایاد، دارایی قصد داشت بین ۸ تا ۱۰ اکتبر ۱۹۹۲ دوباره به ایران پرواز کند. بلیت پرواز او آماده بود؛ زیرا او به

هنگام تهیه بلیت پرواز تهران به هامبورگ در ۴ نوامبر ۱۹۹۲ پول بلیت برگشت را نیز پرداخت کرده بود. تنها زمان پرواز مشخص نبود. شاهد ادنان درباره علت این برگشت می‌گوید که این امر تنها دلیل تجاری داشته است. ادنان در این مورد (به عنوان سند) نامه شرکت ابریشم‌ساز مورخ ۸ اکتبر ۱۹۹۲ را ارائه می‌کند که در آن از دارایی خواسته شده است به ایران بیاید و لباس‌های سفارش شده و سایر کالاها را ببیند. اما این نامه هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. این نامه جعلی است و تنها برای این هدف تنظیم شده است که برگشت برنامهریزی شده دارایی به ایران را عادی جلوه دهند. این نامه از چند قطعه مجزا سرهمبندی شده است و حداقل دارای دو تکه کاملاً متفاوت است. یک تکه آن، سرنامه، مربوط به شرکت ابریشم‌ساز و تکه بعدی شامل مطالبی نوشته شده با یک ماشین تحریر دیگر است. این دو تکه بعداً به هم چسبانده، فتوکپی شده و سرانجام توسط یک دستگاه فاکس ارسال شده است. دادگاه در این مورد از یک سو به گزارش کارشناسانه شهربانی کل آلمان (BKA) مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۵) استناد می‌کند که بر اساس آن و مطابق بررسی‌های دقیق و کارشناسانه به این نتیجه رسیده‌اند که نامه شرکت ابریشم‌ساز تقلبی است و از سوی دیگر دادگاه به نکات و مستندات دیگری نیز توجه می‌کند. از جمله این موارد (به عنوان مثال) یکی این نکته است که در صورت حساب‌های شرکت یادشده (۲۱ سپتامبر ۱۹۹۱ و ۱۳ اوت ۱۹۹۲) که یاد نیز درباره آن‌ها اظهار نظر کرده است، تاریخ نامه همواره در برابر کلمه «تاریخ» (Date) چاپی سرنامه قید شده است. در نامه تقلبی، تاریخ در جای دیگری از نامه آورده شده است. در قسمت سرنامه و نیز در قسمت پانویس این نامه جعلی و سرهم‌بندی شده، خطوط افقی آن یکسان نیستند و انحرافات را نشان می‌دهد. این نوع انحرافات مربوط به زاویه خطوط افقی در صورت حساب‌های اصلی دیده نمی‌شوند. بنابراین با در نظر گرفتن امکانات مقایسه‌ای که در اختیار دادگاه قرار داشت، می‌توان در قضاوت نهایی، جعلی‌بودن این سند را اثبات شده دانست.

این واقعیت که ادنان ایاد تلاش کرد سفر تنظیم شده دارایی به ایران را به عنوان یک سفر تجاری و عادی نشان دهد و برای اثبات آن به محتوای یک نامه جعلی استناد کرده است، سایر اظهارات او را نیز غیرقابل قبول می‌کند. این بیانات تنها برای خوشایند دارایی بوده‌اند. بازداشت امین و رایبل در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۲ و نیز این واقعیت که مطبوعات

در ۷ اکتبر ۱۹۹۲ از کشف اثر کف دست رایبل به روی خاذن کلت گزارش دادند، باعث شدند که دارایی به این فکر بیافتد هر چه زودتر خاک آلمان را ترک کند. به این دلیل، مراجعت او به ایران (حداقل) در خدمت فرار موقت او بوده است تا بتواند از ایران روند بعدی جریانات را پیگیری کند. بنا بر دلایل فوق کاظم دارایی کازرونی به عنوان سازمان‌دهنده ترور برلین و نیز مامور اجرای طرح ترور به حداکثر مجازات پانزده سال زندان محکوم می‌شود.

برخی از جزئیات ترور

مسلسل

مسلسل شرکت IMI مدل یوزی (UZI) با مارک «اس.ام.گ» (S.M.G) کالیبر ۹ میلی‌متر، لوگر (Luger) به همراه یک خشاب برای ۳۲ فشنگ، دارای شماره مسلسل ۰۷۵۸۸۴ است. بر اساس بررسی‌های میکروسکوپی مشخص شده که به جای عدد ۸ دوم، قبلا عدد ۰ (صفر) بوده است. پس از تحقیقات مامور کیکنر درباره منشا این اسلحه (تحت هر دو شماره سری) از مقامات و مسئولان اسرائیل، مشخص شد که این اسلحه در آنجا تولید نشده است. در همین رابطه، این مقامات اظهار داشته‌اند که چنین شماره‌هایی بیش‌تر برای کلت به کار برده می‌شود. به علاوه، لوله مسلسل و نیز بدنه آن دارای هیچ شماره‌ای نبودند. در حالی که اسلحه‌های اصل (غیر تقلبی) همگی دارای شماره در بدنه و لوله نیز هستند. به اضافه، این اسلحه دارای علامتی که نشان‌دهنده تولیدکننده با جواز باشد، نیز نبود. از آنجا که از چنین اسلحه‌هایی در بسیاری از ارتش‌ها استفاده می‌شود (زیرا محکم و مطمئن هستند) در نتیجه منشا تولید این مسلسل معلوم نشد. این اسلحه با وجود آنکه روآیکش خم و گیره‌اش افتاده بود، همچنان که کارشناس اسلحه پس از آزمایشات لازم ابراز داشت، هم برای تک‌تیر و هم برای رگبار کاملا آماده بوده است. تغییرات لازم برای نصب صداخفه‌کن به روی مسلسل، هر چند تخصصی انجام نگرفته، اما مقصود را برآورده کرده است.

صداخفه کن

صداخفه کن مربوط به مسلسل (طول ۳۱۰ ملی متر، شعاع انتهای لوله ۴۶ ملی متر) هر چند که بر اساس کیفیت تولید و پرداخت آن می تواند تولید شده یک کارخانه باشد، اما دارای هیچ نشان و علامتی که معمولا محصولات و تولیدات یک کارخانه دارند، نبود.

کلت لا ما با صداخفه کن

کلت (جرم) تولید شده کارخانه لا ما (Lama) مدل X-A کالیبر ۷/۶۵ میلی متر بروانینگ با شماره سری ۵۱۷۰۷۰ است. این اسلحه در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۲ از سوی کارخانه اسپانیایی تولید کننده آن در تهران به نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی ایران تحویل داده شده است. این امر، همچنان که کمیسر عالی امور جنایی بینز (Binz) گزارش کرد، نتیجه تحقیقات اداره امور جنایی فدرال آلمان است. در خشاب کلت که هشت گلوله در آن جای می گیرد، هنوز دو گلوله باقی بود. به هنگام کشف اسلحه، هنوز یک گلوله در لوله کلت بود. پوکه‌ها دارای مارک SBP ۷/۶۵ تولید شده شرکت سلیر و بلوت (Sellier & Bellot) است. منشا و کیفیت گلوله‌های کشف شده در تطابق با چهار پوکه‌ای هستند که در محل قتل کشف و ضبط شده‌اند. کارشناس اسلحه و مواد منفجره اداره امور جنایی فدرال، آقای فوزر (Pfoser) این امر را تایید می کند. در این کلت نیز تغییراتی به منظور نصب یک صداخفه کن انجام گرفته است. این کلت با یا بدون صداخفه کن، بدون هیچ مشکلی کار می کرد.

لکه‌های خون به روی کلت

به روی کلت لکه‌های چسبیده خون وجود داشت که توسط مامور اداره آگاهی خانم هیلگرت ضبط و ثبت شده‌اند. جدا از گزارش رسمی قرائت شده کارشناس اداره امور جنایی فدرال، دکتر شمیتز (Schmiter) مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۹۳ که بررسی و تایید شد، بررسی‌های آزمایشگاهی نشان می دهند که لکه‌های خود روی کلت مربوط به یک انسان است. سپس این لکه‌ها با نمونه‌های خون قربانیان دهکردی، دکتر شرفکنندی،

اردلان، عبدلی و طیب غفاری و نیز با نمونه‌های خون متهمان امین و راییل از طریق روش Chelex، تکنیک PCR و روش تجزیه DNA بررسی و مقایسه شدند و مشخص شد لکه‌های خون در تطابق با خون دهکردی است. نتیجه بررسی‌ها هرچند اثبات نمی‌کنند که با این اسلحه به روی دهکردی شلیک شده؛ اما از آن می‌توان به این نتیجه رسید که از این کلت به هنگام ارتکاب جرم و در نزدیکی دهکردی که کنار دکتر شرافکنندی نشسته بود، استفاده شده است.

اثر کف دست به روی خاذن کلت

به روی قسمت پائینی (در جهت تیراندازی) صفحه جانبی خاذن کلت، اثر کف دستی وجود داشت که توسط شاهد خانم هیلگرت با استفاده از روش ویژه بخار کشف و ضبط شد. اوراق و کارت تهیه‌شده از روی آن در اختیار دادگاه قرار گرفت.

این اثر کف دست توسط کارشناس عالی اداره امور جنایی فدرال، شاهد فورمایستر (Fuhrmeister) با اثر کف دست راییل (ضبط‌شده، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۹۲) بررسی و مقایسه شد. نتیجه بررسی‌ها، بنا بر گزارش کارشناس، نشان می‌دهد که بیش از دوازده مورد از خطوط اثر روی کلت با آثار دست راییل در تطابق است. و نیز کل تصویر آثار به جای مانده بر روی کلت با کل آثار کف دست راییل در تطابق است. بنا بر نظر کارشناسانه، تطابق ۸ تا ۱۱ مورد برای تشخیص هویت کافی است. دادگاه گزارش کار شاهد و ارزیابی او را به عنوان کارشناس، از راه مقایسه عکس‌های مربوط به آثار روی کلت با اثر کف دست راییل، بررسی کرد. اثر کف دست کشف‌شده به روی کلت مطمئناً از آن متهم راییل است.

جزئیات مربوط به خودروی فرار

پس از آنکه امین در ۷ اکتبر ۱۹۹۲ اظهار داشت که او از گفت‌وگوی میان راییل و حیدر متوجه شده است که حیدر خودروی فرار را ۱۵۰ یا ۱۵۰۰ متر دورتر از محل اختفای اسلحه‌ها پارک کرده است، جستجو برای یافتن خودرو شروع شد. در همان روز کمیسر ارشد امور جنایی ویت (Witt) خودرو را در محل شوارتزباخ بروکه

(Schwarzbachbrücke) در برلین پیدا کرد. آقای ویت می گوید بنا بر تحقیقات او، خودرو صبح ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ توسط پلیس به آن محل منتقل شده است؛ زیرا محل پارک ماشین موجب مسدودشدن در ورودی نمایشگاه خودرو «برولینا» شده بود. فروشنده ماشین، شاهد اونیری (Oneri) که در آن زمان هنوز اسما صاحب خودرو بود، یک برگ جریمه دریافت کرد. محل خودرو، پیش از انتقالش به محلی دیگر توسط پلیس در خیابان سیسرو، شماره ۳۳ یعنی حدود ۱۵۰ متر دورتر از محلی قرار داشت که ساک ورزشی حاوی اسلحه‌ها در آنجا پیدا شدند. اینکه این اتومبیل سواری ب.ام.و شماره B-AR ۵۵۰۳ همان خودروی فرار است، از راه وسایل و آثار کشف شده در خودرو، تحت سرپرستی شاهد کمیسر ارشد امور جنایی آقای دهورن، بعضاً توسط خود او و بعضاً توسط همکارانش به اثبات رسیده است.

اثر انگشت یوسف امین

به روی یک کیسه پلاستیکی که در درون خودرو قرار داشت و بررسی شد، شاهد دهورن (Wedhorn) اثر انگشت امین را کشف و ضبط کرده است. کارشناس اداره امور جنایی فدرال، کمیسر عالی امور جنایی فورمایستر این اثر انگشت را متعلق به انگشت میانه دست چپ متهم امین می‌داند. بنا بر اظهارات این کارشناس، اثر انگشت روی کیسه پلاستیکی در اثر تاشدن کیسه به دو نیم تقسیم شده بود. هر یک از دو نیم به طور جداگانه بررسی شدند؛ زیرا شیارهای اثر انگشت به دلیل تاشدن کیسه پلاستیکی به هم متصل نبودند. یک نیم از اثر انگشت دارای ۱۲ و نیم دیگر ۷ علامت و نشانه مشترک (اثر انگشت امین) بودند. بدین ترتیب با اطمینان می‌توان گفت اثر انگشت متعلق به امین است. برای چنین ارزیابی‌ای ۱۲ نشانه و علامت یا بیش‌تر و یا تعداد ۸ تا ۱۱ علامت یکسان مجموعه اثر انگشت کافی است. امری که در اینجا موجود بود. نیم دیگر اثر انگشت روی کیسه پلاستیکی، هرچند تنها دارای ۷ علامت و نشان مشترک با آثار انگشت امین است، اما از آنجا که تمام بخش‌ها و تکه‌های این اثر انگشت متعلق به یک انگشت بوده، در مجموع ۱۹ نشانه و علامت مشترک میان اثر انگشت روی کیسه نایلونی و اثر انگشت میانه دست چپ امین وجود دارند. دادگاه به منظور بررسی این ارزیابی، عکس‌های اثر

انگشت روی کیسه نایلونی را با اوراق مربوط به آثار انگشت‌نگاری از ده انگشت امین (مورخ ۴ اکتبر ۱۹۹۲) رویت و آن‌ها را با هم مقایسه کرد. عکس‌های مربوط به اثر انگشت‌ها در قطعات بزرگ بودند. این دو دارای دوازده علامت و نشان یکسان هستند. دادگاه اظهارات این کارشناس را می‌پذیرد.

پوکه فشنگ کالیبر ۹ میلی‌متری

در پشت صندلی راننده در خودروی ب.ام.و یک پوکه با مارک mmP9SBP کشف و ضبط شده است. بر اساس گزارش کارشناس این امور آقای فوزر (Pfoser)، که ارتباط این پوکه را با مسلسل یوزی بررسی کرده است، این پوکه نیز مانند ۲۵ پوکه دیگر کالیبر ۹ میلی‌متری، بدون شک از مسلسل یوزی شلیک شده است. خطوط و شیارهای بر جای مانده بر روی این پوکه در تطابق با شیارها و خطوط سایر پوکه‌های شلیک شده از مسلسل یوزی است. این پوکه آشکارا باید از ساک ورزشی به درون خودرو افتاده باشد؛ زیرا در ساک ورزشی نیز سه پوکه دیگر کشف و ضبط شده‌اند. به اضافه اینکه قسمتی از بدنه باریک ساک ورزشی در اثر تیراندازی پاره شده بود. دادگاه گزارش این کارشناس را بررسی و صحت آن را تایید کرد. نتیجه این بررسی مؤید اظهارات امین است که گفته بود شریف پس از ترک رستوران ساک را با خود به درون خودرو آورد.

دستکش پلاستیکی

به علاوه در درون خودرو عملیات یک جفت دستکش پلاستیکی کشف و ضبط شد. شش دستکش پلاستیکی از همین نوع قبلا در خانه خیابان زنفتن برگر رینگ شماره ۷ کشف و ضبط شده بود.

کارشناس اداره امور جنایی فدرال دکتر سیمروس (Simmross) که گزارشش در اینجا قرائت شد، تمام دستکش‌ها را به وسیله اشعه ماورا قرمز و عکسبرداری هسته‌ای آزمایش کرد و به این نتیجه رسید که جنس به کار رفته در تمام دستکش‌ها یکی است. دادگاه عکس‌های تهیه شده از روی دستکش‌ها را بررسی کرد؛ این دستکش‌ها از جمله دستکش‌های سفیدی است که به عنوان مثال در بخش پزشکی از آن‌ها استفاده

می‌شود. این نوع دستکش‌ها هرچند به صورت انبوه تولید می‌شوند؛ اما با در نظر گرفتن این واقعیت که شاهد اشتیاقی، مستاجر اصلی خانه خیابان زنفتن برگر رینگ به گونه‌ای قابل‌پذیرش اظهار داشته که او هرگز از چنین دستکش‌هایی استفاده نمی‌کرده یا در خانه چنین چیزی نداشته است، بنابراین این دستکش‌ها نشان و علامتی هستند از اینکه میان خودروی فرار و محل سکونت عاملان رابطه‌ای وجود داشته است.

تهیه خودرو فرار

امین در ۱۷ اکتبر ۱۹۹۲ پیش از آنکه خودرو کشف شود، مشخصات خودرو را چنین گفته بود: یک خودروی شخصی مارک BMW سری ۷ ساخت ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ با پلاک برلین و رنگ آبی روشن. این اطلاعات در تطابق با واقعیات بودند. خودروی کشف و ضبط شده، بنا بر گزارش شاهد و دهون یک اتومبیل مارک BMW مدل سری ۷ رنگ آبی روشن متالیک با پلاک رسمی B-AR۵۵۰۳ است. سال تولید که ۱۹۸۰ بوده، از سند خرید خودرو حذف شده است. در این سند تاریخ اولین جواز استفاده از خودرو اکتبر ۱۹۸۰ ذکر شده است.

خرید خودرو فرار

امین درباره خریدار خودرو نتوانست مطالب زیاد دقیقی بگوید. او اظهار داشت که خودرو را احتمالاً حیدر از یک نفر تبعه ترکیه خریده است. امین مبلغی را که حیدر برای این منظور دریافت کرده بود، ابتدا ۳۵۰۰ مارک و بعد ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ مارک بیان داشت. این اطلاعات نیز در اساس خود در تطابق با واقعیات هستند. اینکه خودرو از یک تبعه ترکیه خریداری شده است، صحت دارد. فروشنده خودرو، اونری، یک تبعه ترکیه است؛ اما خریدار خودرو نه حیدر، بلکه علی صبرا است که تحت پیگرد است. بنا بر اظهارات مورد پذیرش اسماعیل و ابراهیم الموسوی، علی صبرا یکی از همزمان امین و رایبل در تشکیلات حزب‌الله است. حسن همدانی در جلسه بازجویی پلیس گفته که علی صبرا یک آشنای خوب دارایی، امین و رایبل است. البته همدانی در جلسات دادگاه تلاش کرد از بیان هر آنچه که بتواند اتهامات متهمان یا افراد دیگر را سنگین‌تر کند، پرهیز

نماید. اونری، علی صبرا را از روی عکس‌های زیادی که به او نشان داده شد، شناسایی کرد. این عکس‌ها متعلق به رایلی بودند که در بازرسی خانه برادر امین در شهر راینه در کیف دستی او (رایلی) کشف شدند. روند اظهارات اونری از همان ابتدا تا شناسایی علی صبرا از روی عکس‌ها، برای دادگاه محل تردیدی درباره صحت اطلاعات اظهار شده باقی نمی‌گذارد.

«شریف» (عبدالرحمان بنی‌هاشمی) و محمد؛ ماموران واواک

تصاویر و مشخصاتی را که امین از شریف و محمد ارائه داده بود، توسط اطلاعات اداره امنیت داخلی فدرال (BfV) و نیز اظهارات شاهد مصباحی شکل و شمایل دقیق‌تری یافتند.

الف - اداره اطلاعات و امنیت آلمان (سازمان حراست از قانون اساسی BfV) در گزارش مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۹۳ به ما تنها خبر داد که علاوه بر دارایی و افراد دور و بر او در برلین، افراد سازمان جاسوسی ایران نیز مستقیماً در تدارکات این عملیات شرکت داشته‌اند. آن‌ها در برلین محل عملیات و راه‌های فرار را بررسی و شناسایی کرده‌اند. در این گزارش، زمان دقیق‌تر این شناسایی ذکر نشده بود. سازمان اطلاعات و امنیت آلمان این کمبود را در گزارش مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۹۵ خود برطرف می‌کند. بنا بر این گزارش، وابستگان به سازمان جاسوسی ج.ا.ا. در حوالی یا در روز ۷ سپتامبر ۱۹۹۲ وارد برلین شده‌اند. BfV در گزارش بعدی، مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵ گزارش می‌کند که واواک اول سپتامبر ۱۹۹۲ یک تیم وابسته به واحد عملیات ویژه خود را که مسئول بخش امور مربوطه به ترور است، به برلین می‌فرستد. این تیم در برلین با جاسوسان مقیم محل امور را هماهنگ می‌کند؛ به شناسایی و تحقیق می‌پردازد و طرح نهایی ترور را تعیین و تصویب می‌کند. تیم پیش از انجام ترور، با کمک یک منبع واواک، که به هنگام ترور نیز در رستوران میکونوس حضور داشته است،

از اجتماع رهبران کرد مطلع می‌شود. اظهارات شاهد مصباحی، که بسیار دیرتر از دیگران، یعنی در ۱۰ اکتبر ۱۹۹۶ مورد بازپرسی قرار گرفته است، مؤید و مکمل این اطلاعات هستند.

ب- شاهد مصباحی اطلاعاتی را درباره وظایف و نقش رئیس چنین تیمی و نیز سایر امور تدارکات و لجستیگی لازم، به هنگام انجام یک ترور علیه مخالفان نظام در اختیار دادگاه گذاشت. بنابراین اطلاعات، رهبر تیم پس از ورودش به محل، فرماندهی عملیات را به دست می‌گیرد. از آن به بعد نیروهای محلی زیر فرماندهی او هستند. انتخاب نهایی افراد به منظور شرکت در عملیات با او (رهبر تیم ضربت) است. او با مسئولیت خودش تعیین می‌کند کدام قسمت و چه میزان از برنامه‌ها و بخش‌های لجستیگی آماده شده را می‌پذیرد یا آن‌ها را کنار می‌گذارد.

اطلاعات مصباحی مطمئن و دارای ارزش بسیار بالایی هستند. ارزش آن‌ها به این دلیل است که مصباحی، بر اساس همکاری‌اش با بخش سرویس مخفی ج.ا.ا در این موارد دارای تجربیات شخصی است. به علاوه او (بر اساس اظهاراتش) خودش نیز در عملیات تروریستی علیه افراد اپوزیسیون، چون هادی خرسندی، شرکت داشته است. عملیاتی که او از طریق اطلاع‌رسانی به پلیس، به عنوان فرد ناشناس از انجام آن جلوگیری کرده است. مصباحی به گونه‌ای قابل قبول شرح داد که در مرحله تدارکات ترور علیه هادی خرسندی، او متن حکم قتل را برای رهبر تیم و جانشین او (هر دو عرب) ترجمه کرده است و نیز اینکه او از سفارت ایران در وین پول و عکس قربانی را دریافت داشته و سرانجام با تلفن به معاون وزیر و اوآک و با بیان نام رمز، برای انجام نهایی ترور کسب تکلیف کرده است.

ث- بر اساس اظهارات مصباحی، رهبر تیمی که امین از او به عنوان «شریف» نام برده است، شخصی به نام بنی‌هاشمی است. مصباحی اظهار داشت که خود بنی‌هاشمی در تهران به او گفته است که «موضوع کردها در آلمان» با نام رمز «فریاد بزرگ علوی» انجام گرفته است و اینکه او (بنی‌هاشمی) به همراه

تیمش برای انجام عملیات به برلین سفر کرده و عکس‌های قربانیان را (که شخصا با آن‌ها آشنایی نداشته) در آنجا در اختیارش گذاشته‌اند. و سرانجام اینکه او پس از عملیات از راه ترکیه به تهران پرواز می‌کند و در تهران به عنوان پاداش برای انجام موفقیت‌آمیز عملیات ترور رهبران کرد یک مرسدس سواری ۲۳۰ دریافت می‌کند و در معاملات اقتصادی پرسود سهم می‌شود. به علاوه، دادگاه بر اساس اطلاعات متکی بر گزارشات اداره اطلاعات و امنیت آلمان و نیز اظهارات شاهدان مصباحی و امین در روند تحقیقات، معتقد است فرد معروف به محمد (او را تنها با نام کوچک می‌شناسند) که در عملیات شرکت داشته است نیز یکی دیگر از اعضای تیم ضربت ارسالی از سوی ج.ا.ا. است. رفتار او که امین آن را تشریح کرد، در تطابق کامل با وظایف او بوده است ...^۱

عباس رایل



عباس رایل، تیر خلاص‌زن، عضو حزب‌الله لبنان، تعلیم‌یافته در ج.ا.ا، محکومیت ابد

«... رایل متولد ۱۹۶۷ و شهروند لبنان است. او در میان خانواده‌اش در بیروت بزرگ

۱. «میکونوس»، متن حکم دادگاه، برگردان پرویز دستمالچی، انتشارات دهخدا، لس‌آنجلس، آمریکا، چاپ اول، ۲۰۰۰، صص ۱۰۵ تا ۱۳۰.

می‌شود. پدرش، که رایل با او رابطه بسیار خوبی دارد، دارای یک فروشگاه مواد غذایی بود. مادر رایل و خود او نیز برخی اوقات در آنجا به پدر کمک می‌کردند. اینکه او دارای چند خواهر و برادر است، سرانجام مشخص نشد؛ زیرا گاهی صحبت از دو و گاهی از هشت خواهر و برادر می‌کرد. رایل از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ و احتمالاً تا سال ۱۹۸۳ به مدرسه رفته و پس از آن دارای شغلی نبوده است. او اگر کاری گیرش می‌آمد، انجام می‌داد. او پس از مرگ پدر (۱۹۸۶) در فروشگاه به مادرش کمک می‌کرد و برای مدتی هم به جای برادرش در یک دفتر مشغول به کار شد. رایل در اواخر سال ۱۹۸۹ به همراه امین، علی صبرا و عده‌ای از هموطنانش لبنان را ترک می‌کند و از راه مونیخ و اسن (Essen) به شهر آخن (Aachen) می‌رود و در آنجا تقاضای پناهندگی می‌کند. او قصد داشت در آلمان دوره مکانیک ماشین ببیند و در این شغل کار کند. او به دلیل شرایط بد زیست در آخن به همراه امین به برلین می‌آید و درخواست پناهندگی می‌کند. اما پلیس او را دوباره به آخن بر می‌گرداند؛ اما رایل (ابتدا غیرقانونی) همچنان در برلین می‌ماند تا مادرش برای او اوراق شناسایی جعلی با نام عماد امش (Emad Ammash) و تاریخ تولد جعلی، می‌فرستد. رایل با این اوراق جعلی موفق به گرفتن اجازه اقامت موقت رسمی در برلین می‌شود که تا ۱۸ مارس ۱۹۹۲ تمدید می‌گردد.

رایل در برلین ابتدا نزد هموطنانش، مانند شاهد مهدی شاهرور و حسین شاماس (Hossein Chamas) زندگی می‌کند. او خرج زندگی‌اش را از راه کار موقت در رستوران «حبیبی» در بازار کهنه فروشان در پیش یک اوراقچی ماشین در فروشگاه مواد غذایی دارابی (خیابان وِزر) و نیز از راه کمک بیمه‌های اجتماعی، تامین می‌کرد. رایل هر از گاهی نیز اتومبیل‌های دست‌دوم برای برادرش در لبنان می‌خرید. او نیز مانند امین در اکتبر ۱۹۹۰ در سوئیس درخواست پناهندگی می‌کند. پلیس سوئیس او را در ۲۰ مارس ۱۹۹۱ اخراج و به لبنان می‌فرستد. رایل مدعی است که در آنجا دختری را عقد کرده است. او پس از مدتی کوتاه دوباره به برلین بر می‌گردد و مانند گذشته در خانه متعلق به متهم دارابی در خیابان دتمولدر، پلاک ۶۴/ب در منطقه ویلمرزدرف، ساکن می‌شود؛ خانه‌ای که دارابی از آن فقط گاهگاهی برای مصرف خودش استفاده می‌کرده است. در این خانه مدتی هم برادر دارابی، قاسم دارابی، زندگی می‌کرده است. رایل علاوه بر

استفاده از بیمه‌های اجتماعی (کمک دولتی) از راه کار با برادر متهم دارابی، در بازار کهنه‌فروشان، خرید و فروش ماشین‌های دست‌دوم و نیز کار موقت در رستوران، پول به دست می‌آورد. رفتار او بسیار مذهبی است و طبق دستورات دینی نماز می‌خواند؛ غذا می‌خورد؛ می‌آشامد و زندگی می‌کند.

رایل پس از بازگشت برادر دارابی به ایران در مارس ۱۹۹۲ همچنان در همان خانه خیابان دتمولدر می‌ماند. او به نامه پلیس (۲۰ مه ۱۹۹۲) در رابطه با ترک آزادانه خاک آلمان تا تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ توجهی نمی‌کند. رایل همراه با امین در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۲ در شهر راینه موقتا دستگیر شد. او بر اساس حکم بازداشت قاضی تحقیق دادگستری کل کشور، از ۱۵ اکتبر ۱۹۹۲ در بازداشت دائم به سر می‌برد. رایل تروریستی است که در رستوران، پس از عبدالرحمان بنی‌هاشمی، (مسلسل‌چی) به شرفکندی و همایون اردلان تیر خلاص می‌زند. او محکوم به اشد مجازات و ۱۵ سال زندان شد.

یوسف امین

یوسف امین، متولد پنجم نوامبر ۱۹۶۷ در شهر آدایسی / لبنان و تبعه این کشور است. او ابتدا در شهر محل تولدش در خانواده‌ای همراه با چهارده خواهر و برادر بزرگ می‌شود. سه برادر او در بانک کار می‌کنند و یکی دیگر رئیس زندان است. شغل پدر او سرانجام مشخص نشد. مادر او خانه‌دار است. امین پس از کلاس دوم ابتدایی برای مدتی کوتاه در نزد یک نجار شاگردی می‌کند. متهم پس از اینکه به همراه خانواده (یا ابتدا همراه مادرش) به بیروت می‌رود، از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳/۸۲ وارد یک مدرسه فنی دولتی می‌شود؛ اما به دلیل اوضاع نابسامان مربوط به جنگ‌های داخلی لبنان، مدرسه را به پایان نمی‌رساند. او در آن زمان به زحمت خواندن و نوشتن را فرا گرفت. امین در ۲۰ سالگی با پرداخت پول به یک معلم خصوصی فقط قادر به خواندن و نوشتن می‌شود.



یوسف امین، نگهبان در ورودی رستوران به هنگام ترور، عضو حزب الله لبنان، آموزش دیده در ج.ا.ا. محکومیت یازده سال

سپس به مدت شش ماه در بخش تأسیسات و لوله کشی کارآموزی می کند و پس از آن در این بخش مشغول کار می شود. او در سال ۱۹۸۹ به مدت کوتاهی، ازدواج می کند. بنا بر اظهارات امین او در اثر فشار خانواده همسرش که دارای افکار بنیادگرای شیعه بودند، از همسرش جدا می شود؛ زیرا آن ها به او اتهام می زدند که او (امین) با جنبش امل (Amal) همکاری می کند. امین در اواخر ۱۹۸۹ تصمیم گرفت به همراه متهم دیگر، عباس رایل و علی صبرا که هم اکنون تحت پیگرد قانونی است، با شاهد ابراهیم الموسوی (Ali El Moussavi) و دو مرد جوان دیگر از لبنان (به دلیل ناآرامی های سیاسی - نظامی و شرایط خطرناک) خارج شود و به آلمان بیاید. آن ها با هواپیما به مجارستان می روند و از آنجا با کمک باندهای قاچاقچی، پس از پشت سر گذاشتن مشکلاتی بسیار و از راه های مختلف، در اواخر ۱۹۸۹ / اوایل ۱۹۹۰ وارد آلمان می شوند. آن ها پس از ورود به آلمان ساکن شهر آخن می شوند.

امین و رایل پس از مدتی با هم به برلین می آیند. امین در برلین برای اولین بار در تاریخ یکم فوریه ۱۹۹۰ خود را به اداره اتباع خارجی معرفی می کند. او در ۹ آوریل ۱۹۹۰ درخواست پناهندگی اش را پس می گیرد و به دنبال آن، پلیس به او اجازه موقت اقامت در برلین می دهد. این اجازه، آخرین بار تا ۵ مارس ۱۹۹۲ تمدید شده است. امین

در برلین، ابتدا در یک خانه پناهندگان در منطقه تِگِل (Tegel) سپس در نزد یکی از آشنایانش و برای مدتی هم در نزد رایبل، در خانه دارایی در خیابان دتمولدر پلاک ۶۴/ب در منطقه ویلمرزدُرف (Wilmerdorf) زندگی می‌کند. او خرج زندگی‌اش را از راه کمک بیمه‌های اجتماعی و دست‌مزد کاری که عمدتاً متهم دارایی در اختیارش می‌گذاشت، تامین می‌کرده است. او ابتدا حدود ۶ ماه و سپس نامرتب در شرکت اتوکشی شاهد ادنان ایاد (Adnan Ayad) که بعدها تبدیل به شرکت دارایی و ایاد شد و نیز در فروشگاه خواربارفروشی متهم دارایی در خیابان وِزر در منطقه نویکلن برلین و در نمایشگاه (در هفته سبز و نیز در نمایشگاه مربوط به صنعت گردشگری) کار می‌کرده است. امین مدتی هم در آشپزخانه رستوران «حیبی» کار کرده است. این رستوران محل تجمع هموطنان او است. امین و رایبل در اکتبر ۱۹۹۰ به سوئیس می‌روند و در آنجا درخواست پناهندگی می‌کنند؛ زیرا شنیده بودند که گویا شرایط بیمه‌های اجتماعی آنجا بهتر از آلمان است. امین در آنجا ماهی ۸۵۰ فرانک سوئیس کمک بیمه‌های اجتماعی به عنوان خرج خوراک و ۷۰۰ فرانک سوئیس برای اجاره خانه‌اش دریافت می‌کرد. او هر از گاهی به برلین می‌آمد تا اینجا هم پول کمک بیمه اجتماعی‌اش را دریافت و هم اقامتش را تمدید کند. امین و رایبل از سوئیس اخراج و در ۲۰ مارس ۱۹۹۱ به لبنان فرستاده می‌شوند. امین در آنجا با همسر کنونی‌اش ازدواج می‌کند.

امین در ژوئن ۱۹۹۱ با کمک یک قاچاقچی از راه پراگ دوباره به برلین می‌آید. همسرش نیز در ماه اکتبر یا نوامبر ۱۹۹۱ به آلمان می‌آید و نزد برادر امین (احمد امین) در شهر راینه (Rheine) غرب آلمان، سکونت می‌کند. یعنی در جایی که متهم امین نیز اکثراً اقامت داشت. امین اغلب برای دریافت کمک بیمه‌های اجتماعی و تنظیم امور مربوط به اقامتش در آلمان و نیز کار و دیدار دوستانش، مانند متهمان ایاد، اتریس و رایبل و همچنین به منظور شرکت در مراسم مسجد امام جعفر صادق (او مسلمان معتقد مذهب شیعه است) به برلین می‌آمد.

پلیس برلین در ۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ از امین می‌خواهد که خاک آلمان را ترک کند. او علیه این تصمیم به دادگاه شکایت می‌کند؛ شکایت پذیرفته نمی‌شود. به او تا ۴ سپتامبر ۱۹۹۲ فرصت داده می‌شود که خودش آزادانه خاک آلمان را ترک کند؛ اما او

امتناع می‌کند. او در دسامبر ۱۹۹۲ صاحب یک فرزند می‌شود. امین و رایبل در ۴ اکتبر ۱۹۹۲ در خانه برادر امین (احمد امین) در شهر راینه دستگیر می‌شوند. او بر اساس حکم بازداشت قاضی تحقیق دادگستری کل کشور از تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۲ در بازداشت دائم به سر می‌برد. امین به هنگام ترور، در برابر در رستوران نگهبانی می‌داد تا کسی وارد رستوران نشود. او محکوم به یازده سال زندان شد. ... شاهد اسماعیل الموسوی از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ عضو حزب‌الله لبنان بوده است. او در اظهاراتی دقیق، روشن و هوشیارانه، مفصل و قانع‌کننده درباره انجام یک دوره شش ماهه آموزشی به عنوان غواص رزمی که همراه با آموزش دروس تاریخی، ایدئولوژیکی و مذهبی است، همراه با امین و رایبل در سال ۱۹۸۶ در یک اردوگاه آموزشی سپاه پاسداران در کنار دریای مازندران، در نزدیکی شهر رشت، شرکت داشته است، در اینجا شهادت داد. بنا بر اظهارات او برای این دوره آموزشی تنها آن اعضای از حزب‌الله انتخاب می‌شوند که بهترین پیکارگران به حساب می‌آیند. امین و رایبل نیز هر دو از شیعیان متعصب و از پیروان انقلاب اسلامی بنیادگرای ایران بودند. ... وجود یک اردوگاه آموزشی سپاه پاسداران در رشت برای جنگجویان حزب‌الله، علاوه بر تایید آن از سوی شاهد الموسوی، مورد تایید شاهد حسین کنج (که او نیز در سال ۱۹۸۷ در آنجا آموزش دیده است) و مورد تایید شاهد بنی‌صدر نیز هست. بنی‌صدر می‌گوید که این اردوگاه آموزشی در زمان ریاست جمهوری او در اختیار پاسداران گذاشته شد. شاهد مصباحی نیز (که به دلیل موقعیت قبلی‌اش) به عنوان مامور سرویس جاسوسی ایران، از امور شبه‌نظامی نیز مطلع بوده است، در تکمیل این امر اظهار می‌دارد که این اردوگاه برای آموزش دریایی است و در اختیار وابستگان حزب‌الله لبنان قرار دارد. ... در پی اظهارات این شاهدان، امین اعتراف کرده است که برخی اوقات در پایگاه نیروی دریایی حضور داشته است. به علاوه شاهدان ابراهیم و اسماعیل الموسوی و نیز حسین و شاوکی کنج اظهار داشته‌اند که تمام جنگجویان حزب‌الله دارای اسم مستعار هستند و نام مستعار امین «ابومحمد» و نام مستعار رایبل «راغب» است. امین به خودش «بهشتی» نیز می‌گفته است. بهشتی نام یک روحانی شیعه ایرانی است که گفته می‌شود توسط مخالفان انقلاب اسلامی به قتل رسیده است. اطرافیان شخصی امین و رایبل آن‌ها را نیز تحت این نام‌های مستعار می‌شناخته‌اند ...

محمد اتریس

محمد اتریس در ۱۰ فوریه ۱۹۷۰ در شهر چیهینه (Chihine) در لبنان به دنیا می‌آید و فرزند ارشد خانواده است. او دارای سه خواهر و یک برادر بوده و در میان اعضای خانواده‌اش در غرب بیروت بزرگ می‌شود. پدر او تاجر و مادرش خانه‌دار است. اتریس از ۴ سالگی وارد دوره مقدماتی دبستان می‌شود و از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ به مدرسه فرانسوی "Francine Soeur" وابسته به کلیسا می‌رود و آن را با دیپلم لبنانی به پایان می‌رساند. او دارای تصور روشنی از شغل آینده‌اش نیست؛ اما قصد داشت تحصیلاتش را ادامه دهد و احتمالاً اقتصاد صنعتی بخواند؛ اما به دلیل بحران و جنگ داخلی لبنان ناموفق می‌ماند. از آنجایی که اتریس امکان کار نداشت به فکر ترک لبنان می‌افتد. این فکر زمانی در او بیش تر تقویت می‌شود که خود را زیر فشار می‌بیند تا مسلحانه برای «جنبش ملی لبنان» (اتحادی از گروه‌های چپ‌گرا) بجنگند. او خواهان این امر نبود. هرچند که او معتقد بود باید با این جنبش همکاری کند؛ زیرا جنبش ملی لبنان منطقه‌ای را زیر نفوذ و سلطه خود داشت که خانواده او در آنجا زندگی می‌کردند. اتریس، پس از آنکه «جنبش ملی لبنان» (همچنان که او مدعی است) پدر او را گروگان گرفت تا اعضای مرد خانواده را مجبور به شرکت در جنگ کند، لبنان را ترک می‌کند. پس از آنکه برادر او، شاوکی اتریس (Chauki Atris)، در فوریه ۱۹۸۹ تنها به نزد عمویش به برلین آمد، در مارس همان سال تمام اعضای خانواده به غیر پدر به او می‌پیوندند. پدر او نیز در اواخر سال ۱۹۸۹ به برلین می‌آید. خانواده اتریس در برلین ابتدا تقاضای پناهندگی می‌کنند و سپس آن را پس می‌گیرند. آن‌ها اجازه اقامت می‌گیرند که دوباره تمدید می‌شود. خانواده اتریس ابتدا در یک خانه ویژه متقاضیان پناهندگی اقامت گزید و سپس خانه‌ای در منطقه ودینگ (Wedding) برلین اجاره می‌کنند. خانواده اتریس در لبنان صاحب ملک و املاک است و در برلین کمک بیمه‌های اجتماعی دریافت می‌کند؛ به طوری که مشکل مالی نداشتند.

متهم تنها به مدت یک ماه در یک کلاس زبان شرکت می‌کند؛ اما زبان آلمانی را در خارج از مدرسه خوب فرا می‌گیرد. او در اواسط سال ۱۹۹۰ اجازه کار

می‌گیرد. به دنبال آن برای چند ماه در رستوران «Steakhouse Berlin» سپس همراه شاهد محمودعلی علیان تا پایان ۱۹۹۱ در رستوران «Mcdoza Steakhouse» با حقوق ماهانه ۷۵۰ مارک و سپس تا اوایل سال ۱۹۹۲ حدود دو ماه در یک پیتزافروشی کار می‌کند. پس از آن بیکار می‌شود و ماهیانه ۵۰۰ مارک حقوق بیکاری دریافت می‌کند. او درآمدش را خرج خودش می‌کرد. علاقه او در آن زمان به ورزش، رفتن به دیسکو و نیز زن و ماشین بود. رفتار مذهبی او مرتباً شدت بیش‌تری می‌یافت. او مانند سایر متهمان، که همگی مسلمانان پیرو مذهب شیعه هستند، به مسجد امام جعفر صادق رفت و آمد می‌کرد و نمازش را به موقع می‌خواند و خواهان آشنایی با متهم امین بود؛ زیرا خانواده امین گویا از شجره پیامبر اسلام هستند. اتریس بنا بر حکم بازداشت قاضی تحقیق دادگستری کل کشور ۱۶ اکتبر ۱۹۹۲ و سپس حکم بازداشت ۲۷ ژانویه ۱۹۹۳ از تاریخ ۱۷ اکتبر زندانی شد و تا ۲۸ اوت ۱۹۹۵ در بازداشت بود. پس از آن، او دوباره بنا به دلایلی دیگر دستگیر شد. اتریس در ۲۶ مه ۱۹۹۳ از سوی دادگاه اداری منطقه تیرگارتن برلین در رابطه با حکم دادگاه ایالتی برلین مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۳ (که از ۵ اوت ۱۹۹۳ به اجرا در آمد) به دلیل نقض قانون مربوط به حمل غیرمجاز اسلحه به شش ماه زندان تعلیقی با ضمانت سه ساله محکوم شد. متهم از پاییز ۱۹۹۱ تا ۱۸ اوت ۱۹۹۲ یک هفت تیر کالیبر ۹ میلی‌متری، همراه با فشنگ آن را در اختیار داشته است. دادگاه اداری تیرگارتن با حکم مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۶ مدت‌زمان ضمانت را به مدت یک سال، یعنی تا تاریخ ۴ اوت ۱۹۹۷ تمدید کرد؛ زیرا اتریس در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۹۵ در یکی از جلسات این دادگاه با مشت به صورت متهم امین می‌کوبد و بدین دلیل توسط دادگاه اداری تیرگارتن برلین در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵ (۲۳۷GS668/95) محکوم به ۱۰۰ مارک جریمه می‌شود که او آن را پرداخت می‌کند.

عطاالله ایاد

متهم عطاالله ایاد، متولد سال ۱۹۶۶ شهر بورکحمود (Borghammoud) در لبنان است و بنا بر گفته‌هایش یک فلسطینی بی‌وطن است. او پس از دو سال آموزش در دبستان در

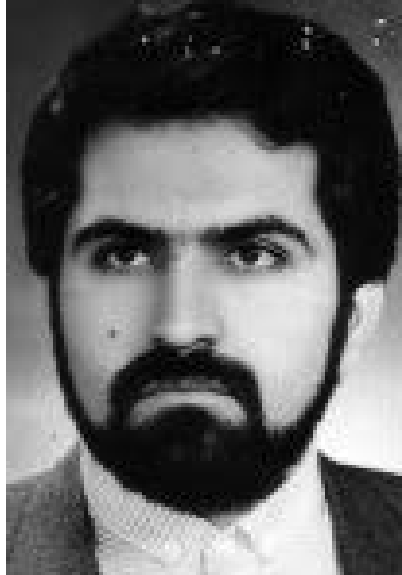
ده سالگی عضو جبهه دموکراتیک، یعنی جوانان وابسته به سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شود. او سه سال دیگر نیز به مدرسه می‌رود و در سال ۱۹۷۹ در سوریه یک دوره نظامی می‌بیند. پس از آن از خاک لبنان با اسرائیل مبارزه می‌کند. او پس از عقب‌نشینی سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان در سال ۱۹۸۲ در سال ۱۹۸۳ به عضویت سازمان امل در می‌آید و به عنوان رهبر و فرمانده گروه علیه اسرائیل و سپس علیه حزب‌الله می‌جنگد. ایاد معروف به جنگجویی نترس و سرسخت است و او را ابوسخر (پدر سخره) صدا می‌کردند. او سه بار زخمی می‌شود. ایاد در آوریل ۱۹۹۰ به آلمان پناهنده و مقیم برلین می‌شود. درباره علت فرار او روایت‌های گوناگونی وجود دارند. بنا بر اظهارات خودش، گویا جان او از سوی حزب‌الله در خطر بوده است؛ اما بنا بر اظهارات شهود، او به دلیل اعمال خلاف و سودجویانه‌اش از سوی سازمان امل محکوم و از این سازمان اخراج شده است. همسر و دو فرزند او دو ماه پس از او به برلین می‌آیند. فرزند سوم او در اینجا به دنیا می‌آید. یکی از فرزندان او فلج است. خانواده ایاد اجازه اقامت موقت گرفت و از آن‌ها خواسته شد که خاک آلمان را تا اوت ۱۹۹۱ ترک کنند؛ امری که عملی نشد. ایاد در نهم دسامبر ۱۹۹۲ موقتا دستگیر و بنا بر حکم بازداشت قاضی تحقیق دادگستری کل کشور از تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۹۲ تا ۲۸ اوت ۱۹۹۵ در بازداشت بوده است.^۱



عظالله ایاد، طراح اولیه ترور که بعد توسط بنی‌هاشمی کنار گذاشته می‌شود

۱. برای مطالعه زندگی‌نامه متهمان و برخی از جزئیات ترور رجوع شود به: حکم دادگاه میکونوس؛ دومین گزارش شهرداری اداره آگاهی فدرال آلمان (BKA)؛ گزارش وضعیت ۱۳/۱۱/۱۹۹۲؛ گزارش محرمانه سازمان امنیت و اطلاعات آلمان (BfV) به گزارش دادستان دکتر کورت مورخ ۲۲/۴/۱۹۹۳، شماره پرونده: VC 11-247-8-2BJs 49-92-8-2؛ و کیفرخواست دادستان کل، کارلسروهه، ۱۷/۵/۱۹۹۳، شماره: S- 350 070/93-SRE 2-9.

ابوالقاسم (فرهاد) مصباحی یا شاهد C (فرار مقام امنیتی ج.ا. به اروپا و شهادت در برابر دادگاه)



فرهاد (ابوالقاسم) مصباحی شاهد معروف به C روز هفتم اکتبر ۹۶ برای اولین بار در دادگاه حضور می‌یابد. بنا بر تصمیم دادگاه، جلسه غیر علنی است. یعنی نه تنها تماشاچیان و خبرنگاران حق ورود به جلسه دادگاه را ندارند؛ بلکه رئیس دادگاه به تمام حاضران، به متهمان و وکلای آنها، به شاکیان خصوصی و وکلای آنها، به اعضای هیئت رئیسه دادگاه و نیز به مستخدمان دادگاه گوشزد و اخطار می‌کند که گفت‌وشنودها در این جلسات کاملاً سری است و هیچ کس اجازه انتقال آنها به خارج از دادگاه را ندارد. با وجود این هنوز چند روز از شهادت شاهد C نگذشته بود که همه چیز به بیرون «درز» کرد. به هنگام تشکیل دادگاه، کلیه ساختمان دادگستری برلین و نیز خیابان‌های اطراف شدیداً تحت کنترل پلیس و واحدهای امنیتی ویژه آلمان قرار داشت. دادستان کل آلمان،

آقای کای نِهَم (Kay Nehm) پس از آخرین بازجویی C در تاریخ دوم اکتبر ۹۶ توسط مقامات پلیس، امنیتی و قضایی آلمان، شخصا دستور حفاظت و مخفی کردن او را صادر کرد. C پس از آن تاریخ و به‌ویژه پس از شهادتش در برابر دادگاه، زیر پوشش شدید امنیتی بود تا از ترور او توسط عوامل رژیم تهران جلوگیری شود.

شاهد C، ابوالقاسم (فرهاد) مصباحی، متولد سال ۱۳۳۶ در تهران است. او در تهران دیلم دبیرستان می‌گیرد و در سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی می‌رود. او به هنگام شروع انقلاب در پاییز ۱۳۵۷ ارتش را ترک می‌کند. آقای مصباحی به هنگام ورود آیت‌الله خمینی به تهران از جمله افراد کادر محافظ ایشان از فرودگاه مهرآباد به بهشت زهرا برده است. او روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ به دستور خمینی فرمانده پادگان جمشیدیه تهران می‌شود. در آن زمان حدود ۹۰ تن از ژنرال‌ها و فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش در آن پادگان زندانی بودند. عده بسیاری از آنها، بدون محاکمه، اعدام شدند. مصباحی در اواسط سال ۱۳۵۹ برای تحصیل به فرانسه می‌رود. او در سال ۱۳۶۰ عضو دفتر ویژه نخست‌وزیری (ساواما) می‌شود. نام مستعار او در آن موقع رضا عمیدی و شماره کدش ۱۱۶۳ است. او در این میانه مرتباً به ایران رفت و آمد می‌کند. او در سال ۱۳۶۱ مسئول امور امنیتی سفارت ایران در فرانسه و در طبقه سوم سفارتخانه ایران در پاریس، مستقر می‌شود. مسئول مستقیم او در آن زمان یکی از مقامات امنیتی رژیم به نام خسرو تهرانی است. به او پیشنهاد می‌شود کاردار سفارت ایران در فرانسه شود. او این پیشنهاد را به دلیل بسیار «جوان بودن» رد می‌کند. وی در ۲۳ دسامبر ۱۹۸۳ به جرم فعالیت‌های جاسوسی و خرابکاری در خاک فرانسه از سوی پلیس دستگیر و پس از ده روز زندان، در هفته اول ژانویه ۱۹۸۴ از فرانسه اخراج می‌شود. او را به تهران می‌فرستند. او دو هفته بعد به اروپا و به شهر هامبورگ برمی‌گردد. او مرتباً میان بلژیک، لوگزامبورگ، آلمان و سوئیس در رفت‌وآمد است. از جمله وظایف او هماهنگ کردن فعالیت‌های واحدهای شهری و کشوری اتحادیه سازمان‌های دانشجویان اسلامی در اروپا است. این اتحادیه پس از تشکیل واواک، یکی از پایگاه‌های اصلی شبکه‌های جاسوسی و تروریسم ولایت فقیه می‌شود. در هامبورگ او به فعالیت‌های خود از طریق کنسولگری ادامه می‌دهد. او از آن زمان به بعد، همواره دارای سه پاسپورت است: پاسپورت دیپلماتیک آبی‌رنگ، پاسپورت

خدمت سبزرنگ و پاسپورت معمولی که بنا بر ضرورت و نیاز از یکی از آن‌ها استفاده می‌کرده است.

آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۸۵ او را به تهران فرا می‌خواند تا به همراه یک گروه ۴۰ نفری وزارت اطلاعات و امنیت کشور را سازماندهی کنند. در رابطه با خارج از کشور تشکیلات اتحادیه سازمان‌های دانشجویان اسلامی در اروپا، مساجد و دیگر انجمن‌هایی که محل تجمع افراد طرفدار ولایت فقیه بودند، به عنوان پایه‌های اساسی تشکیلات واواک در خارج از کشور مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گرفتند. به هنگام تأسیس واواک، دو جناح در درون دستگاه امنیت ولایت فقیه شکل می‌گیرد. یک جناح خواهان فعالیت‌های صرفاً اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی به معنای کسب و جمع‌آوری اخبار و گزارشات لازم برای حکومت است و جناح دیگر علاوه بر این وظیفه، معتقد است که دستگاه اطلاعاتی باید دشمنان نظام را عملاً از بین ببرد. مصباحی طرفدار جناح اول است و آیت‌الله خمینی نظریه دوم را می‌پذیرد. مصباحی پس از انجام این ماموریت، رسماً در وزارت امور خارجه ایران مشغول به کار می‌شود. سمت او معاونت لاریجانی، در بخش امور مربوط به سازمان ملل متحد، در وزارت امور خارجه است و علاوه بر آن مسئول مطالعات استراتژیک اروپا و آمریکا در این وزارتخانه نیز می‌شود. مصباحی در اواسط دهه هشتاد از جانب آیت‌الله خمینی مامور می‌شود با آقای بنی‌صدر در پاریس تماس برقرار کرده و او را تشویق به بازگشت به ایران کند. تماس، دو بار شخصاً میان آقای مصباحی و بنی‌صدر برقرار می‌شود. آقای بنی‌صدر می‌گوید اگر آقای خمینی راست می‌گوید و واقعا خواهان برگشت من است و معتقد است اشتباهی صورت گرفته است، این امر را رسم و علناً اعلام و عذرخواهی کند.

در همین دوران (سال‌های ۸۶/۸۵) است که نظر آقای رفسنجانی (در آن زمان رئیس مجلس شورای اسلامی) به او جلب می‌شود. بنا بر پیشنهاد رفسنجانی، (C) به ژنو، یعنی مرکز فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی رژیم، می‌رود تا از آنجا فعالیت‌های دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی ملایان در تمام اروپا را سازماندهی، هماهنگ و کنترل کند. او بنا بر دستور رفسنجانی، در سال‌های ۱۹۸۸/۸۷ به اروپا و ایالات متحده آمریکا سفر می‌کند و با میتران، رئیس جمهور وقت فرانسه، با رونالد ریگان، رئیس جمهور

وقت آمریکا و با دفتر صدر اعظم آلمان تماس برقرار کرده و برای آزادی ۲۳ تن از گروگان‌های غربی در دست حزب‌الله لبنان گفت‌وگو و مذاکره کرده است. بنا بر شهادت او، اکثر گروگان‌گیری‌ها به دستور ملایان ایران و به دست عوامل آن‌ها در لبنان، یعنی حزب‌الله و حماس، انجام گرفته‌اند.

در رابطه با تماس‌های او با سیاستمداران و مقامات دولتی کشورهای غربی به منظور آزادی گروگان‌ها از جمله می‌توان از اقدامات او در آلمان فدرال در همین سال‌ها با هدف آزادی رودلف کردس (Rudolf Cordes) مهندس شرکت زیمنس، نام برد. در آن زمان در دفتر صدراعظم آلمان و تحت ریاست رئیس دفتر او، آقای ولفگانگ شُبله (Wolfgang Schäuble)، از رهبران حزب دموکرات مسیحی، کمیته‌ای به این منظور تشکیل می‌شود. سایر اعضای این کمیته عبارت بودند از آقای اپلر (Eppler) و هانس یوخن فوگل (Hans-Jochen Vogel) که هر دو از رهبران حزب سوسیال-دموکرات آلمان هستند. کردس در سپتامبر ۱۹۸۸ آزاد شد.

شاهد C همچنین رابطه کارتر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و شخص آیت‌الله خمینی، برای آزادی خلبان شخصی کارتر بوده است. کارتر از رفسنجانی درخواست آزادی این خلبان، اروین دیوید رهبان (Erwin David Rabhahn) را می‌کند. رفسنجانی تقاضای کارتر را رد می‌کند و از او می‌خواهد که در این مورد با آیت‌الله خمینی تماس برقرار کند. کارتر نامه‌ای به خمینی می‌نویسد و در آن تقاضای آزادی خلبان سابقش را می‌کند. مصباحی که رابطه میان کارتر و خمینی است، نامه کارتر را به دست خمینی می‌رساند. ملایان نامه خصوصی کارتر را در نوزدهم نوامبر ۱۹۸۸ منتشر می‌کنند؛ اما خلبان نیز به دنبال آن آزاد می‌شود. این اطلاعات موثق درباره شاهد C و امکان بررسی صحت آن‌ها، جای هرگونه شک و تردید در مورد مقام او و اهمیت گفته‌هایش را از میان می‌برد.

آقای ابوالقاسم مصباحی، یکی از پایه‌گذاران دستگاه اطلاعات و امنیت ج.ا.ا. سفیر سیار امنیتی ویژه خمینی و نیز سفیر سیار و مشاور امنیتی ویژه رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور بوده است و از نزدیک به اسرار پشت پرده این نظام آشنایی دارد. از یک سو سیاستمداران اروپایی (و از جمله آلمانی) و نیز سیاستمداران آمریکایی و مقامات

دولتی و امنیتی این کشورها، همگی این «مرد کوچک‌اندام» را به خوبی می‌شناسند و از سوی دیگر گفته‌ها و اظهارات او پس از تحقیقات و بررسی‌های لازم توسط دادستانی کل آلمان، تایید شده‌اند. در نتیجه تلاش ملایان در تهران، برای «جاسوس» جلوه‌دادن او بی‌ثمر و بی‌نتیجه می‌ماند و همچنین تلاش آن‌ها در این جهت که C وجود خارجی ندارد و فرد مزبور ساخته و پرداخته سازمان‌های جاسوسی غرب است تا از این راه رهبران ج.ا.ا. را «خراب» کنند، عملاً بی‌پایه و بی‌اساس بود.

مصباحی پس از بازگشت از آمریکا که به منظور مذاکره برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان و به دستور رفسنجانی انجام گرفته بود، در اواخر سال ۱۹۸۸ دستگیر و زندانی می‌شود و حدود ۱۲۰ روز در زندان توحید، آزار و شکنجه می‌شود. او می‌گوید: من ابداً فکر نمی‌کردم کسی در ایران جرئت دستگیری مرا داشته باشد. اتهام من جاسوسی برای غرب بود. پس از ۱۲۰ روز از زندان آزاد می‌شوم. با تحمل شکنجه فراوان. به من به هنگام آزادی گفتند که خواستیم تو را آزمایشی کرده باشیم؛ زیرا کسانی که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند زیر تهاجم فرهنگی غرب قرار می‌گیرند و می‌توانند احتمالاً از راه اسلام و ولی امر منحرف شوند. این زندان آزمایشی بود که تو از آن سربلند بیرون آمدی. او از آن پس به بعد دیگر از ایران خارج نمی‌شود و حدوداً از سال ۱۹۹۰ از دستگاه امنیت کنار می‌کشد. او چندین شرکت استتاری برای وواک تأسیس می‌کند و به «تجارت» می‌پردازد. از جمله آن شرکت‌ها عبارتند از: صمصام کالا، پردیس آرا، ایران توسعه، آفتاب انترناسیونال و ...

شاهد C که جان خود را در خطر می‌دید؛ در آوریل ۱۹۹۶ غیرقانونی وارد پاکستان و شهر اسلام‌آباد می‌شود. او از آنجا با بنی‌صدر تماس می‌گیرد. بنی‌صدر به یوست (داستان مسئول پرونده میکونوس) پیشنهاد می‌کند او را از پاکستان خارج و به آلمان بیاورد. یوست موفق نمی‌شود. همکاران بنی‌صدر در سوئد پاسپورتی جعلی برای او تهیه می‌کنند و او موفق می‌شود در همان روزی که بنی‌صدر در دادگاه شهادت می‌داد، وارد بلژیک شود. بنا بر اظهارات C در دادگاه در فوریه ۱۹۹۶، «شورای امور ویژه» تصمیم به قتل او می‌گیرد. قرار بوده است که او را «کامیونی» کنند؛ یعنی او را در یک حادثه ساختگی تصادف اتومبیل از میان ببرند. خبر را در شانزدهم مارس ۹۶، سعید

امامی (که بعدها در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر و در زندان با مصرف داروی نظافت خودکشی کرد!)، معاون فلاحیان، به او می‌دهد. مصباحی در ششم ماه مه به طرف پاکستان حرکت می‌کند و در هجدهم همان ماه غیرقانونی وارد پاکستان می‌شود. C می‌گوید از ترورهای رژیم در خارج از کشور اطلاعات دقیق دارد. به عنوان مثال پرونده‌های قتل شهریار شفیق، خواهرزاده شاه و نیز کاظم رجوی، نماینده شورای ملی مقاومت در سازمان ملل متحد را خود شخصا خوانده است. اولی در دسامبر ۱۹۷۹ در فرانسه و دومی در آوریل ۱۹۹۰ در سوئیس به قتل رسیدند. او علت فرار خود را از ایران سرخوردگی از حکومت فقها، وجود فساد بیکران در مقامات بالا و پایین نظام و دزدی و جنایات بیان می‌کند.

مصباحی پس از فرار از ایران حدود دو ماه در پاکستان سرگردان است. چندین بار به سفارت آلمان در اسلام آباد رجوع و خود را معرفی می‌کند و ماجرا را شرح می‌دهد. سفارت آلمان ابد او را «تحویل» نمی‌گیرد. او موفق می‌شود با کمک و یاری دوستان آقای بنی‌صدر به اروپا بیاید. در اروپا سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه، انگلستان (MI۶) و نیز حتی سازمان اطلاعاتی بلژیک، به سراغ او می‌روند و او را تخلیه اطلاعاتی می‌کنند. آلمانی‌ها در آخر پس از شهادت او در برابر دادستانی با او تماس می‌گیرند. شهادت C در دادگاه در دو زمینه بود: یکم، ساختار تصمیم‌گیری تروریسم حکومتی ولایت فقیه و افراد و نهادهای همکار آن‌ها و دوم ترور میکونوس. مصباحی می‌گوید از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون (اکتبر ۹۶) در مجموع ۹۵ نفر از افراد اپوزیسیون ایران در اروپای غربی به قتل رسیده‌اند که همگی آن‌ها بدون استثنا در درجه اول به دستور رهبر مذهبی کشور بوده است. اولین قربانی این ترور شهریار شفیق، پسرخواهر شاه، است که در دسامبر سال ۱۹۷۹ در پاریس به قتل رسید و آخرین آن‌ها (تا اکتبر ۹۶) دکتر رضا مظلومان یکی از معاونان وزارت آموزش و پرورش دوران سلطنت پهلوی است که در مه ۱۹۹۶ در پاریس کشته شد. مصباحی می‌گوید امر ترور مخالفان در خارج از کشور یا داخل آن‌قدر حساس است که بدون اجازه رسمی و کتبی رهبر مذهبی حکومت هیچ قتلی انجام نمی‌پذیرد. تا زمانی که آیت‌الله خمینی زنده بود حکم قتل را او صادر می‌کرد و بعد از او حکم‌های قتل توسط رهبر روحانی کنونی ایران، یعنی آیت‌الله سید علی

خامنه‌ای، صادر می‌شود.

بنا بر اظهارات مصباحی، پس از مرگ آیت‌الله خمینی، به منظور رسیدگی به امور مخالفان ولایت فقیه و بررسی حکم قتل و ترور آن‌ها کمیته‌ای مرکب از هشت عضو برجسته دائمی تشکیل شده است. نام این ارگان شورای امور ویژه است. ریاست این شورا با شخص رهبر مذهبی حکومت، آیت‌الله خامنه‌ای، است. سایر اعضای شورا عبارتند از: رئیس جمهور آقای رفسنجانی، وزیر امور خارجه، علی‌اکبر ولایتی، وزیر اطلاعات و امنیت علی فلاحیان، وزیر کشور، فرماندهان سپاه و در صورت لزوم و نیاز متخصصان و کارشناسان نیز دعوت می‌شوند. این شورا مسئول سیاسی و تصمیم‌گیرنده در مورد تمام قتل‌های سیاسی داخل و خارج کشور است. تصمیمات این شورا برای تمام تشکیلات حکومت، از قوه قانونگذاری تا قوه اجرایی اجباری است و همگی موظف به رعایت آن هستند. پس از آنکه شورای امور ویژه تصمیم به قتل فردی گرفت و این تصمیم به صورت حکم قتل مورد تایید کتبی رهبر مذهبی حکومت قرار گرفت، این تصمیم و حکم به اطلاع کمیته‌ای که در قصر فیروزه تهران تشکیل جلسه می‌دهد، رسانده می‌شود. وظیفه این کمیته تهیه طرح اجرایی ترور است که ریاست آن را محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران، به عهده دارد. طرح اجرایی در دو نسخه تهیه می‌شود و برای آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی فرستاده می‌شود. پس از تایید و تصویب آن دو، طرح اجازه اجرا می‌شود.

شاهد مصباحی درباره ترور میکونوس می‌گوید که عبدالرحمان قاسملو، رهبر حزب دموکرات کردستان ایران، بنا بر دستور و حکم رهبر مذهبی حکومت در ژوئیه سال ۱۹۸۹ در خانه‌ای در وین به هنگام مذاکره با فرستادگان تهران، توسط همان‌ها به قتل می‌رسد. از آنجا که جانشین او، صادق شرفکندی، همان سیاست‌های حزب را ادامه می‌داد، شورای امور ویژه، در سال ۱۹۹۱ تصمیم به قتل او و دیگر رهبران حزب می‌گیرد. وزارت اطلاعات و امنیت ایران مامور اجرای این قتل می‌شود. علی فلاحیان به این منظور آقای محمد هادوی مقدم، مدیر شرکت صمصام کالا، را برای شناسایی حزب و جمع‌آوری اطلاعات به آلمان می‌فرستد. او در آلمان به شهرهای مختلف سفر می‌کند و با افراد بسیاری تماس می‌گیرد. در بازگشت اطلاعات خود را در اختیار فلاحیان

می‌گذارد. پس از آن کار در اختیار یک شرکت تجاری پوششی دیگر گذاشته می‌شود. دو تن از سوی این شرکت، رئیس شرکت آقای کمالی و فرد دیگری به نام اصغر ارشاد که از افراد بسیار نزدیک و مورد اعتماد فلاحیان است به آلمان می‌آیند.



علی فلاحیان

این دو از اعضای عالی‌رتبه و اوواک هستند. کمالی و ارشاد حدود سه ماه پیش از عملیات به برلین می‌آیند؛ با افرادی که محمد هادوی مقدم معرفی کرده است تماس می‌گیرند و در پایان کار گزارش خود را به علی فلاحیان می‌دهند. فلاحیان عبدالرحمان بنی‌هاشمی را مامور اجرای طرح می‌کند. C در مورد منابع اطلاعات خود می‌گوید: منابع اطلاعات من پنج نفر و همه از مقامات عالی‌رتبه و بالا هستند. یکی از آنها مستقیماً در ترور شرکت داشته است. تمام این افراد از دوستان نزدیک و صمیمی من هستند. یک منبع اطلاعات من مستقیماً در ترور میکونوس شرکت داشته. او معاون فلاحیان است؛ اما در تیراندازی دخالت نداشته است. منبع دوم من در شورای امنیت ملی کار می‌کند. این شورا بنا بر اصل صد و هفتادوششم قانون اساسی نظام تشکیل می‌شود. منبع سوم من یکی از

خویشاوندان نزدیک علی فلاحیان است که در مرحله کسب و جمع آوری خبر با آقایان ارشاد و کمالی همکار بوده است. منبع چهارم یکی از مدیران کل واواک و منبع پنجم یکی از نزدیکان و همکاران آیت‌الله ری‌شهری است.

عبدالرحمان بنی‌هاشمی، رهبر تیم عملیات میکونوس، شخصی بسیار ورزیده در امور ترور است که سال‌ها در جنگ‌های چریکی حزب‌الله در لبنان آموزش دیده و تجربه اندوخته است. او چندین بار طرح‌های عملیاتی-تروریستی را طراحی کرده و به اجرا در آورده بود. تیم عملیاتی او در سال ۱۹۸۷ در شهر ژنو یک خلبان فراری، احمد مرادی طالبی، را به قتل می‌رساند. نوع این ترور شباهت‌های زیادی با قتل خلبان پیشین رفسنجانی، علی‌اکبر محمدی، دارد که در ژانویه همان سال در شهر هامبورگ کشته شد. شاهد C می‌گوید بنی‌هاشمی با پوشش تاجر به برلین آمده و خود محل ترور را از نزدیک بررسی کرده است. بنی‌هاشمی همچنان که در مورد ترورهای دیگر نیز مرسوم بوده است، لیستی از وسایل و ابزار مورد نیاز را تهیه و برای فلاحیان می‌فرستد. از جمله اسلحه مورد نیاز، اتومبیل، پول، خانه و ... به علاوه مانند سایر عملیات تروریستی، جمهوری اسلامی در این مورد نیز از افراد لبنانی، که صرفاً برای پول حاضر به قتل هستند، استفاده کرده و چندین نفر از آن‌ها را به کار گرفته است. تروریست‌های لبنانی از نام قربانیان خود بی‌اطلاع بودند. رهبر عملیات، عبدالرحمان بنی‌هاشمی، پس از ترور از راه ترکیه به ایران برمی‌گردد و به عنوان پاداش به او یک مرسدس آخرین مدل دولوکس هدیه می‌شود. مصباحی می‌گوید تمام حکم‌های قتل کتبی و از سوی رهبر مذهبی کشور است.

به علاوه برای اجرای هر یک از عملیات ترور، نام رمز ویژه‌ای انتخاب می‌شود. رهبر عملیات اجرایی (یعنی رهبر تیم ترور) موظف است به منظور کسب آخرین اطلاعات یا دستورات، بلافاصله پیش از ترور با این نام رمز با تهران تماس برقرار کند و در صورت دادن چراغ سبز و تایید اجرای عملیات، ترور را انجام دهد. نام رمز ترور میکونوس «فریاد بزرگ علوی» بوده است. این قسمت از اعترافات شاهد C مطابق با اطلاعات سازمان امنیت داخلی کل آلمان است که کوتاه پیش از ترور برلین میان سفارت ایران در بن و تهران نام رمز «بزرگ علوی» رد و بدل شده است. C می‌گوید

دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی ج.ا. در سراسر آلمان و به‌ویژه در سفارت ایران در بن و نیز در کنسولگری‌های ایران در آلمان شدیداً فعال هستند.

پاسپورت‌های خدمت مصباحی

بنا بر فتوکپی‌های ارائه‌شده از پاسپورت‌های مصباحی، که اصل بودن آن‌ها مورد تایید مقامات و کارشناسان رسمی قرار گرفته است، او دارای سه پاسپورت سیاسی (دیپلماتیک، آبی‌رنگ) خدمت (سبزرنگ) و پاسپورت عادی بوده است. به عنوان مثال فتوکپی پاسپورت خدمت او به شماره ۱۶۳۱۷ در اختیار دادگاه گذاشته شد. این فتوکپی را دادستانی از سفارت آلمان در ایران گرفته بود که مربوط می‌شود به زمانی که آقای مصباحی در سال‌های ۱۹۸۸/۸۷ رسماً از سوی دولت و نیز سازمان اطلاعات و امنیت ج.ا. مامور می‌شود به آلمان سفر کند و «مسئله کردس» (Cordes) را حل کند. پاسپورت خدمت او به منظور کسب روادید تحویل سفارت آلمان در ایران شده بود که فتوکپی پاسپورت، روادید و برگ درخواست روادید در بایگانی سفارتخانه نگهداری می‌شدند. به علاوه برگ‌های معرفی آقای مصباحی و همراه ایشان آقای امامی (سعید اسلامی) به هنگام اقامت در یکی از هتل‌های ژنو در روزهای ۲۷، ۲۸، ۲۹ ژوئیه (یا آوریل) ۱۹۸۸ همراه با فتوکپی بلیط هواپیما از ژنو به قصد اشتوتگارت و نیز فتوکپی پاسپورت ایشان به هنگام ورود به آلمان، از سوی دادستانی در اختیار ریاست دادگاه قرار گرفت. علاوه بر آنکه پاسپورت آقای مصباحی پاسپورت سبزرنگ خدمت (دولتی و نه پاسپورت عادی) را نشان می‌داد، به روی برگ‌های معرفی هتل، که از سوی مسئول هتل پر شده بود، کلمه «پاسپورت خدمت» یادداشت شده بود. تمام این مدارک آشکارا نشان می‌دهند که آقای مصباحی در سال‌های ۱۹۸۷/۸۸ با پاسپورت رسمی خدمت ایران و از سوی مقامات و نهادهای ج.ا. ماموریت داشته است برای حل مسئله گروگان‌ها در لبنان به آلمان بیاید. در حالی که دولت ایران بنا بر پرونده ۳۳ صفحه‌ای آن مدعی شده بود که او از سال ۱۹۸۴ به بعد هرگز در خدمت هیچ یک از نهادهای حکومت ج.ا. نبوده است.

ماموریت مصباحی برای آزادی گروگان‌ها

آقای مصباحی همچنان که در بالا آمد در سال‌های ۱۹۸۸/۸۷ برای حل مسئله گروگان آلمانی، مهندس رودلف کردس، که در لبنان از سوی حزب‌الله ربوده و به گروگان گرفته شده بود، به آلمان می‌آید و در شهرهای فرانکفورت، بن و اشتوتگارت با مقامات بلند پایه سیاسی آلمان و از جمله با رهبران درجه اول حزب سوسیال-دموکرات آلمان، چون آقایان ارهارد اپلر، هانس-یوخن فوگل، هانس یورگن ویشنفسکی (-Hans Jürgen Wichnewski) و همچنین آقای کوشنیک (Koschnik) تماس می‌گیرد و گفت‌وگو و مذاکره می‌کند. مترجم ایشان در تمام مذاکرات و تماس‌ها، شخصی به نام «امامی» بوده است. مصباحی می‌گوید ابتدا از سوی مقامات آلمانی از او خواسته می‌شود علامتی مبنی بر زنده بودن آقای کردس ارائه شود؛ زیرا در آن زمان شایعات فراوانی درباره مرگ او وجود داشت. او در این رابطه با تهران، یعنی با آقای فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت، تماس می‌گیرد. فلاحیان از «بچه‌های» لبنان می‌خواهد تا از کردس یک نوار فیلم ویدیویی تهیه کنند و همچنین او (کردس) نامه‌ای با دستخط خودش خطاب به همسرش در آلمان بنویسد. نامه و فیلم تهیه‌شده به تهران فرستاده می‌شود. از تهران پیک ویژه آن‌ها را به سفارت ایران در بن تحویل می‌دهد. به آقای مصباحی نام رمز داده می‌شود تا به هنگام مراجعت به سفارت ایران در بن با بیان آن نامه و فیلم در اختیارش گذاشته شود. به هنگام مراجعت به سفارت تنها نامه به او تحویل می‌شود. او عصبانی و ناراحت می‌شود و از گرفتن نامه امتناع می‌کند. با تهران تماس می‌گیرد و به او گفته می‌شود دستور همین است. نامه کافی است. او نامه را تحویل می‌گیرد و به همراه آقای سعید امامی (اسلامی) با اتومبیل به نزدیکی خانه همسر کردس می‌روند. او (مصباحی) چون نمی‌خواسته است در برابر دوربین و رسانه‌های عمومی قرار گیرد، در اتومبیل در فاصله ۵۰-۶۰ متری خانه می‌ماند و امامی به اتفاق یکی از رهبران حزب سوسیال-دموکرات به خانه کردس می‌روند و نامه را تحویل همسر او می‌دهند. حدود نیم ساعت بعد، امامی به همراهی همسر آقای کردس به سوی ماشین او می‌آیند. مصباحی از اتومبیل پیاده می‌شود؛ آقای سعید امامی (که در آن زمان معاون فلاحیان بود) او را به عنوان یکی

از دوستان «نزدیک و خوب» که در راه آزادی آقای کردس تلاش بسیار کرده است، معرفی می‌کند. آقای مصباحی می‌گوید شرط ما در برابر آزادی مهندس کردس، آزادی عباس‌علی حمادی، تروریست لبنانی بود که به جرم هواپیماربایی در آوریل ۱۹۸۸ در آلمان محکوم به سیزده سال زندان شده بود و دوران محکومیت خود را می‌گذراند.

در اینجا یکی از اعضای هیئت رئیسه دادگاه از او می‌پرسد رابطه این دو امر با هم چگونه است؟ زیرا آقای عباس‌علی حمادی لبنانی است و در یکی از دادگاه‌های آلمان به جرم هواپیماربایی محکوم شده بود و دوران زندان خود را می‌گذراند؛ اما آقای مهندس کردس یک آلمانی است که توسط حزب‌الله لبنان ربوده شد و در آنجا زندانی بود. این دو امر چه ربطی به دولت و حکومت ایران دارد؟ آقای مصباحی می‌گوید: بسیار ساده. علی حمادی بنا بر دستور سازمان اطلاعات و امنیت ایران و نیز حکومت ایران هواپیما ربود. مهندس کردس نیز به دستور ایران ربوده شد و در یکی از پایگاه‌های نظامی حزب‌الله لبنان، که تحت کنترل کامل حکومت ایران قرار دارد، زندانی است. هدف از ربودن او تعویض او با علی حمادی بود. مهندس کردس در سپتامبر ۱۹۸۸ آزاد می‌شود. عباس‌علی حمادی نیز پنج سال بعد در سال ۱۹۹۳ پس از گذراندن تنها ۵ سال از مدت محکومیت سیزده‌ساله خود آزاد می‌شود. بنا بر اظهارات آقای مصباحی او در پاییز سال ۱۹۸۷ به هنگامی که رئیس جمهور فرانسه در بن بوده است با او و نیز با آقای دوما (Dumas)، وزیر امور خارجه فرانسه، به منظور آزادی گروگان‌های فرانسوی تماس می‌گیرد و مذاکره می‌کند. سپس در سال ۱۹۸۸ به ایالات متحده آمریکا سفر می‌کند تا با «آمریکایی‌ها» برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان مذاکره و گفت‌وگو کند.

طرح ترورهای خرسندی و دخالت حسین موسویان در ترورها

آقای مصباحی در روز دوم دادگاه یعنی در جمعه ۹۷/۱/۷ اتهامات جدید دیگری به حکومت و سازمان اطلاعات و امنیت ج.ا. در رابطه با دخالت آن‌ها در ترور افراد اپوزیسیون و سایر جنایات زد. بنا بر اظهارات او سفیر ایران در بن آقای سید حسین

موسویان در اکثر جنایاتی که توسط نهادهای حکومت ایران در اروپا انجام شده، دخالتی فعال داشته است. به ویژه در مورد جنایات و ترورهایی که در خاک آلمان علیه اپوزیسیون ایران انجام گرفته است. چه آنهایی را که مقامات آلمانی توانسته‌اند رابطه‌اش را با دخالت ایران کشف کنند و چه جنایات دیگری را که مقامات پلیس آلمان هنوز در رابطه با آن‌ها سر نخ‌می‌یابد بر دخالت ایران به دست نیآورده‌اند.



فرهاد (ابوالقاسم) مصباحی. نام رمز ترور هادی خرسندی: «ما می‌خواهیم فردا جشن را به راه بیاندازیم». پاسخ از تهران: «جشن بگیرید، امید است خوش بگذرد.»

او می‌گوید «به عنوان مثال پس از اخراج من از فرانسه، آقای قربانی فر را به جانشینی خود، یعنی در مقام مسئول ایستگاه اطلاعاتی و عملیاتی ایران در فرانسه، گماشتم. در سال ۱۹۸۴ به من اطلاع دادند که طبق طرحی که قربانی فر تهیه کرده است، قرار است آقای هادی خرسندی را در انگلستان به قتل برسانند.» او می‌گوید: «من خودم مسئول تیم ترور هادی خرسندی بودم و حکم قتل خرسندی را که از طرف آیت‌الله خمینی صادر شده بود به چشم دیدم. معاون ری‌شهری در آن زمان محمد هاشمی، با نام مستعار

موسوی زاده، حکم قتل را به اروپا آورد تا به دو تروریست الجزایری نشان بدهد. این دو الجزایری مامور قتل خرسندی شدند. من (مصباحی) حکم قتل را از فارسی به فرانسه برای این دو ترجمه کردم. کد عملیات را من به محمد هاشمی در تهران مخابره کردم و پاسخ مثبت داده شد. کد این بود: "جشن را شروع کنید" و محمد هاشمی پاسخ داد: "به امید خدا، خوش بگذرد". اما از آنجا که من با این نوع ترورها مخالف بودم، به پلیس انگلستان تلفن زدم و مخفی گاه آن دو الجزایری و نیز محل ترور را لو دادم. در نتیجه عملیات ترور شکست خورد.»

دادستانی آلمان از پلیس انگلستان درباره این ماجرا تحقیق کرد. گفته‌های مصباحی در مورد لو رفتن «تلفنی» طرح قتل خرسندی و دستگیری الجزایری‌ها مورد تایید مقامات پلیس انگلستان قرار گرفت. مصباحی می‌گوید: اخراج من از فرانسه در سال ۱۹۸۴ موجب ترفیع مقام من شد. من مسئول کل ایستگاه‌های اطلاعاتی نظام در اروپای غربی شدم. من در این دوران کارمند معاونت نخست‌وزیری بودم و زیر نظر مستقیم خسرو تهرانی، معاون نخست‌وزیر در آن زمان، کار می‌کردم. هزینه‌ها نیز توسط ایشان پرداخت می‌شد.

شاهد، سفیر ایران را متهم میکند

موسویان در جنایات اروپا شرکت داشته است.

برلین (cid) - آقای ابولقاسم مصباحی (شاهد "C")، یکی از پایه‌گذاران سازمان اطلاعات امنیت ایران، و نیز دیپلمات پیشین و مخفی دولت ایران، در برابر دادگاه میکونوس، و با ابراز سوگند، بیان داشت: "آقای موسویان در اکثر جنایاتی که در اروپا انجام گرفته‌اند، شرکت داشته است. این امر بطور مشخص مربوط به جنایاتی می‌شوند که در خاک آلمان بر علیه مخالفین ایرانی انجام شده است. ایران همواره در این جنایات شرکت داشته است. حتی در جنایاتی که مقامات آلمانی هنوز نتوانسته‌اند در آنها ردپائی از دخالت دولت ایران پیدا کنند.

اظهارات و اطلاعات مصباحی، که صحت و سقم شهادتش، در چهارچوب دادگاه "میکونوس"، عموماً بسیار مهم و با ارزش شناخته می‌شود، در تطابق با اطلاعات دستگاه‌های اطلاعاتی آلمان است، که براساس آنها سفارت ایران در بُن با سوءاستفاده از مصونیت دیپلماتیک، به‌عنوان مرکز هماهنگی عملیات تروریستی دولتی ایران در اروپا عمل می‌نماید. این امر ناروشن ماند که آیا دادستانی آلمان، در یک پرونده جدا آقای مصباحی را به‌دلیل اظهاراتش در مورد دخالت و شرکت شخص موسویان در جنایات مورد بازپرسی قرار خواهد داد یا نه؟ و اگر آری، کی؟

این سند، ترجمه متن آلمانی قسمتی از مجله SONNABEND است که متن اصلی در صفحه بعد آمده است.

Zeuge belastet Irans Botschafter

Moussavian soll an Verbrechen
in Europa beteiligt gewesen sein

BERLIN (eid). Der iranische Botschafter in Bonn, Hussein Moussavian, soll an fast allen in Europa begangenen staatsterroristischen Akten des Iran aktiv beteiligt gewesen sein. Unter Eid sagte gestern im „Mykonos“-Prozeß der Mitbegründer des iranischen VE-VAK-Geheimdienstes und einstige Geheimdiplomats Abolghasem Mesbahi („Zeuge C“) aus, „Moussavian war an den meisten Verbrechen, die in Europa stattgefunden haben, beteiligt.“ Konkret handele es sich in Deutschland um jene Verbrechen, die an iranischen Oppositionellen begangen worden seien. Der Iran sei stets beteiligt gewesen, auch wenn deutsche Behörden nicht immer haben feststellen können, daß die iranische Regierung ihre Hand im Spiel hatte.

Die Angaben Mesbahis, dessen Glaubwürdigkeit im Rahmen des „Mykonos“-Verfahrens allgemein als äußerst groß anerkannt wird, fügen sich in die Erkenntnisse des deutschen Staatsschutzes, wonach die Bonner Botschaft des Irans unter Mißbrauch der diplomatischen Immunität als Europazentrale für die Koordinierung staatsterroristischer Akte dient. Ob und wann die Bundesanwaltschaft in einem gesonderten Verfahren Mesbahi wegen seiner Aussagen zur konkreten Tatbeteiligung Moussavians an Terrorakten in Deutschland vernehmen wird, war gestern nicht zu erfahren.

زندگی نامه ابوالقاسم مصباحی از زبان خودش

... من ابوالقاسم مصباحی، متولد ۱۹۵۷/۱۲/۱۷ تهران هستم. آخرین آدرس من: تهران، خیابان پاسداران، خیابان کوهستان، پلاک ۱۰. نام مستعار من فرهاد، نام پدر بزرگ مادرم، است. ... از دوازده سالگی با جنبش امام خمینی در ارتباط بودم. ... در ماه مه-ژوئن ۱۹۷۷ دیپلم گرفتم. در دوران انقلاب (فوریه ۱۹۷۹) مستقیماً با بیت امام خمینی در ارتباط و عهده‌دار مسئولیت‌هایی بودم. ... از حدود اوت یا سپتامبر ۱۹۷۷ مشغول خدمت سربازی در ارتش شدم. بنا بر فراخوان آیت‌الله خمینی به ارتشیان، از نوفل لوشاتو، در اوت-سپتامبر ۱۹۸۸ ترک خدمت کردم؛ سرباز فراری شدم و به مدرسه رفاه که در آن زمان دفتر خمینی (در تهران) بود، رفتم و تا ورود خمینی به ایران، فوریه ۱۹۷۹، در آنجا ماندم. من به هنگام ورود خمینی به تهران یکی از مسئولان امنیت او در بخشی از مسیر حرکت بودم. ... دو سه روز پس از انقلاب در بیست‌ویک سالگی به فرمان خمینی فرمانده پادگان نظامی جمشیدیه شدم. این پادگان محل نگهداری حدود ۸۰۰ زندانی از جمله ۸۰ امیر ارتش بود. من حتی اجازه صدور حکم داشتم. ... من در نوزده سالگی از مدرسه عالی الهیات فارغ‌التحصیل شده بودم؛ یعنی می‌توانستم ملا بشوم. ... من از این اجازه صدور حکم تنها برای آزادی زندانیان استفاده کردم. ... از ژانویه ۱۹۸۰ برای تحصیل در پاریس بودم. در آنجا من نیز مانند تمام هواداران انقلاب، بدون ماموریتی ویژه برای انقلاب اسلامی فعالیت می‌کردم، (از جمله) مخالفان انقلاب را شناسایی و درباره آن‌ها اطلاعات جمع‌آوری می‌کردم. ... در کنار تحصیل در CMD (مدرسه عالی مهندسی، پاریس) در سورژن علوم سیاسی خواندم. محل اقامتم در پاریس، منطقه ۶۷ خیابان مون ماتر (Rue Montmatre) شماره ۲ بود. ... با همسر من در فرانسه که مدت‌ها در آنجا زندگی می‌کرد، آشنا شدم. او پس از فشارهای من (سرانجام) لباس اسلامی را پذیرفت. برعکس، دختر بزرگم (حدود چهارده سال) نمی‌تواند با جامعه اسلامی متعصب کنار بیاید. او اغلب من را ارتجاعی می‌نامید و می‌خواست که ریشم را بتراشم. ... وقتی من در زندان بودم (پایان ۱۹۸۸) همسر را بارها به اوااک خواستند و از او یک منبع علیه من ساختند. پس از خروج از کشور هنوز از پاکستان با خانواده تماس داشتم؛ اما

بعد برای مدت ۵۰ روز این تماس قطع شد. در این میان توسط دوستان مطلع شدم که آن‌ها می‌ترسیدند که من خانواده‌ام را به خارج بیاورم. به این جهت آن‌ها را مجبور کردند خانه‌مان را ترک کنند. یک دوست دیگر، من را نصیحت کرد هر کاری می‌کنم در نظر داشته باشم که خانواده‌ام در ایران است. من نباید خیال آوردن همسرم را در سر داشته باشم. بعدا به من نصیحت کردند که «توبه‌نامه» بنویسم تا امکان بازگشت به ایران را پیدا کنم. من این را یک تهدید آشکار دیدم. بعد از آن همیشه سعی کردم با کسانی که حدس می‌زدند خانواده‌ام احتمالاً نزد آنان است تلفنی تماس بگیرم. در تمام موارد فوری گوشی را گذاشتند.

بر اساس آخرین اظهارات همسرم، باید فرزندانم حالا برای تربیت به یک خانواده غریبه داده شده باشند. ... از همان زمان در زندان مطلع شدم که همسرم چند بار به اوواک برده شده و با دادستان امنیت صنوبری، با نام مستعار مهندس حمید، تماس داشته است. پس از آزادی متوجه شدم که همسرم به یکباره به کارهای تجاری من علاقمند شده است، علاقه‌ای که قبلاً نشان نمی‌داد. به علاوه، برایم روشن شد که او درباره کارهای تجاری من اطلاعاتی دارد که نمی‌توانسته است توسط من به دست آورده باشد. در ۱۹۹۰ یا ۱۹۹۱ مطلع شدم که او درباره من گزارش تهیه کرده و به اوواک تحویل داده است. کپی یکی از این گزارش‌ها را دیدم. این را هم در نامه به همسرم که دیروز به آن اشاره کردم مطرح نمودم. یک کپی از آن نامه را امروز صبح پیش از بازجویی تحویل دادم (پیوست ۸). من مصمم شدم از همسرم جدا شوم ولی مادر و خواهرم من را از این کار باز داشتند و از او جانب‌داری کردند و قول دادند دیگر چنین کاری نکنند. پس از این «آشتی» با خبر شدم که همسرم همچنان برای اوواک کار می‌کند. از آنجا که در این میان صاحب دو فرزند دیگر شدم، مسئله جدایی نمی‌توانست مطرح باشد. ... از ۱۹۹۱ یا ۱۹۹۲ همسرم عضو «شورای عالی انقلاب فرهنگی» در حوزه دانشجویان خارج از کشور است. این بالاترین مرجع در سیاست فرهنگی برای مؤسسات آموزش عالی است. رئیس آن رفسنجانی است. ... من با همسرم بارها درباره «فعالیت‌های جاسوسی» صحبت کردم؛ اما او همیشه فقط پاسخ‌های ناروشتن و سربالا می‌داد. به نظر من او زیر فشارهای شدیدی بود ...

در تابستان ۱۹۸۱ به ایران رفتم و با حکم ماموریت به عنوان کارمند به استخدام دفتر نخست‌وزیر سابق، میرحسین موسوی، در آمدم و در این مقام حقوق می‌گرفتم. رئیس من خسرو تهرانی، جانشین نخست‌وزیر و مسئول وقت اطلاعات و امنیت بود. به من یک کارت شناسایی به شماره ۱۱۶۳ داده شد. نام مستعار من در دفتر نخست‌وزیری رضا عمیدی بود. من در اوت ۱۹۸۱ با حکم مسئول ایستگاه اطلاعاتی فرانسه، به پاریس برگشتم. در آنجا در سفارت (جمهوری اسلامی در پاریس)، اتاق‌های سابق ساواک، در طبقه سوم در اختیار من قرار داده شد. در سال ۱۹۸۲ پاسپورت دیپلماتیک گرفتم؛ اما آن را به مقامات فرانسوی نشان ندادم تا موقعیت دانشجویی‌ام به خطر نیفتد. ... من در بخش عملیاتی-اجرایی فعال نبودم؛ بلکه تنها مسئول ایستگاه اطلاعاتی (آنجا) بودم. از جمله همکاران من سعید دشتی، مامور اطلاعات تحت پوشش مشاور اقتصادی و احمد دستمالچی سفیر فعلی جمهوری اسلامی در اردن بودند. ...

در حدود نوامبر ۱۹۷۹ در ایران سه هفته اطلاعاتی بنیان گذاشته شد. یکی در دفتر نخست‌وزیر وقت میرحسین موسوی، به سرپرستی خسرو تهرانی، دومی در دفتر خمینی به سرپرستی محمدی ری‌شهری که بعدها اولین وزیر و اوک شد و سومی در سپاه پاسداران، به سرپرستی فروتن ... حوزه اروپا به دفتر نخست‌وزیری واگذار شد. به این دلیل خسرو تهرانی معاون نخست‌وزیر در امور امنیتی شد. من مسئول ایستگاه امنیتی فرانسه شدم. ... من ظاهراً نفر دوم سفارت پاریس بودم؛ اما حرف آخر را عملاً من می‌زدم. مدیر کل وقت، آقای حق‌زمانی بود. ... اواخر دسامبر ۱۹۸۳ به دلیل فعالیت‌های اطلاعاتی، از فرانسه اخراج شدم. ... پس از ده روز زندان در فرانسه مرا به فرودگاه شارل دوگل بردند و با یک هواپیمای ایران‌ایر در ۱۹۸۴/۱/۱ به ایران برگشتم و تا ۱۹ یا ۲۰ ژانویه در آنجا ماندم و سپس با یک پاسپورت دیپلماتیک (آبی) که دارای ویزای بلژیک از سفارت بلژیک در ایران بود به بلژیک رفتم و تا حدود اول مارس ۱۹۸۴ در آنجا اقامت داشتم. از آنجا سفرهای زیادی به سوئد، اتریش، سوئیس و آلمان کردم و در ۱۹۸۴/۳/۶ دوباره به ایران بازگشتم. ... (در آلمان) بدون استوارنامه در محل اقامت حمیدرضا فرهادنیا، سرکنسول وقت ایران در هامبورگ، زندگی می‌کردم. ایشان در آن زمان مسئول ایستگاه اطلاعاتی آلمان بود و من هماهنگ‌کننده امور ایستگاه‌های اطلاعاتی اروپای غربی شدم.

... هدفم از اقامت در اروپا، ادامه فعالیت‌های اطلاعاتی قطع شده‌ام در فرانسه بود. به این منظور اوایل ۱۹۸۴ برای اولین بار به آلمان و از راه فرانکفورت به هامبورگ آمدم. من دارای پاسپورت آبی دیپلماتیک بودم و به عنوان دیپلمات سفر می‌کردم. سرکنسول هامبورگ، فرهادنیا، پیش از ورودم به آلمان به من گفته بود که باید به هنگام ورود به فرانکفورت تقاضای ویزا کنم که سفارت ایران مقدمات آن را فراهم کرده بود. ... در زمان بازگشت من به ایران، در ژانویه ۱۹۸۴ هنوز وزارت اطلاعات و امنیت تشکیل نشده بود و من کادر اطلاعاتی دفتر نخست‌وزیری بودم و پس از تاسیس واواک با حفظ شغل و مقام به آنجا منتقل شدم. ... در آنجا یک کارت خدمت به شماره ۱۱۳۲ دریافت کردم که تا پایان پاییز ۱۹۹۵ در اختیارم بود و سپس کارت خدمت و سایر مدارک را به مسئول این امور در واواک، آقای نجمی، تلفن ۲۳۳۰۴۱ داخلی ۲۲۱۷ پس دادم ...

پیش از تاسیس واواک در سپتامبر - اکتبر ۱۹۸۵ یک سری گروه‌های بی‌نامی از افراد وجود داشتند که اعدام‌های خارج از کشور را اجرا می‌کردند و تصمیمات خود را با خمینی مسقیما و مستقلا در میان می‌گذاشتند و او بایستی آن‌ها را تایید می‌کرد؛ بدون تایید او عملیات انجام نمی‌گرفت. پس از تاسیس واواک، این گروه‌ها تحت نام «شورای عملیات ویژه» زیر نظر مستقیم وزیر اطلاعات و امنیت سازماندهی شدند. اعضای شورا همگی عضو واواک هستند. ... در سپتامبر - اکتبر ۱۹۸۵ واواک تاسیس شد. در آن زمان من به ایران برگشتم و عضو یک کمیسیون ۴۰ نفره برای تاسیس وزارت اطلاعات و امنیت شدم که ساختار و سازمان آن را تعیین کرد. هنگام تعیین حوزه وظایف دو جریان پیدا شد: یکی که من آن را بنیادگرا می‌نامم که علاوه بر جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات، خواهان برقراری کنترل و انجام عملیات اجرایی بود. علی فلاحیان و ری شهری و همچنین رضا رضایی و حسین شریعتمدار، که در آن زمان هر دو عضو سپاه پاسداران بودند، از این خط مشی دفاع می‌کردند. جریان دوم، که من آن را بیش‌تر جریان روشنفکری می‌دانم، خواهان محدودیت فعالیت‌ها به جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات بود. علاوه بر این سعید امامی، (با نام مستعار سعید اسلامی، که در حال حاضر معاون فلاحیان است) و محمد هاشمی با نام مستعار محمد موسوی‌زاده - که در آن زمان معاون ری شهری بود و اکنون بدون مقام - است که از نفوذ زیادی برخوردار بود. گروه ما مخالف گروه

دوم بود؛ زیرا بیم داشت که روش آن‌ها به دیکتاتوری بیانجامد. جدال میان دو گروه، بر سر خط مشی، ادامه داشت تا به آیت‌الله خمینی رسید و آن‌ها پیروز شدند.

دلیل پیروزی آن‌ها این بود که ری شهری و حجازی مستقیماً دور و بر خمینی فعال بودند. حجازی در دفتر او فعالیت می‌کرد و مسئول امور سپاه پاسداران بود. او اکنون نماینده علی خامنه‌ای در شورای امنیت ملی است. ... در گروه ما، من نقش رهبری داشتم و پس از این شکست از پست خود در واواک استعفا کردم که پذیرفته نشد؛ اما من دیگر به محل خدمت نرفتم. ... من دو بار در سوئیس (اواخر ۱۹۸۷) به خاطر گروگان‌های فرانسوی در لبنان، با وزیر خارجه فرانسه آقای دوما ملاقات کردم. ... اولی در هتل ریچموند (Richmond) در ژنو. ... و دومی در یک هتل دیگر. در ملاقات اول من تنها نماینده از سوی ایران بودم و در ملاقات دوم سعید امامی با نام مستعار سعید اسلامی همراه من بود. ... در رابطه با گروگان‌گیری مهندس کردس آلمانی (Kordes) در لبنان. ... با آقای کوشنیک (Koschnik)، آقای اپلر (Epler) و فوگل (Vogel) ملاقات داشتم. در ملاقات فوگل در شهر بن، سعید امامی هم حضور داشت. ... حدود ۱۴ روز بعد (۸۸/۷/۲۹) دوباره در آلمان بودم تا نامه کردس را به همسرش بدهم. ... نامه را شخصاً از مصطفوی سفیر وقت جمهوری اسلامی در بن دریافت کردم. نامه قبلاً از ایستگاه واواک در لبنان به ایران و از آنجا به بن فرستاده شده بود. ... به موازات این تلاش‌ها، (برای آزادی کردس و گروگان‌های فرانسوی در لبنان) مذاکراتی نیز با نمایندگان دولت آمریکا، در رابطه با آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان، داشتم. رئیس هیئت نمایندگی دولت آمریکا در مذاکرات را سرهنگ بیل الیسکو (Bill Eliscue) به عهده داشت. ...

از اوت ۱۹۸۸ در تلاش‌های جیمی کارتر، رئیس جمهور سابق آمریکا، برای آزادی ربهام (Rebham)، نمی‌دانم نام او را درست می‌نویسم یا نه) که در ایران زندانی بود، شرکت داشتم. ابتدا دو نامه را از کارتر خطاب به خمینی و رفسنجانی به آن‌ها تحویل دادم که ایراد گرفته شد که به اندازه کافی محرمانه نیستند. مطبوعات ایران نیز از این دو نامه خبر دارند. به این دلیل، کارتر نامه سومی توسط من برای هاشمی رفسنجانی فرستاد. ... که من آن را به هنگام ورودم به تهران در نوامبر ۱۹۸۸، همراه داشتم. حدود چهارده روز پیش از آن با کارتر، در آتلانتا، ملاقات داشتم. پس از آن ... در خانام

توسط اعضای واواک ... دستگیر شدم و تا زمان فرار از ایران دیگر سفری به خارج نداشتم. ... من ۱۶ روز در سلول انفرادی و در زندان توحید تهران بودم. این زندان در زیرزمین وزارت امور خارجه است. ورودی آن در نزدیکی خیابان سخایی است که من در نقشه بخشی از تهران (پیوست یک) آن را مشخص کرده‌ام. در زندان از روز شانزدهم بازداشت، روزانه دوازده سی سی مرفین به من تزریق می‌کردند. دادگاهی هم برای من تشکیل نشد. سرانجام با دخالت خانواده‌ام ... در ۱۹۸۹/۳/۲۰ آزاد شدم و تا حدود یک سال و نیم پس از آزادی، حق خروج از خانه‌ام را نداشتم ...

بنا بر اطلاعات من در فوریه ۱۹۹۶ شورای امور ویژه به ریاست آیت‌الله خامنه‌ای تشکیل جلسه می‌دهد. ... دو معاون علی فلاحیان، جدا از هم، به من اطلاع دادند که شورا حکم قتل مرا تصویب کرده است. (خامنه‌ای با اعدام تو موافقت کرد) شب پیش از عید ما ایرانیان (۱۹۹۶/۳/۱۹) دوست من سعید امامی، (اسلامی، که بعد گفتند که گویا در زندان با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است) معاون فلاحیان به در خانه من آمد و گفت از طریق اداره از برنامه سفر من در داخل ایران - که واقعا قصد آن را داشتم - مطلع شده است. او با اشاره به برنامه اجرایی «موضوع کامیون» یعنی تصادف ساختگی که برای قتل من برنامه‌ریزی شده بود، توصیه کرد به سفر نروم و اصرار کرد کشور را ترک کنم. من در تاریخ ۱۹۹۶/۴/۶ تهران را ترک کردم و غیرقانونی از مرز ایران و پاکستان خود را در تاریخ ۱۹۹۶/۴/۱۸ به کویته، اولین شهر پاکستان، رساندم. ... در پاکستان که بودم از ۱۹۹۶/۶/۱۲ حدود دو ماه با سفارت فرانسه در تماس بودم و با ماموران اطلاعاتی آن‌ها صحبت کردم.

آن‌ها از من سوال کردند و بخش کوچکی از این سوال‌ها مربوط به میکونوس بود؛ تا آنجا که خود آن‌ها از موضوع اطلاع داشتند. من به این سوال‌ها جواب دادم. پس از آنکه من توسط سفارت آلمان مطلع شدم که فرانسه مخالف ورود من به یکی از کشورهای عضو شنگن (Schengen) است، به ابتکار خودم با سفارت فرانسه تماس گرفتم. یکی از آشنایان من که در وزارت کشور سوئیس کار می‌کند به من توصیه کرد که من باید فرانسوی‌ها را شخصا قانع کنم که از طرف من برای آن‌ها خطری وجود ندارد. منظور عمدتاً بدبینی فرانسوی‌ها نسبت به فعالیت‌های اطلاعاتی سابق من در فرانسه

بود. سوال و جواب در سفارت فرانسه در مجموع حدود بیست روز طول کشید. تمام جزئیات اظهاراتم درباره میکونوس در سفارت فرانسه را نمی‌توانم به خاطر بیاورم ولی در بهترین حالت شامل ۱۵٪ اظهاراتم در اینجا است. اگر در چهارچوب اظهارات دیگرم در برابر سرویس اطلاعاتی فرانسه احیانا چیزهایی را گفته‌ام که (بدون اطلاع من) ارتباطی با میکونوس داشته‌اند، نمی‌توانم چیزی بگویم؛ مثلا من در مورد درگیر بودن احتمالی مرکز اسلامی هامبورگ در سوء قصد میکونوس اصلا چیزی نمی‌دانم؛ ولی از سوی فرانسوی‌ها در مورد نقش مرکز اسلامی در هامبورگ زیاد سوال می‌شد. ... سرویس اطلاعاتی آخرین محل اقامتم نیز از من سوال کرد؛ البته فقط در مورد مسائل آن کشور. در آنجا نیز دو بار از سوی سرویس‌های فرانسوی از من سوال شد. در این هنگام عوامل اطلاعاتی کشوری که من مهمان آن‌ها بودم به عنوان ناظر شرکت داشتند. در آنجا از جمله دوباره از من در مورد میکونوس سوال شد و همچنین چندین عکس به من نشان دادند که احتمالا بنی‌هاشمی را شناسایی کردم. ولی کیفیت عکس خیلی بد بود ...

من پس از ورودم به پاکستان دقیقا در ۱۹۹۶/۴/۲۲ تلفنی با همکار تجاری‌ام صحرارودی در آلمان تماس گرفتم که محل اقامتم و چگونگی ارتباط با خودم را به او اطلاع دهم. در این تماس تمایل خود را برای آمدن به غرب نیز به او اطلاع دادم بدون این که از او انتظاری داشته باشم. صحرارودی بدون اطلاع من به بنی‌صدر خبرداد. او هم من و هم صحرارودی را شخصا می‌شناسد. بنی‌صدر از طریق واسطه خود در تاریخ ۱۹۹۶/۴/۲۷ تلفنی به من اطلاع داد که از اقامت من باخبر شده است و تدارکاتی دیده که آمدنم به غرب را تسهیل کند و من فعلا لازم نیست اقدامی بکنم. ... در این زمان من در پاکستان با سازمان ملل و سفارت سوئیس تماس گرفته بودم. به نماینده بنی‌صدر اطلاع دادم که تمایل دارم به آلمان بیایم و اگر او می‌خواهد برای من کاری بکند بهتر است در این جهت باشد. او گفت آن‌ها در آلمان امکانات خوبی دارند و این کار عملی است. به این دلیل به سفارت آلمان در پاکستان رفتم و برای زمانی که لازم شود چگونگی دسترسی به خود را به آن‌ها اطلاع دادم. چند روز بعد با یک کارمند سفارت آلمان صحبت کردم ولی بعد از آن نه جواب مثبت و نه منفی برای سفر به آلمان نگرفتم. در طی تماس‌های تلفنی متعددی که من از پاکستان با بنی‌صدر داشتم، او برای اولین بار در

تاریخ ۱۹۹۶/۷/۲۰ به طور مشخص از من پرسید که من در مورد میکونوس چه می دانم ... در پی سوال من، وی جواب داد که منظورش مسئله با کردها در برلین است. در این زمان تا ۱۹۹۶/۸/۱۵ درباره این موضوع به طور مکرر تلفنی صحبت و گاهی فاکس شد که بیش تر محتوای کلی داشت. در تاریخ ۹۶/۸/۱۵ از طریق فاکس عملاً کاتالوگ های سوال برای من فرستاد که من در ابتدا جواب های کلی، ولی از ۹۶/۸/۱۷ به بعد، با توجه به موقعیت خطرناکم اصلا به آن ها جواب ندادم. اما با توجه به سفرم به غرب پیشنهاد کردم در آنجا اطلاعات بیش تری به او بدهم.

کمی پس از ورودم به اروپا در ۹۶/۸/۲۱ دو نفر از نمایندگان او در (۹۶/۸/۲۳) به ملاقات من آمدند. به این دو نفر اطلاعات دیگری دادم. ... بنی صدر در روز شهادتش در دادگاه شخصا به من در محل اقامتم تلفن زد و فوری اطلاعات تکمیلی دیگری خواست. او به من یک شماره فاکس داد و از من تقاضا کرد این اطلاعات را فوری و کتبی بفرستم. من هم این کار را کردم و در همان حال هم تلفنی و هم کتبی به بنی صدر اشاره کردم که ضروری است اظهارات من را در متن بزرگ تری دید و آن ها را مفصل ارائه کرد. ... همزمان با انقلاب من شخصا چندین بار با بنی صدر در چهارچوب تجمع های بزرگ تماس داشتم. علاوه بر آن، من در ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ با موافقت مؤکد خمینی با وی در تبعید در پاریس ملاقات کردم تا او را برای بازگشت به ایران ترغیب کنم. برای این کار من توانستم به او ضمانت امنیتی بدهم. ابتکار این ملاقات از طرف خمینی نبود؛ بلکه از سوی گروهی بود که در دستگاه دولتی به «تمایل به غرب» معروف بودند. بنی صدر پیشنهاد را رد کرد و به من گفت که خمینی بایست به طور رسمی و علنی از او عذرخواهی کند. ... ملاقات های دیگری در میان نبود. میان من و بنی صدر هیچ گاه رابطه شخصی وجود نداشته است ...

پس از فوت آیت الله خمینی و پس از آنکه خامنه ای در سال ۱۹۸۹ رهبر نظام شد یک شورای امور ویژه تاسیس شد که بر فراز حکومت و دولت قرار دارد. وظیفه این شورا تصمیم گیری در همه امور مهم است؛ یعنی درباره اموری اتخاذ تصمیم می کند که خارج از تصمیمات و وظایف ادارات دولتی است که در آنجا همواره رعایت جنبه های قضایی-دینی لازم است. ... اتخاذ تصمیم (در این شورا) تنها مربوط به قتل دگراندیشان

نمی‌شود؛ بلکه برای مثال شامل بستن دفتر نهضت آزادی (بازرگان) هم شد که در حوزه اختیارات ویژه وزارت کشور است. ... تصمیمات کمیته نوعی تعیین وظیفه برای دولت است که هم مجلس و هم دولت باید به آن‌ها توجه کنند. این شورا دارای اعضا ثابت و متغیر است. غیر ثابت‌ها با توجه به موضوع مورد بررسی فرا خوانده می‌شوند. زمانی که در کمیته موضوع قتلی طرح می‌شود، تصمیم باید بدون استثنا به تایید مقام رهبری برسد و بدون دستور او هیچ کس اجازه اقدام ندارد. اعضا ثابت شورای امور ویژه عبارتند از:

- رهبر مذهبی نظام یا نماینده‌اش حجازی.
- رئیس جمهور یا پسرش محسن (هاشمی رفسنجانی) به عنوان نماینده او. (در جلسات عادی شورا معمولاً رهبر یا رئیس جمهور شخصاً حضور ندارند).
- مسئول امور سیاست خارجی که ضرورتاً خود وزیر امور خارجه نیست؛ اما پس از شروع کار رهبر (خامنه‌ای) همان وزیر امور خارجه، ولایتی، است.
- وزیر اطلاعات و امنیت کشور علی فلاحیان.
- اولین وزیر و اوآک، ری شهری، که اکنون مسئول دستگاه اطلاعاتی رهبر و از افراد محرم او است که برای دفتر رهبر فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی انجام می‌دهد.
- محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران.
- سپهبد رضا سیف‌اللهی رئیس نیروهای انتظامی.
- آیت‌الله خزعلی عضو شورای نگهبان و مسئول امور مذهبی.

پرسش: آیا تصمیم‌گیری برای قتل، یک تصمیم جمعی شورای امور ویژه است یا تصمیم تنها توسط رهبر (مذهبی نظام) گرفته می‌شود؟

پاسخ: اعضای شورای امور ویژه در درجه اول مشاوران رهبر هستند. تصمیم نهایی را رهبر به تنهایی اتخاذ می‌کند که در اینجا به اصطلاح نقش قاضی را دارد. رئیس جمهور، رئیس قوه قضایی، رئیس قوه قانونگذاری و همچنین شورای انقلاب می‌توانند نقش «ناجی» را بازی کنند؛ یعنی درخواست کنند

از اجرای حکم قتل چشم‌پوشی شود. در رابطه با حزب دموکرات کردستان ایران مشخصاً می‌دانم که آیت‌الله خمینی خودش شخصاً فرمان قتل قاسملو را صادر کرده بود. آیت‌الله خامنه‌ای با تکیه به این فرمان (خمینی) دستور قتل دکتر شرفکندی را داد. دستور قتل در این مورد مشخصاً علیه شرفکندی بود و نمی‌دانم بقیه قربانیان ترور میکونوس تا چه اندازه به نام مشخص شده بودند. ... حکم قتل صادر شده از سوی رهبر از نظر قضایی صرف، به معنای پایه حقوقی و توجیه مذهبی قتل مورد نظر است؛ اما از نظر سیاسی تمام اعضا شورا از چنین تصمیمی پشتیبانی می‌کنند. اگر به غیر از این باشد، حکم قتل هم صادر نمی‌شود، یعنی موضوع اصولاً با رهبر در میان گذاشته نمی‌شود. در مورد رفسنجانی (رئیس جمهور) چنین است که حکم قتل می‌بایست به تأیید او نیز برسد. ... من قبلاً هم گفتم که رهبر و رئیس جمهور معمولاً نمایندگان خود را به جلسات شورا می‌فرستند، تکمیل باید بگویم که این امر تنها مربوط به جلسات تدارکاتی است و در نشست‌های تصمیم‌گیری خودشان شخصاً حضور دارند. ... سازمان و ترکیب اعضای شورای امور ویژه توسط قانون مشخص نشده است و فعالیت‌های آن صرفاً نتیجه «ولایت فقیه» است ...

... فلاحیان، عبدالرحمان بنی‌هاشمی را مامور انجام ترور برلین کرد. ... خانواده بنی‌هاشمی در نجف (عراق) با خمینی در تبعید بود. آن‌ها حداقل سه برادرند: عبدالحمید فرمانده سابق یک واحد سپاه پاسداران که در جنگ ایران و عراق کشته شد، عبدالمجید، که او نیز عضو سپاه پاسداران است و در لبنان فعال و دارای رابطه با حزب‌الله است و سرانجام عبدالرحمان که فرمانده تیم عملیات میکونوس بود. اعضای تیم او اروپا را خوب می‌شناسند؛ اما اکثراً در ایران زندگی می‌کنند. ... در زمانی که تاریخش برای من ناروشن است، عبدالرحمان بنی‌هاشمی به همراه تیمش وارد آلمان می‌شود تا با شرایط و جزئیات، از جمله محل عملیات میکونوس، آشنا شود و مقدمات اجرای عملیات را تدارک ببیند. ... اعضای تیم ضربت از ظاهر شدن در انظار عام برای تهیه وسایل و محل سکونت پرهیز می‌کنند، آن‌ها نه در هتل، بلکه در اماکنی

که در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شود، زندگی می‌کنند. مسئول این امور در همه جا، ایستگاه اطلاعاتی آن کشور است که در آلمان، سرکنسولگری ایران در هامبورگ یا در فرانکفورت بودند. در سال ۱۹۹۲ مسئول ایستگاه سرکنسولگری فرانکفورت بود. مسئول ایستگاه اطلاعاتی، سرکنسول کنسولگری مربوطه است. سرکنسول‌ها کارمندان واواک هستند. ... عبدالرحمان نام درست بنی‌هاشمی است و من نام دیگری در ارتباط با ترور میکونوس نمی‌شناسم. ... ترور میکونوس با کلمه رمز «فریاد بزرگ علوی» اجرا شد. ... به معنای فریاد (خواست) رهبر انقلاب (خامنه‌ای) ... عبدالرحمان بنی‌هاشمی و دو برادرش. ... در اوایل سال‌های ۱۹۸۰ از بهترین کادرهای چمران وزیر دفاع سابق بودند. عبدالرحمان بنی‌هاشمی پیش از خدمت در واواک در لبنان کار می‌کرد و پس از بازگشت به ایران مسئول یک تیم عملیاتی برای امور خارج از کشور شد ... او در سرکوب مجاهدین بسیار موفق بود و از این‌رو سرانجام به بخش عملیات با زمینه اطلاعاتی منتقل شد. بعد در ترور ژنو به عنوان رئیس تیم شرکت داشت (... مرادی طالبی، خلیان سابق که در ۱۹۸۸/۸/۱۰ در ژنو ترور شد) که مشهور شد و مقام و رتبه‌اش نزد رفسنجانی و خامنه‌ای ارتقا یافت. او چون متعصب و در کارها موفق بود و کیفیت رهبری داشت، به عنوان یکی از فرماندهان دائمی تیم منصوب شد. مشخصات او:

- اکنون، حدود ۳۸ تا ۴۰ سال دارد.
- قوی‌هیكل با عضلاتی ورزیده است.
- گردن کوتاه و انگشتان چاق دارد.
- صورت گرد.
- گونه‌های تقریباً برجسته.
- ریش پر و کامل، سیاه، تک و توک موهای سفید، مانند موهای سرش.
- لب‌های کلفت، ابروهای پرپشت، چشمان و مژگان تیره، بینی متناسب با صورت، بدون علامت ویژه ...

... بنی هاشمی پس از ترور میکونوس از راه هوایی، آلمان را از راه ترکیه به مقصد ایران ترک می‌کند. من این موضوع را از خود او در یک گفت‌وگو شنیدم. ... من حدود سیزده ماه پیش با دو نفر از دوستانم به یکی از هتل‌های تهران رفتیم. هنگام ورود به هتل بنی هاشمی و پسر کوچکش در حال ترک هتل بودند. من تا این زمان او را شخصا ندیده بودم؛ اما دو نفر همراه من او را خوب می‌شناختم. آن‌ها به او سلام و شروع به گفت‌وگو کردند. بنی هاشمی با ما به هتل برگشت. حدود نیم ساعت با هم نشستیم و قهوه خوردیم. در این میان گفت‌وگو به مسئله کردها در آلمان کشید. روشن بود که منظور دومین ضربه به رهبران حزب دموکرات کردستان ایران است. دو همراه من به او گفتند که می‌دانند او به خاطر شرکتش در این عملیات یک بنز ۲۳۰ پاداش گرفته است؛ اما بنی هاشمی تمایلی به صحبت درباره پاداش نداشت. این گفت‌وگو تمام مدت حتی تا خروجی هتل ادامه داشت و بنی هاشمی واقعا با یک مرسدس آنجا را ترک کرد. ... بنی هاشمی در معامله‌هایی که در سال ۱۹۹۱ شروع و در ۱۹۹۳ به انجام رسید برای صدور تلفن‌های سیار شرکت نوکیا (Nokia) به ایران شرکت داشت. مذاکرات در این باره در آلمان و فنلاند انجام شدند و تحویل کالا نیز از سوی این دو کشور بود. به نظر من بنی هاشمی باید در سال‌های ۹۱ و ۹۳ برای انجام امور این معامله به آلمان سفر کرده باشد. این معامله با مشارکت وزارت پست ایران انجام گرفت که غرضی رئیس آن معمولا برای اوآک کارهای خدماتی انجام و به فعالیت‌های آن پوشش می‌دهد. من اطلاعاتم در این زمینه را به هنگام آن ملاقات ذکر شده در بالا با بنی هاشمی در یکی از هتل‌های تهران، زمانی که همراهانم از او پرسش کردند، شنیدم ...

اطلاعات من درباره میکونوس در مجموع از پنج منبع است که با توجه به خطرات زیاد برای آن‌ها، در این جا با شماره‌های یک تا پنج از آن‌ها نام می‌برم؛ اما حاضرم تمام مشخصات این منابع و همچنین امکان تماس با آن‌ها را در اختیار دادستان کل قرار دهم. منبع شماره یک در شورای امنیت ملی کار می‌کند. ... منبع شماره دو به آقای ری شهری بسیار نزدیک است. ... من توسط او اطلاع یافتم که فلاحیان از سوی شورای امور ویژه به عنوان مسئول اجرایی عملیات علیه رهبران حزب دموکرات کردستان

ایران تعیین شده است. ... منبع سوم، یک مقام عالی رتبه و اوواک، مدیر کل و عضو سابق ایستگاه اطلاعاتی و اوواک در لبنان است. ... او با همین عنوان در سفارت ایران در بیروت کار می کرد. ... او در زمان ترور میکونوس به ایران باز گشته بود و در پست فعلی اش کار می کرد. او از دوستان نزدیکی عبدالرحمان بنی هاشمی و یکی از دو نفری بود که در دیدارم در هتل با بنی هاشمی که دیروز شرح دادم، همراه من بود. ... منبع چهارم من رابطه خانوادگی نزدیک با فلاحیان دارد؛ اما خویشاوند او نیست. ... در محافل مطلع تهران این یک سر آشکار است که این فرد آدم فلاحیان است. ... و همه می دانند حرفی که او می زند همان حرف یا نظر فلاحیان است. این منبع در رابطه با ترور میکونوس، با ارشاد و کمالی ارتباط داشته است. هر چه من در این مورد گفته ام از این منبع بوده است. ... منبع پنجم در ترور میکونوس دارای مسئولیت هایی، هر چند نه اجرایی بود. ... تمام این منابع از خروج من خبر دارند و پس از آن سعی کردند توسط مدیر دفترم در تهران با من تماس برقرار کنند. آن ها در مورد فرار من دو نوع موضع خواهند گرفت: موضع حقیقی و واقعی آن ها مثبت است؛ زیرا با من هم عقیده هستند که باید به این دیوانگی ها خاتمه داد موضع علنی آن ها، عدم اظهار نظر و با احتیاط است. ... من در ابتدا در این فکر نبودم که اطلاعاتی درباره سوء قصد میکونوس دریافت کنم چون اهمیت خاصی برایم نداشت. از اطلاعاتی که به هر حال طی گفت و گوهایم با منابع به دست می آوردم از این موضوع نیز اطلاع یافتم. اصولاً ما عادت کرده ایم که عملیات تروریستی در خارج تاکنون با سکوت کشورهای مربوطه مواجه شوند. در مورد میکونوس برای اولین بار بود که چنین واکنشی به وجود آمد. این اطلاعات در طی مدت طولانی و تکه تکه به من رسید و نه به صورت یک خبر منسجم. ... من هیچ نوشته ای درباره ترور میکونوس ننویسم. امکان دارد هیچ نوشته ای هم وجود نداشته باشد. چون تمام مسائل شفاهی حل و فصل می شوند. تنها نوشته، فرمان قتل از سوی رهبر است و آن را تنها رئیس تیم می بیند. چون این فرمان برای او توجیه قضایی و مذهبی است. در هر صورت خود من در مورد دیگری چنین فرمان قتلی با امضای خمینی را دیده ام گرچه من فرمانده تیم نبودم. ...

این مورد خسرو هرنندی (هادی خرسندی) در لندن بود. در آن زمان محمد موسوی زاده معاون ری شهری وزیر وقت و اوواک با یک کپی از فرمان قتل به شهر

دوسلدرف آمد. در آنجا من در حضور او با فرمانده مسئول این سوء قصد و معاونش ملاقات کردم. چون آن‌ها هر دو عرب بودند و فارسی نمی‌دانستند؛ اما فرانسه صحبت می‌کردند. من در مذاکرات آن‌ها با موسوی‌زاده مترجم بدم و فرمان قتل را ترجمه کردم. ما به زبان فرانسوی حرف می‌زدیم که من بر آن تسلط دارم. ... موسوی‌زاده در این صحبت اشاره کرد که فرمان قتل باید به اجرا در آید و هر تاخیری گناه است. من بعداً در تدارکات دیگر این سوء قصد شرکت داشتم. در اتریش، پول و عکس فردی که باید ترور می‌شد (هادی خرسندی) و توسط سفارت ایران در وین فرستاده شده بود را به تیم دادم. به علاوه، من در گرفتن دستور اجرای سوء قصد (نام رمز انجام عملیات) از واواک در تهران و انتقال آن به تیم همکاری کردم. به این صورت که در آن زمان - باز هم به دلیل زبانی - به خواست فرمانده تیم کلمه به کلمه به تهران اطلاع دادم که «ما می‌خواهیم فردا جشن را به راه بیاندازیم» و من خودم شخصا پاسخ را از موسوی‌زاده دریافت کردم و به تیم دادم «جشن بگیرید. امیدوارم خوش بگذرد». من در شب اجرای قتل به طور ناشناس به پلیس انگلستان تلفن کردم و به صورت زیر سوء قصد جاری را اطلاع دادم: «... فردا حدود ساعت شش صبح دو نفر عرب چاق، یکی از آن‌ها بسیار چاق، پیاده خیابانی که در آن خانه هرنندی (هادی خرسندی) قرار دارد را طی خواهند کرد (من آدرس را دادم). آن‌ها می‌خواهند حدود ساعت هشت هرنندی را به قتل برسانند».

زمان سوء قصد حدود ساعت هشت تعیین شده بود چون هرنندی (هادی خرسندی) همیشه تقریباً در این زمان از خانه خارج می‌شد. در این عملیات یک زن هم شرکت داشت. پلیس با مراقبت در ساعت شش به درست بودن اطلاعات پی برد و سپس سوء قصدکنندگان را در ساعت هشت دستگیر نمود و اسلحه‌ها را نیز پیدا کرد. در مجموع هفت نفر دستگیر شدند. پنج نفر به طور مستقیم در رابطه با عملیات و دو نفر بعداً از جمله آن خانمی که گفتم. یک ماه بعد، من به رئیس تیم که آزاد شده و در سوئد بود برخورد کردم. در این ملاقات او به من گفت که موضوع از سوی ایرانی‌ها لو رفته است. ... رئیس تیم (ترور) و معاونش تبعه فرانسه بودند. یکی الجزایری به نام گواسمی و

دیگری مراکشی بود که نامش در خاطر من نیست ...^۱

ساختار تصمیم‌گیری ترور دگراندیشان

«... شاهد مصباحی درباره موضوع مربوط به ساختار تصمیم‌گیری در رابطه با پیگرد مخالفان حکومت ایران توضیح داد. او ابتدا به طور کلی ساختار و روند تصمیم‌گیری را توضیح داد. و سپس به بیان اساسی‌ترین جزئیات ترور پرداخت. یعنی مسائلی که ما در اینجا می‌کنیم. اطلاعاتی را که او از طریق همکاران سازمان امنیت و نیز از راه گفت‌وگو با بنی‌هاشمی به دست آورده بود، مبین این امر هستند که در این مورد نیز عین نمونه‌های پیش عمل شده است.

در ساختار تصمیم‌گیری شورای امور ویژه دارای نقش بسیار مهمی است. این شورا از پیامدهای نامحدود بودن قدرت "ولایت فقها" است که نهادی خارج از قانون اساسی بوده و عملانهادی بر فراز حکومت است و درباره مهم‌ترین تدابیر امنیتی تصمیم می‌گیرد. تدابیری که از محدوده مسئولیت و اختیارات هر یک از نهادهای حکومت فراتر می‌رود و (حتی) گفت‌وگو درباره آنها در نهاد رسمی شورای امنیت ملی نیز به صلاح نیست. به علاوه این شورا درباره تمام مواردی که مربوط به قتل مخالفان جمهوری اسلامی خارج از کشور می‌شوند نیز تصمیم می‌گیرند. مصباحی اطلاعاتش درباره ساختار، عملکرد و اعضای این شورا را توسط یکی از همکاران شورا (که فردی مورد اعتماد و عضو شورای امنیت ملی است) به دست آورده است.

۱. تمام مطالب این بخش (زندگینامه مصباحی از زبان خودش) برگرفته از اظهارات ابولقاسم مصباحی در جلسات بازپرسی او توسط دادستانی مسئول پرونده میکونوس است که در جلسات مورخ دوازده، سیزدهم، چهاردهم، بیست‌ونهم، بیست‌وششم و بیست‌وهفتم ۱۹۹۶ و یکم و دوم اکتبر ۱۹۹۶ و نیز جلسات بازجویی چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم، بیست‌ونهم و سی‌ام ۱۹۹۷ در شهر مکنهایم (Meckenheim)، شماره پرونده 2bJs295/95-8 انجام گرفته‌اند. بازجویی به شکل پرسش و پاسخ است که یکم، تمامی آنها برای سهولت در خواندن حذف شده‌اند و دوم، مطالب مربوط به یک موضوع از بخش‌های مختلف در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند تا انسجام لازم به دست آید و خواننده بتواند آنها را به راحتی پیگیری نماید، بدون آنکه به اصل پاسخ‌ها خللی وارد شده باشد.

مسئولیت قدرتمداران ج.ا.ا. در رابطه با ترور برلین

... توصیفات و تشریحات بالا روشن می‌کنند که ترور علیه رهبری حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری دکتر شرفکندی نه کار تک‌روانه چند نفر است و نه ریشه آن در اختلاف نظر در میان گروه‌های گوناگون اپوزیسیون. برعکس، این ترور توسط قدرتمداران ایران سازماندهی و کارگردانی شده است.

۱- متهمان و نیز فرمانده تیم عملیات بنی‌هاشمی به عنوان آمران این ترور شناخته نمی‌شوند. روابط شخصی با قربانیان یا علایقی که عاملان را تشویق و ترغیب به این ترور کرده باشد، وجود ندارد. حتی دارایی نیز (با توجه به وابستگی‌اش به دستگاه اطلاعات و امنیت و نیز به دلیل تقدم علایق و منافع سیاسی رژیم) نه چنین تروری را بدون کسب ماموریت انجام می‌داد و نه بدون کمک دیگران اصولاً توانایی انجام و اجرای آن را داشته است. این امر شامل تیم ضربت هم می‌شود. آن‌ها نیز کارشان در گرو تدارکات مراکز حکومت ایران بوده است.

۲- این ترور نتیجه اختلافات درون حزب دموکرات کردستان ایران یا اختلاف آن‌ها با سایر گروه‌های کرد اپوزیسیون نبوده است. دادگاه در این زمینه نه تنها به اظهارات کارشناسانه پروفیسور دکتر اشتاین باخ، بلکه به سخنان شاهدان بسیاری از داخل و خارج از کشور گوش داد (دستمالچی، اسفندیاری، میرراشد، عزت پور، دکتر فرهتی، دکتر براتی نوبری، متحملیان، جعفری، بدیعی، بنی‌صدر، دکتر گنجی، حسینی و دبیران): طیف این شاهدان تقریباً در برگیرنده کل طیف‌های موجود جنبش مقاومت ایران هستند. همه یک نظر بیان داشتند که گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون ایرانی، با وجود تمام اختلافات و تضادهای سیاسی-عقیدتی‌شان در رابطه با اهداف (برخلاف احزاب کردی که بنی‌صدر و طالبانی از آن‌ها سخن گفتند) با یکدیگر رفتاری مسالمت‌آمیز دارند. دادگاه از موردی که خلاف این امر را نشان دهد اطلاعی ندارد. کارشناس پروفیسور دکتر اشتاین باخ اضافه می‌کند که او یک چنین تروری را از جانب یکی از گروه‌های اپوزیسیون عملاً غیرممکن می‌داند. برای چنین عملی هیچ انگیزه عقلاً قابل اثباتی وجود ندارد. در میان اپوزیسیون یک علاقه مشترک برای مبارزه با رژیم حاکم موجود است و این امر در تضاد با آن قرار دارد که گروه‌های اپوزیسیون متقابلاً یکدیگر را بکشند. از

چنین امری نیز تاکنون هیچ گونه نشانه یا اطلاعی در دست نیست.

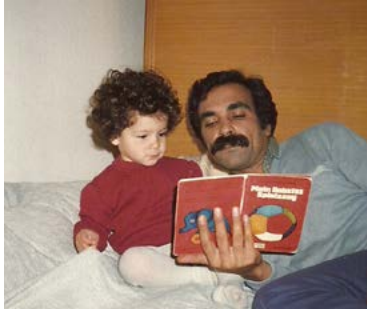
۳- برعکس، نتیجه اثبات جرم آشکارا نشان می‌دهد که قدرتمداران ایران نه تنها اقدامات تروریستی در خارج از کشور را تایید می‌کنند و عاملان آن‌ها را بدون هیچ گونه ابهام و شکی مورد تقدیر قرار می‌دهند؛ بلکه آن‌ها خود آمران و کارگردانان ترور علیه انسان‌هایی هستند که صرفاً به دلیل بینش و برداشت‌های سیاسی‌شان مورد غضب قرار گرفته‌اند. قدرتمداران ایران صرفاً به دلیل حفظ قدرت سیاسی اقدام به نابودی مخالفان سیاسی خود می‌کنند.

این ادعاهای خلخالی که او انسانی را فقط به این دلیل که رژیم حاکم نمی‌پذیرد، واجب‌القتل می‌داند (امری که با حقوق بشر در تضاد است) دارای رابطه‌ای مستقیم هم با قتل دکتر قاسملو و هم با قتل افرادی از سایر گروه‌های مخالف است. ارگان‌هایی از حکومت ایران، که عالی‌ترین مقامات حکومتی در آنجا حضور دارند، بنا بر همان دلایل و انگیزه‌های مربوط به قتل دکتر قاسملو، تصمیم به قتل دکتر شرفکندی و یارانش گرفته‌اند. قربانیان می‌خواستند در تمامیت ارضی ایران بمانند. آن‌ها تنها خواهان یک خودمختاری محدود بودند و برای مردم مشارکت بیش‌تر در زندگی اجتماعی و سیاسی‌شان را طلب می‌کردند. رهبران کرد (ابتدا پس از آنکه این درخواست‌هایشان رد و مبارزه با آن‌ها شروع شد) برای تحقق و انجام این خواست‌های خود در خارج از کشور دست به فعالیت زدند.

قدرتمداران ایران در مبارزه علیه کردهای مخالف، رهبران و نمایندگان آن‌ها (چون گذشته) هم‌نظر و متحد هستند. رفتار آن‌ها در این مورد، از زمان اظهارات خلخالی به بعد و پس از ترور وین (قتل قاسملو) تغییری نکرده است. به این دلیل است که فلاحیان در ۳۰ اوت ۱۹۹۲ با رضایت و خوشحالی به نتایج موفقیت‌آمیزش در رابطه با سرکوبی فعالیت‌های اپوزیسیون اشاره می‌کند. با درنظرگرفتن اینکه فقط هجده روز پس از این بیانات، یعنی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس این ترور انجام می‌گیرد، گفته‌های او مبین پیش‌پرده این قتل بوده‌اند. این پیش‌پرده نه تنها پنهان نبود؛ بلکه بسیار آشکار بود. همچنان که از قصد اعلام‌شده در اظهارات فلاحیان مشخص می‌شود، عملیات (پیگرد و نابودی مخالفان) باید همچنان ادامه یابد و از کشاندن آن به خارج

از کشور هم نباید ابائی داشت. مقامات ایرانی، همزمان با انجام تدارکات این عمل، در بخش کردستان (ایران) هم پیشگیری‌های امنیتی لازم را کردند؛ زیرا انتظار می‌رفت که پس از پخش خبر این ترور مردم دست به اعتراض بزنند. قدرتمداران ایران (در تطابق با اصولشان در رابطه با خاموش ساختن صدای مخالفان رژیم) و بنا بر نمونه‌های ارائه‌شده در این حکم و با دخالت دادن مقامات مسئول در پروسه تصمیم‌گیری این نوع ترورها، طرح ترور علیه دکتر شرفکندی و همراهانش را به اجرا در آوردند. توضیح اینکه چرا فلاحیان به وعده‌های خود، مبنی بر انجام کمک‌های لازم برای روشن شدن این جرم عمل نکرد، همین است؛ زیرا در چنین حالتی رهبری ایران می‌بایست نقاب از چهره خود بر می‌داشت. این وعده را آقای فلاحیان به وزیر امنیت آلمان آقای اشمیت باوئر داده بود. اما رهبری ایران (در اساس) چهره واقعی خود را نشان داد. (رژیم ایران) که در انشا و نوع بیان بولتن خبری (مجلس‌اش، رفتار پرخاشگرانه و تحقیرآمیز خود نسبت به اپوزیسیون را آشکار کرده است، روشن ساخت که به طور اصولی از اقدامات تروریستی دفاع می‌کند. اما انجام و اجرای آن‌ها را تنها منوط به شرایط سیاسی ویژه هر یک از آن‌ها می‌نماید. این واقعیت که بنیان این ترور قدرتمداران ایران هستند در تضاد با این امر نیست که نمایندگان اوواک در مذاکراتی که در تابستان ۱۹۹۲ انجام گرفته بود (و موضوع آن تروریسم حکومتی بود) همچنان که وزیر امور امنیت آلمان اظهار داشته است، به طرف آلمانی اطمینان داده بودند که در خاک آلمان عملیاتی انجام نخواهند داد. چنین تضمینی این اعتراف را در محتوا دارد که ایران این حق را برای خودش قائل است که چنین اقداماتی را در جای دیگری واقعا به اجرا بگذارد. به چنین ضمانتی نباید اهمیت تعیین‌کننده‌ای داده شود. طرف تضمین‌کننده می‌تواند ظاهرا از این راه به قول خود وفا کند که مسئولیت تروری را که خود به انجام رسانده است، نپذیرد و آن را انکار کند. همچنان که در مورد میکونوس چنین کرده است ...»^۱

۱. متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹، صص ۳۶۸ تا ۳۷۲.



نوری دهکردی و دخترش سارا

Der Ermittlungsrichter
des Bundesgerichtshofes

7 BJs 296/96-8
1 BGs 92/96

76126 Karlsruhe, den 14. März 1996

Herrenstraße 45 a
Telefon: 0721/169-0
Telefax: 0721/169-831

HAFTBEFEHL

Der Minister für Nachrichtendienste und Sicherheitsangelegenheiten der Islamischen Republik Iran

Ali **FALLAHIJAN**,

geboren 1949 in Najafabad/Iran,
Dienst- und Wohnort vermutlich Teheran/Iran
(näheres zur Person des Beschuldigten und zu
seinem Wohnort ist nicht bekannt)

ist in

Untersuchungshaft

zu nehmen.

Er ist dringend verdächtig,

am 17. September 1992 in Berlin

gemeinschaftlich mit anderen,

aus niedrigen Beweggründen, heimtückisch und mit gemeingefährlichen
Mitteln,

durch dieselbe Handlung

حکم بازداشت حجت الاسلام علی فلاحیان

حکم بازداشت علی فلاحیان

قاضی دیوان عالی قضایی آلمان فدرال

کارلسروهه: هورن اشتراسه ۴۵/آ

تلفن: ۰۰۴۹۷۲۱۱۶۹۰

فاکس: ۰۰۴۹۷۲۱۱۶۹۸۳۱

قرار توقیف

تاریخ: ۴ مارس ۱۹۹۶

شماره پرونده: ۸-۹۵/۲۹۵/۲BJS / ۹۲/۹۶۱ / BGS

بدینوسیله دستور جلب و توقیف علی فلاحیان، وزیر اطلاعات و امور امنیتی جمهوری اسلامی ایران، صادر می‌شود. نامبرده متولد سال ۱۹۴۸ در نجف‌آباد و احتمالاً ساکن تهران (ایران) است (اطلاعات بیش‌تری درباره شخص متهم و محل سکونت وی در دست نیست).

علی فلاحیان متهم است در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در برلین مشترکاً با افراد دیگر و به پیروی از نیاتی نازل و با وسایلی که خطر عمومی دارند، خبیثانه چهار نفر را به قتل رسانده و قصد قتل شخص دیگری را داشته است. این جنایت طبق نص مواد ۲۱، ۲۵ و ۳۱ از بندهای ۲ و ۵۲ قانون جزا مشمول مجازات می‌شود.

به مناسبت برگزاری کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در برلین در روزهای ۱۴ تا ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ رهبران حزب دموکرات کردستان ایران نیز از تاریخ ۱۴ سپتامبر در این شهر حضور داشتند. نامبردگان عبارت‌اند از:

دکتر صادق شرفکندی (معروف به دکتر سعید) دبیر کل حزب، فتاح عبدلی و همایون اردلان نمایندگان حزب در اروپا و آلمان. یک ایرانی دیگر به نام محمد پور دهکردی (معروف به نوری) که در شهر برلین در تبعید به سر می‌برد، همراهی و مترجمی این گروه را به عهده داشت.

حزب دموکرات کردستان از نقطه نظر سیاسی مهم‌ترین تشکیلات کردها در ایران است و در عین حال از مهم‌ترین گروه‌های مخالف رژیم جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. حزب مزبور در کنار دیگر گروه‌های اپوزیسیون به گونه مسالمت‌آمیز به مبارزه مشغول است.

افراد نامبرده فوق در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در حدود ساعت ۸ شب در محلی که جای گردهمایی افراد اپوزیسیون ایرانی بود، یعنی در رستوران میکونوس واقع در برلین، پراگر پلاتز ۲ (Prager Platz) گردهم آمدند تا با برخی از نمایندگان گروه‌های اپوزیسیون به تبادل افکار سیاسی بپردازند. در حدود ساعت ده و نیم شب، هنگامی که مجموعاً هشت نفر به اتفاق طیب غفاری صاحب رستوران، در یکی از سالن‌های فرعی گردهم جمع بودند، دو نفر مسلح به مسلسل «ای.ام.ای» کالیبر ۹ میلی‌متر و هفت تیر لاما، کالیبر ۷/۶۵ میلی‌متر، وارد شدند و به سوی دکتر شرفکندی و عبدلی و اردلان و نوری که از همه جا بی‌خبر بودند و انتظار چنین حمله‌ای را نداشتند، شلیک کردند و آن‌ها را با تیراندازی‌های متوالی به قتل رساندند. در حین این ماجرا تیری به شکم طیب غفاری اصابت کرد و او را به صورت خطرناکی مجروح ساخت.

در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۲ شخصی به نام عباس رایل که تبعه لبنان است، به عنوان یکی از تیراندازان شناسایی و دستگیر شد. اثر کف دست راست وی روی هفت تیر لاما که هنگام سوء قصد استفاده شده بود، کشف شد. همراه با نامبرده یک لبنانی دیگر به نام یوسف امین دستگیر شد که طبق اعترافات خود در بازجویی، هنگام اجرای سوء قصد در جلوی درب رستوران مراقب اوضاع و احوال بوده است. به دنبال اقرار این دو متهم، یک تبعه ایرانی به نام کاظم دارابی، که به گفته امین رئیس و پول بده گروه بود، در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۹۲ دستگیر شد. علیه این سه نفر و دو نفر دیگر که احتمالاً همیار و همکار آن‌ها بوده‌اند، از تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۳ در محکمه جزایی شماره ۱ دادگاه، محاکمات قضایی آغاز شده است.

متهم فلاحیان در سوء قصد روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ به شرح زیر، به عنوان یکی از مرتکبین جرم، شرکت داشته است: نامبرده اکنون و هم در زمان برنامه‌ریزی و اجرا سوء قصد، مسئول وزارت اطلاعات و امور امنیتی جمهوری اسلامی ایران بوده

است. وزارتخانه مزبور خود دارای یک شبکه اطلاعاتی به نام واواک است و در رابطه تنگاتنگ با سپاه پاسداران و به‌ویژه با گروه موسوم به «نیروه‌های قدس» است. یکی از مشخصات جمهوری اسلامی در مقابله با گروه‌ها و افراد اپوزیسیون این است که نه تنها این‌گونه گروه‌ها را منحل اعلام می‌کند، بلکه رهبران آن‌ها را نیز در خارج از مرزهای کشور تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌دهد. فلاحیان خود در برنامه تلویزیونی دولتی ایران که در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۹۲ پخش شده است، اکیدا به این امر اشاره می‌کند و از حزب دموکرات کردستان به عنوان «گروهکی» که از سوی وزارتخانه تحت تعقیب است، نام می‌برد:

«... ما دارای یک رکن امنیتی می‌باشیم که علیه گروهک‌های ضدانقلاب فعالیت می‌کند. ما موفق شده‌ایم که در مرکز تشکیلاتی این گروهک‌ها رخنه و بیش‌تر افراد آن‌ها را دستگیر کنیم. در مجموع، باید گفت که در حال حاضر گروهک‌های مزبور در داخل کشور فعالیتی ندارند؛ زیرا ما آن‌ها را به فرار از کشور مجبور کرده‌ایم. ما نیز حیطه فعالیت‌های خود را گسترده‌تر کرده و آن‌ها را در حال حاضر در خارج از کشور تحت نظارت و تعقیب قرار داده‌ایم. ما به مراکز تشکیلاتی آن‌ها رخنه کرده‌ایم و از فعالیت‌های آن‌ها آگاه هستیم. ما همچنین موفق شده‌ایم به بسیاری از این گروهک‌ها سر مرزها و در خارج از مرزها ضرباتی وارد آوریم. همان‌گونه که اطلاع دارید، یکی از این گروهک‌های فعال حزب دموکرات کردستان می‌باشد. ما توانسته‌ایم که در سال گذشته به اعضا آن‌ها ضرباتی اساسی وارد آوریم. همچنین به تشکیلات اصلی و فرعی این حزب ضربات شدیدی وارد آورده‌ایم؛ به طوری که از فعالیت‌های آن‌ها کاسته شده است.»

تعقیب و پیگرد گروه‌های اپوزیسیون و نمایندگان آن‌ها، در واقع نابودی جسمی آن‌ها را در بر دارد. نمونه‌اش قتل رهبر حزب دموکرات کردستان، در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ در شهر وین است. در آن روز دبیر کل سابق حزب دکتر قاسملو و یکی دیگر از نمایندگان حزب به نام قادری آذر در حین مذاکرات مخفی با هیئتی از سوی دولت ایران، به

دست اعضا این هیئت و به ضرب گلوله کشته شدند. مقامات دادگستری اتریش علیه اعضا هیئت مزبور قرار توقیف صادر کرده‌اند. یکی از اعضای این هیئت امین جعفری صحراوردی در حال حاضر به عنوان معاون ستاد پاسداران مشغول به کار است. افراد گروه پاسداران «قدس» برای مبارزه با مخالفان رژیم و اجرا سوء قصدها به کار گماشته می‌شوند.

از بین بردن نیروهای مخالف توسط دولت ایران در خارج از کشور امر استثنایی نیست و موارد زیر صحت این ادعا را اثبات می‌کنند:

- دادگاه منصفه پاریس در تاریخ شش دسامبر ۱۹۹۴ و ۱۶ ژوئن ۱۹۹۵ مجموعاً هشت نفر ایرانی را به جرم شرکت در قتل شاپور بختیار، نخست‌وزیر اسبق ایران در تاریخ شش اوت ۱۹۹۱ در پاریس، به حبس‌های طولانی و مادام‌العمر محکوم کرد.

در رأی ارجاعی صادره در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۴ که از یک سو تلویحا طبق قوانین قضایی آلمان قابل مقایسه با رأی افتتاحیه دادگاه، ولی از سوی دیگر برخلاف آن، مستدل‌تر و مدلل‌تر است، ذکر شده است که در برنامه‌ریزی و تدارک و اجرای این سوء قصد کارکنان بسیاری از نهادهای حکومت ایران، از قبیل وزارت پست و تلگراف و سازمان تلویزیون ایران و وزارت امور خارجه، دست داشته‌اند. دو نفر از کارکنان مذکور طبق اظهارات شاهدان در دادگاه از کارمندان وزارت اطلاعات بوده‌اند و به عبارت دیگر در رابطه تنگاتنگ با پاسداران هستند.

- پروفسور دکتر گنجی وزیر سابق آموزش و پرورش ایران که رهبر یکی از گروه‌های مخالف رژیم به نام درفش کاویانی است، به عنوان شاهد در جریان دادگاه رسیدگی تشریح کرد که چگونه خود او به علت فعالیت سیاسی علیه دولت ایران تهدید به مرگ شده است. تاکنون دو نفر از نزدیک‌ترین همکاران وی به قتل رسیده‌اند. یکی از اسنادی که در جریان این دادگاه، مد نظر قرار گرفت، مرسوله کتبی است که آرم رسمی کشور ایران روی آن نقش شده و مورخ ۱۶ مارس ۱۹۹۳ است. زیر آن سند، امضا رئیس کل دادستانی

انقلاب به چشم می‌خورد. در اطلاعیه که توسط اداره اطلاعات کشور فدرال آلمان در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۹۴ صادر شده است، سند مزبور با قید احتمال به یقین مدرکی است غیرجعلی که دال بر صحت اظهارات پروفیسور گنجی دارد. سند فوق‌الذکر حاکی از این است که برای اجرای قتل که در آن قید شده که علاوه بر وزارت امور خارجه، قبل از همه وزارتخانه‌ای که تحت مسئولیت فلاحیان است. منظور نظر بوده که: «شروع اقدامات و انتخاب و تعیین افراد باتجربه و زرنگ و قابل اطمینان و همچنین تهیه امکانات، وسایل لازم و ...» بر عهده آن است.

- در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۷ علی محمدی سرخلبان ایرانی در شهر هامبورگ به دست افراد ناشناخته‌ای به ضرب گلوله به قتل رسید. یکی دیگر از افراد اپوزیسیون به نام جوادی (غلام کشاورز. ن) نیز در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۸۹ در قبرس به ضرب گلوله از پای در آمد. در هر دو مورد اسلحه قاتلین و صداخفه‌کن آن‌ها کشف شده‌اند. آزمایش‌های تطبیقی بین آن‌ها و صداخفه‌کن‌هایی که در جریان ترور میکونوس استفاده شده بودند، آشکارا نشان می‌دهند که ویژگی‌های طرز تهیه و کاربرد آن‌ها با هم مطابقت دارند.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که از بین بردن افراد اپوزیسیون از وظایف وزارت اطلاعات و امنیت و ادارات مربوط به آن، به‌ویژه شبکه اطلاعاتی واواک و گروه پاسداران «قدس» است. مسئول کل این تشکیلات علی فلاحیان است که در عین حال از اعضا شورای امنیت ملی نیز هست، در این شورا اجرا و انجام چنین اقداماتی مورد شور قرار می‌گیرند و به مرحله تصمیم‌گیری می‌رسند. سوء ظن شدید مبنی بر اینکه حادثه روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ به دستور مقامات ایرانی صورت گرفته است، بر اساس اطلاعات بسیاری است که در این رابطه به دست آمده‌اند:

- در اعترافی که در حضور قاضی دادگاه در پرونده ضبط شده است یکی از متهمان یعنی امین درباره گفت‌وگویی که بین افراد دخیل در این حادثه صحبت کرده است. در جریان این اعتراف با صراحت کامل گفته شده که

ایران «در پس این ماجرا» بوده و در صورت دستگیری مرتکبین از آن‌ها حمایت خواهد کرد.

- یک تبعه ایرانی به نام کاظم دارابی فردی است که سر نخ این ماجرا را در دست داشته و رابط بین دستوردهندگان ایرانی و افراد حزب‌الله که مستقیماً این سوء قصد را انجام داده‌اند، بوده است. نامبرده طبق اطلاعاتی که اداره فدرال حفاظت از قانون اساسی و اداره ایالتی برلین و مرکز جاسوسی انگلستان به دست آورده‌اند، عامل سازمان جاسوسی ایران، یعنی واواک و عضو سپاه پاسداران و در نتیجه از مرئوسین متهم فلاحیان است. طبق اعتراف‌نامه امین که در پرونده ضبط شده است، گروه سوء قصدکنندگان قبل از اینکه در خانه تیمی واقع در زنفتن برگر رینگ، پلاک ۷ ساکن شوند، در خانه دوم دارابی در دتمولدر اشتراسه شماره ۶۴ در برلین به سر می‌برده‌اند.
- بر اساس اطلاعیه‌ای که توسط اداره فدرال حفاظت از قانون اساسی آلمان به مقامات پلیس داده شده است، کارمندان وزارتخانه شخص متهم (فلاحیان) و به عبارت دیگر کارکنان شبکه جاسوسی که تحت نظر وی هستند، مستقیماً در جریان حادثه برلین شرکت و دخالت داشته‌اند.
- دو نفر از متهمان یعنی امین و رایل که این جنایت را اجرا کرده‌اند؛ در طول همکاری خود با حزب‌الله، که از جانب ایران حمایت می‌شود، در اماکن آموزش پاسداران یک دوره تخصصی را به پایان رسانده‌اند.
- حیدر، راننده اتومبیل سواری که مرتکبان جنایت با آن فرار کرده‌اند، از زمانی که از آلمان فرار کرده است و در ایران به سر می‌برد، علیه نامبرده قرار توقیف صادر شده است.
- علی صبرا خریدار اتومبیل فوق‌الذکر، که فراری است، پس از ناپدیدشدنش از آلمان، توسط یکی از افراد شاهد در بیروت و به هنگام ورود به مرکز فرماندهی حزب‌الله دیده شده است.
- یکی از سلاح‌هایی که در جریان سوء قصد ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ از آن استفاده شده است، متعلق به ارتش شاهنشاهی ایران است.

مطالعات شوق در هامبورگ) و بن اشتین (کارمند اداره فدرال جنحه و جنایت) در رابطه با سلاح‌ها و صدآخفه‌کن‌ها، است. همچنین اسناد و اشیاء بررسی شده، به‌ویژه رأی دادگاه منصفه پاریس مورخ شش دسامبر ۱۹۹۲ و ۱۶ ژوئن ۱۹۹۵ و ۳۱ مارس ۱۹۹۴، «دستور قتل» پروفیسور گنجی و نیز اطلاعیه مربوط که از طرف سازمان فدرال اطلاعات به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۹۴ صادر شده و بالاخره قرارهای توقیف صادره از دادگاه وین، سوءظن فوق را تقویت و تایید می‌کند.

جنایت مزبور به صورتی مزدورانه صورت گرفته و ویژگی‌های قصد قتل عمد در آن مشاهده می‌شوند. فرد متهم (فلاحیان) با پیروی از تمایلات و خواسته‌های پست، خود را مختارانه همچون فعال مایشائی، صاحب حیات و ممت دیگران دانسته است. این جنایت با استفاده از وسایلی که خطر همگانی دارند، انجام شده است. البته از نظر ما دور نیست که مسلسل فقط تحت شرایط خاصی می‌تواند سلاحی خطرناک برای عموم باشد. ولی از سوی دیگر نباید از نظر دور داشت که استفاده از مسلسلی که برای انجام این منظور همراه برده شده بود، اشخاص زیادی که اصلا ارتباطی با این جریان نداشتند، در معرض خطر جانی قرار گرفتند. اگر کسی با چنین سلاحی دقیقا به سوی افراد معینی که در فضایی بسته که افراد دیگری در آنجا حضور دارند، شلیک کند، نمی‌تواند هدف‌گیری را فقط منحصر به قربانیان خود کند. چنین تعبیری با رأی دیوان عالی فدرال، صادره در ۱۳ فوریه ۱۹۸۵ مطابقت دارد. رأی دیگر دیوان مزبور که در اول سپتامبر ۱۹۹۲ صادر شده است، در تضاد با تعبیر فوق نیست؛ زیرا که در آنجا فقط چگونگی حقوقی یک گلوله شلیک شده با هفت تیر و نه مسلسل برای بحث و تصمیم مطرح شده است.

از این رو دلایل کافی برای صدور قرار توقیف فلاحیان، بنا بر ماده ۱۲ از بند ۳۲ قانون جزایی موجود است. بر اساس تعبیر و تأویل قانونی ماده و بند فوق‌الذکر، می‌باید به پیش شرط‌های مشروح در زیر، توجه کرد. باید از این نقطه‌نظر حرکت کرد که شخص متهم یعنی فلاحیان، داوطلبانه خود را به دادگاه معرفی نخواهد کرد. از سوی دیگر بدون دستگیری نامبرده پیگرد سریع و اجرا مجازات مرتکبین این جنایت مقدور نخواهد بود. به این ترتیب قرار جلب و توقیف فلاحیان در راستای پی‌بردن به حقیقت امر است و برای این منظور باید به نحو زیر عمل کرد:

الف- مقامات دولتی ایران و همچنین سفیر جمهوری اسلامی ایران کراراً اتهام دخالت فلاحیان را در جنایت مزبور، مردود اعلام کرده‌اند. این امر و نیز این واقعیت که فلاحیان از اعضا دولت ایران است و محل سکونت دائمی‌اش (حداقل در حال حاضر) در ایران است، منتج به این امر خواهد شد، که نامبرده در جلسات دادگاه حاضر نشود؛ بلکه تمام هم و کوشش خود را مصروف بر این کند، که گریبان خود را از این دادگاه نجات دهد. لکن مصونیتی که نامبرده به عنوان یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی ایران، از آن برخوردار است، هر گاه که بنا بر دعوت رسمی در آلمان به سر بُرد، محدود خواهد بود. هر گاه یکی از شرایط فرضی فوق‌الذکر وجود نداشته باشند، فلاحیان مشمول قوانین قضایی آلمان خواهد بود. از این گذشته ممکن است که وی در کشور ثالثی دستگیر شود. در آن صورت، تحویل وی به دولت آلمان فقط می‌تواند بر اساس یک قرار توقیف صورت عمل به خود بگیرد.

ب- جلسات محاکمات اصلی جریان میکونوس، که از ۲۸ اکتبر ۱۹۹۳ در محکمه جزایی شماره یک دادگستری برلین صورت می‌گیرند، شواهد و قرائن بی‌شماری به دست داده‌اند، مبنی بر اینکه افراد شاهدهی که از اطرافیان متهمان بوده‌اند و خودشان رابطه مستقیم با حزب‌الله دارند، قبل از شهادتشان در دادگاه شدیداً تحت اعمال نفوذ قرار گرفته‌اند تا اظهارات خود را که در بازجویی‌های پیشین به ضرر متهمان کرده بودند، منکر شوند یا دیگر تکرار نکنند. به همین علت محکمه جزایی دادگاه دو تن از شاهدان را به دلیل خطر جانی و جسمی که آن‌ها را تهدید می‌کرد، از شهادت در جلسه معاف کرده است. بیانات کارشناس، پروفیسور دکتر اشتاین باخ، در نامه کتبی خود مورخ ۵ آوریل ۱۹۹۳ درباره رابطه بین ایران و حزب‌الله و گفتار تلویزیونی فلاحیان در ۳ اوت ۱۹۹۲ و همچنین مسائل مورد توجه ایران و سرانجام اظهارات متهم امین در حضور قاضی بازپرس دیوان عالی فدرال، دال بر این واقعیت دارند که چنین اعمال نفوذهایی از سوی ایران یا به ترغیب آن کشور صورت گرفته‌اند و این حدس پایه می‌گیرد که فلاحیان نیز که مسئول مستقیم این جنایت است،

در این گونه اعمال نفوذها دست داشته است. در نتیجه این سوء ظن به وجود می‌آید که نامبرده نهایت کوشش را برای تیره و تار کردن این ماجرا به کار خواهد برد.

ج- بر اساس چنین اوضاع و احوالی باید جدا این سوال را مطرح کرد که آیا فلاحیان دست به جنایت دیگری از این قبیل خواهد زد؟ قتل یکی از دیپلمات‌های پیشین ایران یعنی کاظم رجوی در ۱۴ آوریل ۱۹۹۰ در ژنو و قتل شاپور بختیار، نخست‌وزیر اسبق ایران، در ۱۶ اوت ۱۹۹۱ در پاریس و قتل نقدی، رئیس بخش ایتالیایی شورای ملی مقاومت در ۱۶ مارس ۱۹۹۳ در رم، همگی در زمان تصدی فلاحیان صورت گرفته‌اند و تا آنجایی که از قرائن بر می‌آید در محدوده اختیارات وزارت خانه نامبرده است.

د) با توجه به سنگینی جرائم و اتهامات فوق، دستور قرار توقیف او، امری کاملاً متناسب است.

امضا. دکتر وست

(قاضی دیوان عالی فدرال)



محمدحسین نقدی، رم



کاظم رجوی، ژنو

قتل‌های دگراندیشان و مخالفان در این دوره، منحصر به مواردی که در این کتاب بررسی می‌شود نبوده است. از جمله آن‌ها می‌توان به ترور کاظم رجوی، از دیپلمات‌های پیشین ایران، و محمدحسین نقدی، رئیس بخش ایتالیایی شورای ملی مقاومت، اشاره کرد که در زمان تصدی فلاحیان بر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

افسانه «خودسرها»

رژیم که در درون و بیرون شدیداً زیر فشار است، برای ادامه حیات و برای ترساندن مردم، سیاست ترور و سرکوب خود را که در سال‌های پیش اندکی کاهش داده بود، دوباره شدت بخشیده است. در درون، فعالان و رهبران سندیکاها یا حقوقدانان و وکلا و ... دستگیر و زندانی می‌شوند یا فرشید هکی به گونه‌ای وحشتناک به قتل می‌رسد و برای از میان بردن آثار جرم سوزانده می‌شود. حدود دو سالی است که از درون، از سوی فعالان و غیرفعالان خبر می‌رسد که دستگاه‌های اطلاعاتی مرتباً آن‌ها را فرامی‌خوانند و تهدید و ارباب می‌کنند که مبادا «کاری» کنند.

در برون مرز نیز از حدود دو سال پیش دوباره ماشین ترور خود را به کار انداخته‌اند؛ اما فعلاً به خاطر فشار آمریکا و اسرائیل بر اروپا و نیز حساسیت خود اروپا، برنامه‌ها با شکست رو به رو شده‌اند. البته در کردستان عراق به مخالفان با موشک‌های دوربرد حمله می‌کنند و بعد هیچ مشکلی ندارند که سینه سپر کنند و بگویند «بله، ما کردیم و باز هم خواهیم کرد». اما در رابطه با اروپا چنین نیست و به‌ویژه پس از تحریم‌ها نیاز به اروپا بسیار بالا است. در نتیجه هم می‌خواهند ترور کنند و هم به هنگام لور رفتن، انکار که «ما نبودیم»؛ اما از آنجا که اسناد و مدارک در رابطه با دخالت ماموران و «دیپلمات‌ها»ی وابسته به نمایندگی‌های ج.ا.ا. بسیار معتبر و غیرقابل انکار هستند، دوباره بازی «من نبودم، خودسرها بودند» شروع شده است.

افسانه خودسرها، داستانی به قدمت عمر جمهوری اسلامی دارد که پیش از قدرت‌یابی بنیادگرایان اسلامی در ایران شروع شد و ریشه در دروغ‌گویی به سبک شیعه

در شکل «تقیه» دارد. بنیادگرایانی که در جنایت و وقاحت از سرامدان تاریخ ایراند. امروز با تمام اسناد و مدارک مشخص شده است که آتش‌زندگان سینما رکس آبادان و عوامل کشتار بیش از چهارصد نفر کاملاً بی‌گناه «خودسرانی» بوده‌اند که بعد از مقامات عالی جمهوری اسلامی شدند و از جمله در مجلس شورای اسلامی نشسته‌اند.^۱ همچنان که آمران قتل‌های زنجیره‌ای در درون کشور (دری نجف آبادی و...) یا ترورهای برون مرز (علی فلاحیان و...) حتی در شورای خبرگان رهبری حضور داشتند و دارند؛ شورایی که رهبر «مقدس» نظام را تعیین می‌کند. آمران و عاملانی که وزیر و وکیل می‌شوند، مانند مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری؟! دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی، و ... سیستم که جنایتکار شد، این چنین می‌شود.

ابوالقاسم مصباحی، مقام امنیتی برجسته، اما فراری ج.ا. که در پروسه دادگاه میکونوس به شاهد C معروف شد، در برگ‌های بازجویی خود در رابطه با ترور دگراندیشان در درون و بیرون کشور از جمله چنین می‌گوید:

«... پیش از تاسیس واواک در سپتامبر-اکتبر ۱۹۸۵ یک سری به اصطلاح گروه‌های بی‌نامی وجود داشتند که ترورهای خارج از کشور را اجرا می‌کردند و تصمیمات خود را تنها با خمینی در میان می‌گذاشتند و او بایستی آن‌ها را تایید می‌کرد. بدون تایید خمینی عملیات انجام نمی‌گرفت. ... پس از تاسیس واواک این گروه‌ها تحت نام «شورای عملیات ویژه» زیر نظر مستقیم وزیر اطلاعات و امنیت سازماندهی شدند. ... پس از آنکه در سال ۱۹۸۹ سید علی خامنه‌ای رهبر نظام شد شورایی تحت نام «شورای امور ویژه» تاسیس شد که بر فراز حکومت و دولت قرار دارد. وظیفه این شورا تصمیم‌گیری در تمام امور مهم، یعنی درباره اموری است که خارج از حوزه اختیارات و وظایف ادارات دولتی است؛ زیرا در آنجا همواره رعایت جنبه‌های قضایی-دینی تصمیمات لازم است. ... اتخاذ تصمیم (در شورا) تنها مربوط به قتل دگراندیشان نمی‌شود؛ بلکه برای مثال شامل بستن دفتر نهضت آزادی (بازرگان) هم شد که در حوزه اختیارات ویژه وزارت کشور بود. ... تصمیمات شورا، نوعی

۱. گفت‌وگوی حسین دهباشی با محسن صفایی فراهانی، برنامه خشت خام.

تعیین وظیفه برای دولت است که هم مجلس و هم دولت باید به آن‌ها توجه کنند. شورا دارای اعضا ثابت و متغیر است. غیر ثابت‌ها با توجه به موضوع مورد بررسی، فرا خوانده می‌شوند. زمانی که در کمیته موضوع یک قتل مطرح می‌شود، تصمیم باید بدون استثنا به تایید مقام رهبری برسد و بدون دستور او هیچ کس اجازه اقدام ندارد. اعضا ثابت شورای امور ویژه عبارتند از:

- رهبر مذهبی نظام یا نماینده‌اش حجازی.
- رئیس جمهور یا پسرش محسن (هاشمی رفسنجانی)، به عنوان نماینده او.
- در جلسات عادی شورا معمولاً رهبر یا رئیس جمهور شخصاً حضور ندارند.
- مسئول امور سیاست خارجی، که ضرورتاً خود وزیر امور خارجه نیست، اما پس از شروع کار رهبر (خامنه‌ای) همان وزیر امور خارجه (ولایتی) است.
- وزیر اطلاعات و امنیت کشور، علی فلاحیان.
- اولین وزیر و اوایک (ری شهری) که اکنون مسئول دستگاه اطلاعاتی رهبر و از افراد محرم او است که برای دفتر رهبر فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی انجام می‌دهد.
- محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران.
- سپهد رضا سیف‌اللهی، رئیس نیروهای انتظامی.
- آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان و مسئول امور مذهبی شورا.^۱
- به زبان ساده، یعنی در هیچ زمان، نه تنها هیچ «خودسری» وجود نداشته است، بلکه تصمیم به قتل مخالفان و دگراندیشان همواره از سوی بالاترین مقامات نظام و از جمله رهبر «مقدس» گرفته شده است و همواره می‌شود.

۱. برگرفته از متن بازجویی‌های مقام امنیتی فراری ج.ا.ا. ابولقاسم مصباحی، معروف به شاهد C، در دادگاه میکنونوس، توسط دادستانی مسئول پرونده، مورخ ۲۵/۹/۱۹۹۶، ۲۶/۹/۱۹۹۶ و ۱۲/۱۲/۱۹۹۶ که در شهر Meckenheim، به شماره پرونده 2bJs295/95-8 انجام گرفته‌اند.

فرض کنیم گفته‌های مصباحی نادرست باشند؛ فرض. یعنی همواره عده‌ای خودسر عمل کرده‌اند؛ مثلاً از جمله در ترور برلین؛ زیرا در اینجا نیز ابتدا همه چیز را حاشا کردند و سپس در برابر اسناد و مدارک غیرقابل انکار در رابطه با دخالت ماموران و «دیپلمات‌ها» و نمایندگی‌های ج.ا. در ترور برلین مدعی شدند که آمران و عاملان افرادی «خودسر» بوده‌اند که ربطی به نهادهای رسمی ج.ا. ندارند. فرض کنیم این ادعا درست باشد و کاظم داری و دیگران خودسرانه عمل کرده باشند، هر چند پس از صدور رای دادگاه برلین سیزده دیپلمات ج.ا. از جمله سفیر کبیر آن آقای سید حسین موسویان برای همیشه از آلمان اخراج شدند و مطبوعات آلمان نیز از دخالت‌های سفیر و سفارتخانه‌اش در شهر بن در قتل‌های اروپا گزارش کردند.^۱

- اگر چنین است، چرا عبدالرحمان بنی‌هاشمی، کسی که حاضران در رستوران را به رگبار مسلسل بست و موجب قتل چهار نفر شهروند ایرانی شد، پس از ورود به ایران نه تنها دستگیر نشد؛ بلکه بنا بر اطلاعات موثق دادگاه حتی یک مرسدس بنز آخرین مدل ۳۰۰ جایزه گرفت و در سود شرکت‌های پوششی واواک سهیم شد؟
- اگر کاظم داری سازمانده ترور در برلین «خودسر» عمل کرده و نه تنها ابروی بالاترین مقامات، از جمله آبروی رهبر «مقدس» را برده؛ بلکه به منافع عالی کشور صدماتی جبران‌ناپذیر زده است. پس از آزادی از زندان ابد در آلمان و ورود به ایران، چرا به جرم مشارکت در کشتن چهار شهروند ایرانی یا به دلیل «خودسری» و بازی با ابروی نظام دستگیر و محاکمه نمی‌شود؟ بلکه برعکس به این معنا که مقامات برجسته وزارت امور خارجه در فرودگاه به استقبال او می‌روند و دسته گل بر گردنش می‌اندازند، چرا؟
- در رابطه با امین و رایبل نیز همین پرسش‌ها مطرح است. آن‌ها نه تنها در لبنان از سوی نوچه ج.ا. یعنی حزب‌الله لبنان دستگیر و مواخذه نشدند؛ بلکه مانند دارابی در ایران از آن‌ها استقبال شد. هر دو بعداً به ایران نیز سفر کردند و آب از آب تکان نخورد.

۱. نگاه کنید به: Der Tagesspiegel، شماره ۱۵۸۸۸، مورخ ۸ فوریه ۱۹۹۷.

- عین همین مسئله در مورد علی و کیلی‌راد، از جمله قاتلان شاپور بختیار و سروش کتیبه مطرح است. اگر او خودسر عمل کرده و آبروی نظام را برده بود، چرا پس از آزادی از زندان و هنگام ورود به فرودگاه با دسته گل از سوی مقامات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه مورد استقبال قرار می‌گیرد؟
- از همه مهم‌تر: پس از صدور رای دادگاه و محکومیت عالی‌ترین مقامات ج.ا.ا. در حکم چهارصد برگی دادگاهی که حدود چهار سال طول کشید و بیش از صد وهشتاد شاهد در برابر آن شهادت دادند که اعضای اتحادیه اروپا در همبستگی با رای دادگاه و نیز با آلمان، در اعتراض به تعرضات ج.ا. به حوزه حق حاکمیت آلمان و اروپا و زیر فشار افکار عمومی، سفرای خود را از ج.ا. فراخواندند و برقراری دوباره رابطه دیپلماتیک را تنها به این شرط پذیرفتند که مقامات ایران تعهد دهند دیگر در خاک اروپا دست به ترور نزنند و ج.ا. تعهد داد و از آپریل ۱۹۹۷ به بعد تا همین اواخر تروری در خاک اتحادیه اروپا انجام نگرفت؛ در حالی که تا چند ماه پیش از صدور رای دادگاه همچنان به ترورهای خود ادامه داد که از جمله آخرین آن‌ها ترور دکتر سیروس الهی و دکتر رضا مظلومان در پاریس بود. پرسش این است: اگر ترورها کار افراد «خودسر» بوده است، چگونه حکومت تعهد می‌دهد و می‌تواند بیش از بیست سال به تعهد خود در این مورد عمل کند؟ چگونه است که خودسرها به یکباره مطیع خواست رهبر و مقامات می‌شوند؟

به نظر من آنچه ابوالقاسم مصباحی در برابر دادگاه برلین شهادت داد عین حقیقت است: او گفت حکم ترور دگراندیشان و مخالفان همواره از سوی ارشدترین مقامات، از جمله رهبر «مقدس» نظام، خمینی و خامنه‌ای، انجام می‌گرفته است و بدون موافقت آن‌ها هیچ کس جرئت چنین اقداماتی را ندارد. به تکه‌ای از حکم دادگاه میکونوس در این رابطه توجه کنید:

«... قتل دکتر قاسملو و دو تن از یارانش در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ در شهر وین و

همچنین قتلی که در این دادگاه مورد بررسی قرار گرفت، از نتایج و پیامدهای عملی سیاست‌های ج.ا.ا. است. رابطه میان قتل وین و برلین بسیار روشن و آشکار است. ... اسناد و مدارک غیرقابل انکار ارائه شده به این دادگاه، شکل و نوع اتخاذ تصمیم رأس رهبری سیاسی ایران و همچنین ساختار و مسئولیت‌های این تصمیم‌گیری‌ها را که با هدف نابودی مخالفان رژیم در خارج از کشور انجام می‌گیرند، به گونه‌ای بسیار روشن و آشکار نشان می‌دهند. ... اتخاذ تصمیم درباره نابودی دگراندیشان و مخالفان رژیم در اختیار نهادی به نام «شورای امور ویژه» است که نهادی غیرقانونی و به دستور رهبر مذهبی نظام تشکیل شده است. ... اعضای این شورا عبارتند از رئیس جمهور، وزیر اطلاعات و امنیت، وزیر امور خارجه، رؤسای نیروهای نظامی و انتظامی ... و همچنین رهبر مذهبی نظام. ... دلیل و انگیزه ترور برلین صرفاً سیاسی و مربوط به حفظ قدرت سیاسی است. ... این قتل صرفاً با انگیزه سیاسی و با هدف نابودی مخالفان رژیم انجام گرفته است. هدف اصلی رژیم ایران نابودی مخالفان فعال نظام در خارج از کشور است ...»^۱

۱. برگرفته از متن حکم دادگاه میکونوس، آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، چاپ دوم، برلین، ۱۹۹۹.

Betr.: Gefährdungslagebild Iran
 hier: Aktivitäten des iranischen Nachrichtendienstes in
 Westeuropa

1.
 Allgemeine Lage

Seit dem Ende des iranisch-irakischen Krieges verfolgt die Regierung in Teheran parallel verschiedene Ziele. Zu einem ist sie um einen wirtschaftlichen Wiederaufbau bemüht. In diesem Zusammenhang ist sie auf die Kooperation mit den Demokratien der westlichen Hemisphäre angewiesen. Zum anderen versucht das Regime in Teheran sich als führende islamische Macht zu profilieren, die islamische Revolution, insbesondere die schiitische Richtung des Islams voranzutreiben und zu verbreiten.

Zu diesem Zweck unterstützt der Iran finanziell und logistisch islamisch fundamentalistische Gruppierungen zunehmend in Afrika und seit dem Zusammenbruch der UdSSR auch in der --Gemeinschaft unabhängiger Staaten-- mit islamischen Bevölkerungsanteilen. Hier konkurriert der Iran mit der Türkei um die Gewinnung von Einfluss und ist nicht nur theologisch sondern auch finanziell stark engagiert.

Ein weiterer, seit Jahren die Außenpolitik des Regimes bestimmender Faktor ist die strikte Verneinung des Existenzrechtes des Staates Israel. Daraus resultiert die entschiedene Ablehnung der notwendigen Friedensverhandlungen zwischen der israelischen Regierung und Vertretern der Palästinenser. Folgerichtig ist deshalb auch die zu nebensächliche Substantielle Förderung islamischer fundamentalistischer, aber auch palästinensischer Organisationen.

Innenpolitisch wird seitens der Regierung, insbesondere aber der geistlichen Führer in Iran, ein starker Druck gegen jegliche Kritik am Regime ausgeübt. Oppositionelle "Maoisten" werden sowohl in Iran als auch im Ausland verfolgt. Offensichtlich geht Teheran davon aus, dass auch auf entfernende Reaktionen in der jüngsten Zeit, dass in möglichen Ausland selbst auf diesen Konsistenz verhalten wird, wobei diese Konsistenz auch auf andere Staaten übertragbar ist.

گزارش کلیلا سری اداره کل آگاهی آلمان در
 درباره نقش ایران در ترور برلین و سایر ترورها
 در اروپا و پیامدهای احتمالی شروع
 دادگاه میکونوس

EX
 TELEX
 TELEX

فعالیت‌های مامورین مخفی ایران در اروپای غربی

بررسی عمومی

پس از پایان جنگ بین ایران و عراق دولت جمهوری اسلامی ایران اهداف سیاسی مدنی را به‌عنوان هم دنبال میکند.

از یکطرف برای بازسازی اقتصادی مملکت مجبور است با دولت غرب همکاری کند. از جانب دیگر رژیم تهران کوشش میکند خود را به‌عنوان یک مذهب شیعه را تبلیغ کرده

ایران برای نیل باین هدف پشتیبانی میکند



تعمین میکند، نمی قاطع بین اسرائیل و نمایندگان ازماتهای فلسطینی که

نوع انتقاد رژیم را مت پیگرد قاطعان سال اخیر میتوان در این کشورها نشی قاطعانه از

چنانبات در سال ۱۳۸۸ در اغلب است شده (۱۹۹۱) بن این

Wider: gegen den Kampf der iranischen Nachrichtendienstes in der: aktivistischen westlichen Länder
allegemeine Lage seit dem Ende der Regierung in Teheran zu zeigen. In dieser Zeit sind die iranische Revolutionäre in den westlichen Ländern sehr aktiv. Sie versuchen, die iranische Revolution zu verbreiten und die westlichen Länder zu destabilisieren. Sie tun dies durch verschiedene Methoden, wie z.B. die Unterstützung von Terroristen, die Durchführung von Sabotageaktionen und die Verbreitung von Propaganda. Die iranische Revolutionäre sind sehr erfolgreich in ihrer Arbeit und haben in den westlichen Ländern eine große Anzahl von Anhängern gewonnen. Sie versuchen, die westlichen Länder zu destabilisieren und die iranische Revolution zu verbreiten. Sie tun dies durch verschiedene Methoden, wie z.B. die Unterstützung von Terroristen, die Durchführung von Sabotageaktionen und die Verbreitung von Propaganda. Die iranische Revolutionäre sind sehr erfolgreich in ihrer Arbeit und haben in den westlichen Ländern eine große Anzahl von Anhängern gewonnen.

مثال
خان
پسند
موارد
است
متهمین
چایب را
۱۰۲

حادثه قتل در

در تاریخ ۱۷ سپ
میکونوس (چ
ایران - PDK-۱ بود
شد، شرکت داشتند

بنا بر تحقیقات ف
اعضای حزب الله میباش

بعلاوه ثابت شده که س
بافراد متهمین و اظهارات
یک سوء قصد تروریستی
جاسوسی و مخفی برای ایرا
با کنسولگری ایران در برلین و بعد نزدیک داشت.

بنای مستقیم بر این انجام گرفته است. بنا بر این چنانچه رژیم ایران، شخصی است که ماموریت‌های

دارای متهم، تهیه ایران، شخصی است که ماموریت‌های

جمعه ۱۲ ژانویه ۱۹۹۶ / شماره ۱۵۵۰۴

روزنامه تاگس اشپیگل (Tagesspiegel)

اداره حراست از قانون اساسی فلاحیان را متهم میکند

بر اساس آن وزیر اطلاعات و امنیت ایران

پشت سوء قصد "میکونوس" در برلین قرار دارد.

بُن / برلین / کارلسروهه (eid). بر اساس اطلاعات موثق سازمان اداره کل حراست از قانون اساسی آلمان (BfV)، وزیر اطلاعات و امنیت ایران، فلاحیان، پشت سوء قصد "میکونوس" قرار دارد. دادستانی کل آلمان در روز پنجشنبه گزارش اداری زیر را تحویل دادگاه ایالتی برلین داد: "یک بخش از اداره کل عملیات خارج از کشور وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت ایران مستقیماً در سوء قصد به جان رهبران کُرد در هفدهم سپتامبر ۱۹۹۲ شرکت داشته است. این بخش که مسئول ترورهاست، و به عنوان واحد عملیات ویژه معروف است، مدتهاست رهبران حزب دمکرات کردستان ایران را تحت مراقبت و پیگیری دارد." بر اساس اطلاعات BfV این وزارتخانه، که زیر نظر فلاحیان است، اندکی بیش از ترور یک تیم مأمور از تهران به برلین میفرستد. "تیم مستقیماً با جاسوسان مقیم برلین تبادل نظر میکند. به شناسایی میپردازد، و سرانجام برنامه نهائی قتل را تصویب مینماید." اعضای تیم، سپس، طبق یک برنامه فرار، که با دقت تنظیم شده بود، به طرف ایران فرار میکنند. به هنگام عملیات ترور بر علیه چهار نفر از افراد اپوزیسیون ایران در رستوران "میکونوس" یکی دیگر از جاسوسان فلاحیان در محل ترور

حضور داشت. این جاسوس، بر اساس اطلاعات BfV، قربانیان را لو داده است. بر اساس اطلاعات تاگس اشپیگل، اکنون صاحب پیشین رستوران "میکونوس"، که در حوالی شهر دوسلدورف سکونت دارد، قویاً مورد ظن است که جاسوس وزارتخانه فلاحیان بوده باشد. ناظران دادگاه این اقدام دادستان ارشد، آقای یوست، در مورد تحویل این "اطلاعات موثق" در این زمان را، در رابطه‌ای مستقیم با خیر ملاقات دادستان کل آلمان با نمایندگان دولت آلمان میدانند. دولت آلمان بنابر دلایل عالیّه مخالف صدور حکم بازداشت علی فلاحیان بود. خبر این ملاقات دیروز توسط تاگس اشپیگل منتشر شد. آقای ایریش، وکیل مدافع (بازماندگان فتاح عبدلی)، تلاش‌های بُن بمنظور اِعمال فشار به‌روی دادگاه را "افتضاح آمیز" نامید. "ملاحظات دولت آلمان به خاطر روابطش با ایران ابعادی پیدا کرده است که دیگر قابل تحمل نیست". کسی که از پیگرد قضائی فلاحیان جلوگیری کند، امنیت داخلی (آلمان) را به‌خطر می‌اندازد، زیرا این امر موجب تشویق "جنایات با انگیزه تروریسم دولتی" خواهد شد.

درباره نویسنده

پرویز دستمالچی: فوق لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه برلین.
تالیف‌ها

- ۱- سازماندهی دموکراتیک (چاپ دوم)
- ۲- پایه‌های دموکراسی
- ۳- دموکراسی و قانون
- ۴- دموکراسی و نظام حکومت
- ۵- جامعه مدنی و دشمنانش (چاپ دوم)
- ۶- عدالت سیاسی-عدالت اجتماعی
- ۷- جامعه باز، جامعه بسته
- ۸- نقدی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نظام ولایت فقیه (چاپ دوم)
- ۹- جمهوریت و ساختار حکومت
- ۱۰- دموکراسی‌های پارلمانی لیبرال (مدرن، یا متکی به حقوق بشر)
- ۱۱- تروریسم دولتی ولایت فقیه
- ۱۲- ریشه‌های ایدئولوژیک تروریسم ولایت فقیه و اسناد «میکونوس»
- ۱۳- بخشی از اسناد «میکونوس» (سپتامبر ۹۲- آوریل ۹۷)
- ۱۴- میکونوس (متن رأی دادگاه، ترجمه)
- ۱۵- ترور به نام خدا (تروریسم حکومتی جمهوری اسلامی در خارج از کشور)
- ۱۶- اندیشه‌های سترون (نقدی بر اندیشه‌های: حجت الاسلام محسن کدیور و ...

- ۱۷- افسانه‌ها و سرآب (نقدی بر اندیشه‌های روشنفکران دینی: علی شریعتی و ...
 ۱۸- اندیشه‌های بدفرجام (نقدی بر اندیشه‌های: عبدالکریم سروش، علی شریعتی و ...
 ۱۹- آزادی و جبریت
 ۲۰- دشمنان آزادی (نقدی بر اندیشه‌های علی شریعتی)

ترجمه‌ها

- ۲۱- «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم»، کارل پوپر، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴.
 ۲۲- جنگ و هولوکاست، میثائل ویلد، آموزشکده توانا، ۱۳۹۳.
 ۲۳- حقوق اساسی، گودولا گویتنر و ...، آموزشکده توانا، ۱۳۹۵.
 ۲۴- های‌وا؛ پسرک چوپان، داستان برای نوجوانان، ۱۳۵۶.
 ۲۵- نمک زمین، داستان برای نوجوانان، ۱۳۵۸.

کارهای مشترک

- ۲۵- سوسیال دموکراسی و انقلاب (ترجمه اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۱۹، ۱۳۶۴: خسرو شاکری و پرویز دستمالچی).
 ۲۶- از پایه‌گذاران «دفترهای تئوری»، ترجمه: مدخلی بر جلد یک سرمایه، ۱۳۵۷.

سایر فعالیت‌ها

- ۲۷- از پایه‌گذاران مجله «کتاب جمعه‌ها» در خارج از کشور و عضو هیئت تحریریه.
 ۲۸- از پایه‌گذاران «کمیته اپوزیسیون ایرانی در تبعید علیه ترور»

و ...

